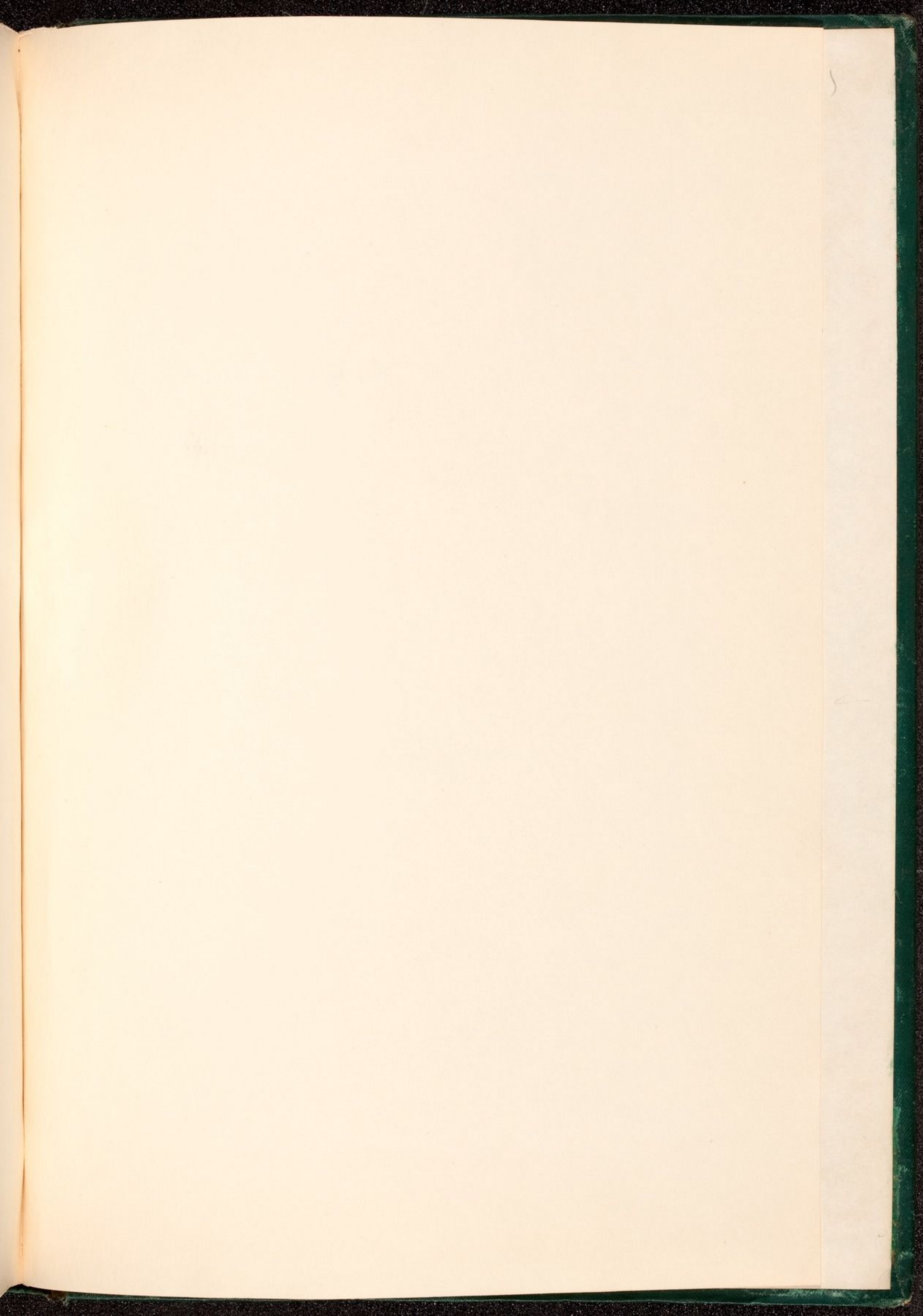
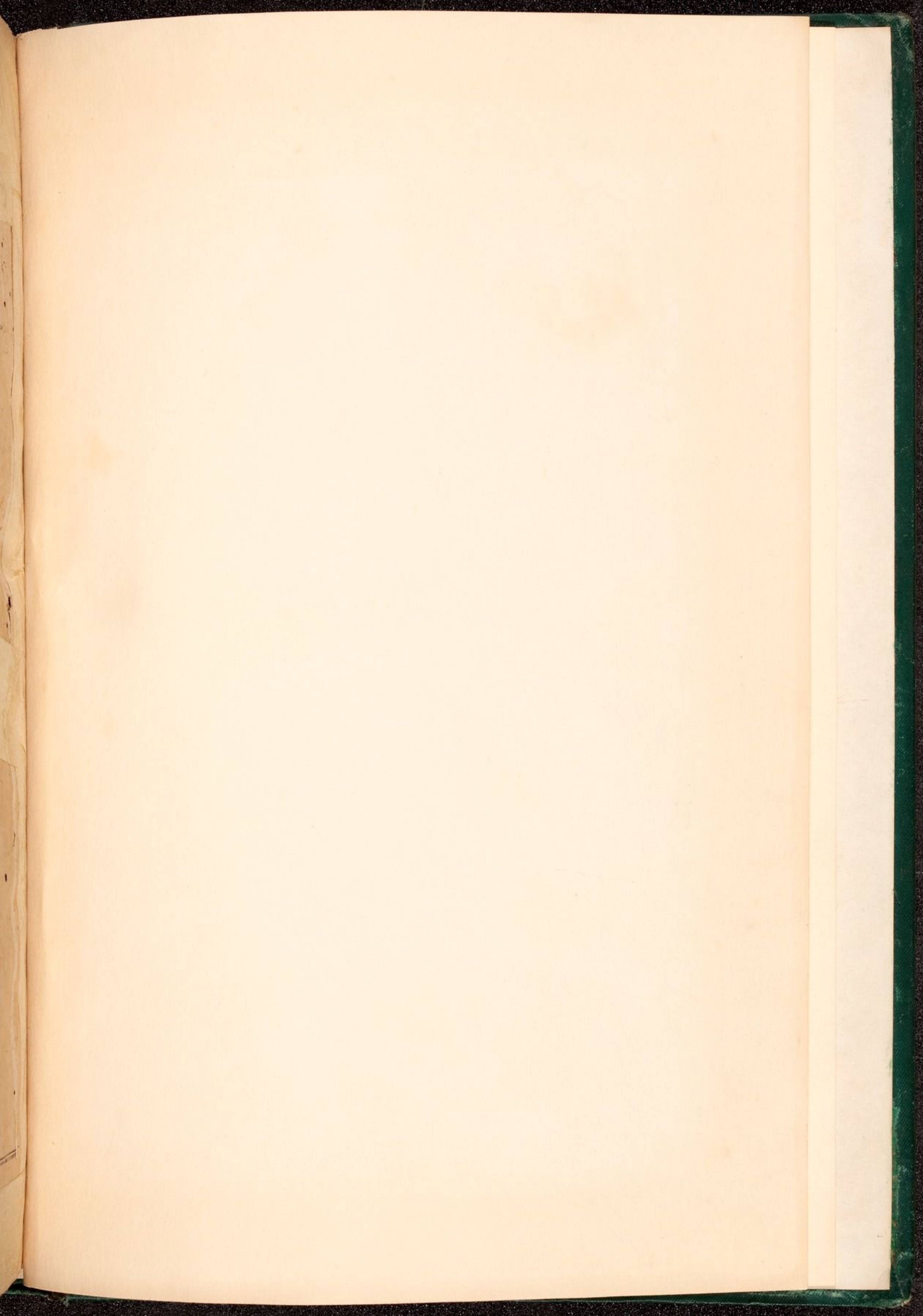


Cushing (Persian)
(23)









118 Grand min
153 small



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتَمَّ بِالْحَجْرِ

حکماء اسلام و دانشمندان و فایز خلفت بنور الهام حسن گفته اند که در بد کارخانه
 فرشته را بر تفویض اسام و حفظ انواع آن بر هیئت ایشان موکل گردانیده است
 و اطباء فلاسفه انرا طبیعت میخوانند پس هرگاه که با وجود خلقت زیادتی افسران زیادتی را
 معطل نگذارند بلکه از آن زیادتی صورتی بر دارند و بنا بر قدرت قدری و حکمت حکم آن میکنند
 و اگر در ماده نقصان بود تمام صورت آدمی زاد و وفات کند انصورت همین است
 و اگر در ماده افراطی که کثرتی رود قوت طبیعت عنان طریقت بر مگر فعل در آید و
 که بر هم گرفته و اگر آن قوت کمتر باشد که عضوی را بد و خلقت ظاهر شود چون انگیختن
 زیادت باشد که آن ماده منحل شود در جسم خاک که از بعضی مسافران دریا استماع
 یافته است که گفتند شکم ماهی را شکافیم و از اندرون او ماهی دیگر بیرون آمد و
 اگر چه این مشهور است که ماهی در دریا ماهی استماع میکند اما حکیم انرا بنیاده و قوت
 حوالی میکند و میگویند که اسمعیلی در حیوان و نبات یافته مثلا ترنجبی باشد که

بیطاز و امصار و اوراق اشجار و زود و تحت در غایر اسبوع شهر و ایام
 سین و لیال و نهار بر انبیا و منزل و کلام منزل و با و نظری که خود کا
 از و قاصد بر ماند و عقل شافی از و خانی علی مخصوص سید کونین و ^{علین}
 صلوات الله و سلامه و اله ان سیدی که بر انبیا که در صف صفت ^{نشدند}
 طفل و جو بودند و سیر لولیا که در صدر محل محبت الویت بایتا و ندمت حاج نظر حمایت
 عنایت و شفاعت او اندا خبر بفرق او نهادند که نحن الاحسرون السالفون
 و اما از کار گرفته که شرک داشت بدایع اصح و معجز ظاهر بر دید و بوعط و وعده ^{هشت}
 و خوف و وزخ زبک شرک از خاطر نا و و طهار و داشت که اما لذیر و الموت المعیر
 و الساعه الموعده **مدح سید المرسلین** و نیا شریف کشت زهر لقار و بعضی نهار ^{مخطوطه ضار}
 از سگ کتک سیدین را برای ^{ببر} که تافک یا ز مضرها و ای افسر برای ^{مسن}
 و عی سر در ویدین فدای او صلوات الله علیه و ملائکه المقربین علی الخصوص جنس ^{الای}
 صلوات الله علیهم ظاهر کردن این نبات النفس را ملی شایع بدانکه مولف و جمع کننده این
 کتاب ابوبکر المظهر بن ابوالقاسم بن ابی سعید الجمالی معروف به نیروی تقیه باج من باج ^{مسن}
 عن کون اسطر ^{شعر} گفت که چون بی در کفن و خواندن اشعار روزگار سپردم و در کفن ^{شعر}

+

سلا
 و
 کارگاه
 است
 پاره
 و بی را
 کتک
 بی کتک
 باشد
 اندر
 شربت
 در با اجتماع
 ن آمد و
 قوت
 شده

و دانش آن طبع چون اشرا چون اب روان کردم و امکان آن کرد
 کتاب طارق و جزا که من نهاده ام آن مسوده به پنهان اندام الهی درین آینه
 که به **بکرمیت** فرزند اغرابو القاسم ابیاه الله رزقه علیا نافعاً و جمله
 من الصالحین امین **در رب العالمین** در پیش این **ضعیف** مدعو **بکرم** تفریح اشعار این
 خواستند که در آن تاملی کنیند و چون بیان آوردم یکی از میان ایشان **خاطبه**
 تمنای مطالعه زهدت نامه علانی که شه مردان استوفی جمع کرده است حاضر کردم و
 آنرا تامل میکردیم و چشم اعزاز و اکرام بر آن می نگریدیم و من و دوستان قصه
 جزا با ایشان **بکرم** و در معنی جمع و تصنیف آن کرده ام یکی از مجربان مخلص که مایه
 محبت او در ضمیر دریای محیط بود روی من آورد و گفت **شعر** فواید حاصلی کلام
عندنا من الشهد و العائید و القند و العلی **حرف** که اشعار تو در دل ملاحظه
 و کردار و صد بهر احرمت خدا بر مولف و جمع کننده زهدت نامه علانی بود که او را
 و کلمات آن سبب منفعت و دفع مضرت **شعر** **خوبتر** و **بهر**
 اما این معنی خود گوهری مستین است یعنی زهدت نامه علانی در خدمت ایشان
 واجب کردم که بوجب آن کتابی سازم نام آن **شعر** **معه** که این نوع

سراج

در وقت نامه لایق باشد از آن خبر از کتب و چنان بسیارم که در آن باشد
 موراسات این معاوضه همه بر خاستند و چشم را بوسه دادند و گفتند **نظم**
 ای وی تو فال سعید بر ما وی را تو اصل عقل اعلا پوشید که
 مقصود بالین خبر داده است که اذامات من ادم تطوع عکمه الا عن ثلث صدقه
 جاریه و علم مشفق به و ولد صالح تدعو الیه بعد موت و مرثیه اگر این امنیت سپان
 رسالی صدقه جاریه تواند بود و دعا و شفا خیر بر تو تا روز قیامت ماند و هر کلمه از این
 احسانی مبرور و مقبول باشد بر تو واجب است که این شغل مبارک پیش گیری بعد ما که خدای
 عزوجل بر تو فضلا کرده است و از مرفوع بهره داده است خدا بجزه ترا از همه چیز
بیت ما را از همه چیز نصیبی ده نیز و از فضلا خدی عزوجل بر تو یکی است
 که عیایه پذیرا غرت بر تو از زانی داشته است پانیده باد و موجب فراغت و راحت
 در است جدی نامی این امنیت را قبل حلول المیته بحصول موصول کردن ناموس
 شرف دنیا و آخرت تو فرزند آن تو باشد و یا و کار ماند از اسمع مطابعت
 قبول روم و دست از کل امور بداشتم و از کتب نامی متفرق این جمع بسام
 نماید از هر یک و بخوبی استم که بن کتابی از نام گریخی خالی ماند خسران تجربه کردم

در وقت نامه لایق باشد از آن خبر از کتب و چنان بسیارم که در آن باشد
 موراسات این معاوضه همه بر خاستند و چشم را بوسه دادند و گفتند
 ای وی تو فال سعید بر ما وی را تو اصل عقل اعلا پوشید که
 مقصود بالین خبر داده است که اذامات من ادم تطوع عکمه الا عن ثلث صدقه
 جاریه و علم مشفق به و ولد صالح تدعو الیه بعد موت و مرثیه اگر این امنیت سپان
 رسالی صدقه جاریه تواند بود و دعا و شفا خیر بر تو تا روز قیامت ماند و هر کلمه از این
 احسانی مبرور و مقبول باشد بر تو واجب است که این شغل مبارک پیش گیری بعد ما که خدای
 عزوجل بر تو فضلا کرده است و از مرفوع بهره داده است خدا بجزه ترا از همه چیز
بیت ما را از همه چیز نصیبی ده نیز و از فضلا خدی عزوجل بر تو یکی است
 که عیایه پذیرا غرت بر تو از زانی داشته است پانیده باد و موجب فراغت و راحت
 در است جدی نامی این امنیت را قبل حلول المیته بحصول موصول کردن ناموس
 شرف دنیا و آخرت تو فرزند آن تو باشد و یا و کار ماند از اسمع مطابعت
 قبول روم و دست از کل امور بداشتم و از کتب نامی متفرق این جمع بسام
 نماید از هر یک و بخوبی استم که بن کتابی از نام گریخی خالی ماند خسران تجربه کردم

دست او زنی شایسته تر و گریه با پسته تر از مجرب و موی از البعم عالم عاقل خلد و
 و الدین ملک انور احمد بن مسعود ادام الله اقباله و در عیون الفاضلین بقایه نسیم
 پس از آنکه گریه های او بر من ضعیف شایع بود و از انواع منزلت و کرامت از جانب
 بزرگوار او اعلا الله تعالی بر من و بدین ابقاه الله متواتر و مراد خدمت بارگاه او
 عمر با الله شرف و حرمت و امت و تبار و استمالت و دل گزنی متراوف مرخیده گرم
 احسان او بدین نیست و بر جلو جهان پوشیده ماند که من این کتاب باقبال او بسبب ختم
 و بدولت او پروا ختم و آن معدن کرمت کز اسرار این ساختم و این خدمت را حسن
 الاعمال دانستم و این یک بیت بر خود خواندم **بیت** خدمش را که در زمزم روی تخت باد
 سر که گردن نداد و سربها و یقین است ضمیر خردمند را که مر که سر و خدمت جهان بارگای
 نند برفق پادشاهی نمد خدمت صدری که ملک از فلک مرزبان بنیاست این ضعیف
 این ابیات بر خواند **نظم** ای ز گرم شسته بعالم سمر و ی ز سجا کردنی کج خور ظلم زوید
 تو بر لبست روی عدان باقبال یکش و در **نسخه** سخای تو زمین بر **شاه** شد عطای تو جهان
 پر کهر بحر بود گوشش زمین چون شنید **بیت** تو گشت مکان در ز گوش فکر گشتن و بدین
 گوید همیشه **الباقی** پیش تپانی تو عطار روزگار **بیت** رقص کنان خامه زنده بر لب که چون

بنام حق تعالی که در روز شنبه پنجم روزه بر پیش رخسار تو خورده است صفت او
 باید و نور و تسبیح که بر بر او شایسته است و نیز در شش از بیع شکر که سعد بن ابی وقاص
 مشتری آنکه بنده و بنیاست که اسم رجل آن به نحوست بود با و بر اعدای تو از شش اثر
 بنده جمالی به بنا کفایت با و از اقبال منور است بلکه در روز شنبه امی کریم
 از سر اقبال مبادت گذر و سپری شد این کتاب در هنگامی که شاخ درختان
 چون رخ اعرابی عریان بود و باد خزان بر اطراف عالم بران در روز پنجشنبه است
 دوم از ماه مبارک رمضان سنه ثمانین و شصت هجری است سید اینها صلی الله علیه و سلم
 در وقتی که قرص آفتاب از میان سر زغال گردون می آمد و جرم ماهتاب از پله
 تر از وی فلک می خشید در روز اردیبهشت سن بهمن ماه المذکوره همت هایلان
 مخدوم ملک الوزرا و ام المذکوره ایزد خسرو سل سایه اقبال برین تابند و در
 و این شفقست و حمایت او برین قائمه بحق است و آله سنه و از عواطف اشرف مخلوق
 که یحیی است قبول فرماید و اگر در آن لوی می باشد لیس عفو بدان پوشد
 و چنین توقع است بکرم شامل که این ضعیف در حال جمع کردن این کامل الماوت نبود
 و سال او هنوز به دست رسیده بود و اثر کما سن بر عارض او نوبه آمده و حکم دل و جان او را

دل خورده
 بنام حق تعالی
 از جانب
 بارگاه او
 هر چند که گرم
 و این او بسیار ختم
 در احسن
 و نوحه باو
 بنام بارگای
 بنام این ضعیف
 نور ظلمت زوید
 شد عطا می تو جهان
 بر شکر تو
 بکر چون

عمل اعدله و من عبادوه ايضا لجنه اکنون است که سیم سپا و گردن آن شک
 از خدای که مراد است و اوستی بهم در کودکی کتابی است از م که تا ابد یادگار ماند و بوسی
 در بیخ نداشتی **سفر** ای آنکه خدای ترا نیز نرسید مانند و نظیر زن فرزند قیام
 حسرت تو که تواند که کند و همه عالم آن را ز این زاله و آن کل حسرت پس کل اندر و جهان
 کرده که همای تو بودی کس را بنده بی جزبلا لالت منازل با بنده جمالی گریست گریست
 ای از کرم تو شرف جاه افاضل در سال ده هشت بیستم و چهارم در بار نبودی لب
 از صفت دل ای پاک منزله که ترا هست سلامه وی گفتن در توافقال مصال
 نامت تر افضل و کرم سجدی می مر تا نسبت ترا حاجت او را نامل متدار همه ملک تو
 شکر تو خدایا زین بنده محسوم بیهوشه غافل که معیشتی که بفضیلت تو گریه اندر گذر اس
 که بد او کوک جاهل مقصود و مهمات کنه کار جمالی دانی که چه باشد تو کن از فضیلت حاصل
 و بیان این کتاب بر شانزده مقاله است نهادم و فهرست آن درین جایگاه بود که در
 تا خواننده را آسان بود و دریافتن آن **مقاله اول** در منافع انسان
مقاله دوم در منافع طیور و حشرات **مقاله سوم** در منافع اشجار و گیاهان
مقاله چهارم در منافع انسان **مقاله پنجم** در مجموع **مقاله ششم**

در خواهر

در چهارم و اجساد **مقاله پنجم** در معرفت دارو و **مقاله ششم**

خاصیت روغنها و علم فراست این مقالته تا بر این موجب که یاد کرده شد درین کتاب
از شانزده مقاله است اختصار کردم بعد رحمت و همت مقالته آخر تجربه بنصای سهروردی
خر و مندی که خوانندار و که این کتاب را بدست ناهل ندهد اکنون ابتدا کنیم یاد کردن آن استغانت

کردم بایر و عسر اسمه تا توفیق دهد در اما م این و بهو حسبی و نعم الوکیل **مقاله اول**
در منافع انسان و سایریم و این مقالته در فصلت **فصل اول** در منافع انسان

مرد و زن که بداند که از دعای آدمی را با پذیرد از لطف خدا که خواست و دور
موجود کرد از سر نوعی و اندرین او دوست و چهل و شش باره استخوان فرید و از بر استخوان
گوشت اوید و از بر گوشت رک اوید و از بر پوست اوید و در کسب صد و شصت اوید
و جسم مردم غذا بر که با سازد و نیروی عصب دهد و عظام گوشت بر جا بدارد
و بقوت یکدیگر و این خراب از دست باری غراسمه نتواند کرد و بداند که از دغز و صل دل مردم را بر حمله
ن مردم شاکه که و مانند همه اعضا بساها و چون دل اندر صلاح یا بندهم تن در صلاح بود و چون
دل مردم را بر حمله و پذیرد و دل همه جانوران میان سینه باشد و دل آدمی سوی دست
و دل صید بر سینه مغزها یکجا و معدن عقل و حکم معدن حرارت و شجاعت و معدن انبارن

و شش خادم تن و سپرزندان تن و جگر و طباع چکامه و نوب و زمره و کبک و صفر بلغم و سپرز کما
 و ایزد و غر و جل در معده مردم چهار با و افزیده است یکی را جا ذبه گویند و دیگر ماسکه و سیوم نازنه و چهارم
 مبرزه و حکمت افزید کار از آنکه جا ذبه طعام در معده کنند و از آنکه جذب طعام کند و او را جا ذبه گویند
 و ماسکه طعام در معده نگاه دارد و ماسکه هم کند و مبرزه طعام از معده بیرون آورد و با مبرزه و غر و جل و قوت حاذق
 از صفر است و از آن ماسکه از سودا و آن ماضمه از خون و آن مبرزه از بلغم و ایزد و غر و جل روح پیر تقویت حلیت آدمی
 بنا و بند و بروی بسیار فضل که در دیگر حیوان نکرده چون علم و عقل و غر و لطف و افزید کار شناسی و پریش کردن
 و اگر صفت فضلها حق سبحانه و تعالی بر آدمی کنم در آن کرد و داند و بهای و سببی او بدکار که در دیگر خنیا و نیک کنون باز کردیم
 منافع و مضار و اینچ از اعضای او کاربرد و توفیق باری عزیمت **خاصیت که در مویخود** **فروع اول از مویخود** **اولی**



مویخود

در این کتاب که در روزی که در کوه کربلا کانه خاشها افروید و از هر سه نوع مرد در آن گرفتند
 به فضل و خرد و الت و نیز و اندر آدمی خاشها موجود کرد **خاصیت موی** اگر موی سر
 آدمی بسوزاند و همچنانکه سیر که تر کنند و بر یک کرده نهند سودا بد و اگر همین موی بر جراحی
 زشت نهند سودا دارد و اگر موی سر مرد بسوزاند و خاکش بر کلاب تر کنند و بر سر زنی ^{نهند}
 که دشوار زاید در ساعت فارغ شود و اگر موی سر مردش محفوظ بماند و اگر موی سر مرد ^{همچنان}
 سیر که تر کنند و بر زخم کلب الکلب نهند و آن سگ دیوانه است سودا دارد و مغز اگر مغز مردم
 بر کزندی مار و کزوم نهند در ساعت در دنیا نند و اگر با بوی خوش بمانند سر که بوی آن بشود و باغ دارند
 کرده استخوان اگر استخوان مرده با بش بسوزاند و بسایند و در بوی سیر کنند ظاهر و باطن ^{منفعت کند}
 و اگر نمان بود روی با بید کله اگر کله آدمی کبر پس رند و کل در آن کنند و تخم شاه پر در آن کنند
 خون آدمی تا ب در آن بکنند چون بر دید سر که شاه پر بوی شام رسد از آن بوی مطیع دارند که
 لعاب که لعاب مردم بر همه کند گمان مر است اگر مرد در کسند یا شسته بود اگر لعاب مردم در ریشها مالند
 سودا دارد و کزندی هوام را سودا دارد و دریم گوش مردم در شراب بخورد کسی دهند بهوش شود و اگر
 با فضل بساید و در چشم چهار پای دمند کور شود و پس چن خواهند که روشن شود و نوشاد است مانند و خون
 سیاه ^{سیاه} از مریک برابر خرد کنند و در آن چشم کشند روشن شود و این خداوندان زرق و ناموس

در این کتاب که در روزی که در کوه کربلا کانه خاشها افروید و از هر سه نوع مرد در آن گرفتند
 به فضل و خرد و الت و نیز و اندر آدمی خاشها موجود کرد **خاصیت موی** اگر موی سر
 آدمی بسوزاند و همچنانکه سیر که تر کنند و بر یک کرده نهند سودا بد و اگر همین موی بر جراحی
 زشت نهند سودا دارد و اگر موی سر مرد بسوزاند و خاکش بر کلاب تر کنند و بر سر زنی
 که دشوار زاید در ساعت فارغ شود و اگر موی سر مردش محفوظ بماند و اگر موی سر مرد
 سیر که تر کنند و بر زخم کلب الکلب نهند و آن سگ دیوانه است سودا دارد و مغز اگر مغز مردم
 بر کزندی مار و کزوم نهند در ساعت در دنیا نند و اگر با بوی خوش بمانند سر که بوی آن بشود و باغ دارند
 کرده استخوان اگر استخوان مرده با بش بسوزاند و بسایند و در بوی سیر کنند ظاهر و باطن
 و اگر نمان بود روی با بید کله اگر کله آدمی کبر پس رند و کل در آن کنند و تخم شاه پر در آن کنند
 خون آدمی تا ب در آن بکنند چون بر دید سر که شاه پر بوی شام رسد از آن بوی مطیع دارند که
 لعاب که لعاب مردم بر همه کند گمان مر است اگر مرد در کسند یا شسته بود اگر لعاب مردم در ریشها مالند
 سودا دارد و کزندی هوام را سودا دارد و دریم گوش مردم در شراب بخورد کسی دهند بهوش شود و اگر
 با فضل بساید و در چشم چهار پای دمند کور شود و پس چن خواهند که روشن شود و نوشاد است مانند و خون
 سیاه از مریک برابر خرد کنند و در آن چشم کشند روشن شود و این خداوندان زرق و ناموس



بخار وارند و دندان اگر کسی را دندان درد کند دندان مردم مرد دندان کبود شود و همچنین
 اگر استخوان مرده ازین گوشس ماویزند ساکن شود و خون اگر خون آدمی پستاند و از این
 کند بار و حلیه و ترکیش باب سداب و غسل کنند و بالند بر جراحتها که برتن بود خصوصا بر ساق
 و جراحتها تنائی که از وی خون سیلاب آید و روی بر کنند سلامت یابد بفرمان غراسمه و اگر کسی را کسی که بر
 با یکدم خون مردم همچون کتنبند و بند فی سازند و با خود دار و حله او و دست دارند و از روی محبت
 او کنند و اگر خون مردم در جای کجایی کشند کیگان همه آنجا کرده آید و اگر خون مردم در جراحه دانی کشند همچون
 بسوزد منی اگر منی بر مپی لکه مالند به شود و نیزهت را سود دارد و اگر منی مرد باشد کوفه غیر ما نیزهت که بوی
 بشود و تابع وارنده کرده و اگر منی مرد با معر خرو فانید بر امیزند و بخورد کسی دهند مطیع و عاقل شود زهره
 بخشی ماسویه گوید که زهره مردم زهره است و جالینوس گوید زهره مردم چون بشیر ما نیزهت باز مر است اگر زهره
 مردم خشک و خرد کرده در چشم کشند سببی بر دپه اندر کتاب بر رخ گفته اند که به مردم چون بگذارند
 و روغن آن در سپر کتند سر جاکه مغیر و زهره و الا جایی که کین باشد و همچنین اگر ارشیر مردم
 روغن گیرند مثال آنکه از شیر کوفتند کینند و بگذارند و آن روغن بهین فضا کتند ^{بول} کرول
 بخورد دیوانه و همد بهتر شود و سود دارد و زخم هوام در جمع سر که جمع آدمی است مانند خشک کرده بگوید
 و باب سداب ما نیزهت و خشک کند و بر آنکه بر جاکجایی که خورده بود ازین مردم سود دارد و

مازاد

باز آورد و که هیچ او نمی گشت این بی بی هم با میزند و در چشم چهار پانصد سپیدی برود و اگر جمع
 شده با بنید و غسل عین کنند و طایر کنند بر کردن خنای خنای شقایب و اگر تازه بر اصد بند و موی برود

اگر گرم شکم در بار که از فرود آید
 در سایه خنک کنند و بسایند
 و بنزد و در چشم کسی کشند که سپیده آرد
 سپیده را بر دو نیم با بی اگر گرم

با بی خود کسی در طعام کند و بخورد کسی در محبت او شود و دوستی بنماید **نوع دوم از**



اگر شیر زنان باشکرت زو بسایند و در چشم کشند سپیده را سود دارد و اگر شیر زنان در گوش حکاکنند و در گوش را

باز آورد و که هیچ او نمی گشت این بی بی هم با میزند و در چشم چهار پانصد سپیدی برود و اگر جمع
 شده با بنید و غسل عین کنند و طایر کنند بر کردن خنای خنای شقایب و اگر تازه بر اصد بند و موی برود
 اگر گرم شکم در بار که از فرود آید
 در سایه خنک کنند و بسایند
 و بنزد و در چشم کسی کشند که سپیده آرد
 سپیده را بر دو نیم با بی اگر گرم
 با بی خود کسی در طعام کند و بخورد کسی در محبت او شود و دوستی بنماید
مقاله اول که جنوع باشد
خاصیت این زن جداگانه جداگانه است
 هست مرخند که در باب
 مروان گفته شود و همه مردم را
 اما عرض کند نفس تون بود
 میان مردوزن و کودک
 اگر شیر زنان باشکرت زو بسایند و در چشم کشند سپیده را سود دارد و اگر شیر زنان در گوش حکاکنند و در گوش را

برود و اگر شیر زنان با اکسین پامیزند و کودک را در غده که شکستانه و از آن شکستانه از پیر و دیگر
 پسند از یک شانه و دیگر منافع هم نوشته اند و اگر شیر مادر و دختر شیر را دهند پس هم چون زنان
 خواهد و آن پس از ما پارسا باشد و چنانچه در شیر خوردن همان فعل کند و اگر شیر زنان
 با سداب خشک کرده بسایند با قدری مشک و بنامش استامند شک از کرده و شانه برود

وصفت موی زان موی زان را تا صیقل عجب است که چون در آب استاده افکند بر روزگار موی

ماهی گردد و بخت
 یکسال ممکن شود
 و اگر موی زن بسیر کند
 و بر کندگی سبک دیوانه
 دیگره نشد سود دارد
 و موی آدمی مردوزن
 و کودک چنان خالص دارد



خاصیت بول زنان اگر بول زنان در چشم مالند آب بانز دارد و از آن هم چنان
 اگر جامه حیض زن که یک بار حیض دیده باشد بر پاچی کند او را در هر روز و در شب

صفحه اول

نفس کشتی اگر در کشتی بنمیدان کشتی را از زفرسنن بازوار و حکمت حق سبحانه و تعالی



اگر حیض زمان سپر امن سنر من پا و نیزند مور از ان جنس من دانند نزد
اعجب اگر بر زن بر کینه کو ک کینه کنند آبتن نشود و اگر خواستند
لیک بد اینند که گوید در شکم ما در تراست یا ما ده زن را طلب کنند باید

دانشمندانه و در کشتی
دو بار بار در قمر سپر
نزد من سپر سپر و جهان
دانشمندانه و در کشتی
کون در آب استاده
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی
دانشمندانه و در کشتی

نظر کند اگر با بی رویی پیش نهد پیر است و اگر با رویی نهد پیر است
 حکمت دیگر اگر خواهند که بدانند فرزندان را با ماوه زن باید شیر مودت شیر
 ووشیده در آب دو بشد اگر بشیر بر آب آید ماوه است و اگر شیر درین
 آب رود نراست حکمت دیگر اگر بر پستان زن سرخ باشد پیر است و اگر سیاه باشد دختر است



حکیمان گویند که در کودکان جداگانه چند صفت است

نوع بیوم از صفات از رسم اول در خاصیت کودکان و اینده حکم
خاصیت کینه کودکان که بر حیرت

نهند بهر شو و خاصیت ناف کودکان
 اگر ناف کودکان چون سکه خد او نذو بیخ



با خود دارد فایده و اگر کثیر بود که بر چشم کتب المذکرات از چشم آید و دیدن را
 باز دارد و اگر کثیر بود که اسریدان شود و بسوسه سر را بر دو انداعلم نام شدن آن از کتاب
 رخ نامه جمالی بعون الملک الواحد المتعالی اکنون شروع کنیم در منافع بهایم و خاصیت که
 می سبحانه و تعالی در ایشان موجود کرده است از کفزار که تجربه کرده اند و از نموده اند
 و ما را خبر و او را انداخته است و مضرت و دفع مضرت و اسد اعلم بالصواب

مضال دوم از مضرت اول

در منافع بهایم و آن سی و یک خست در سی و یک باب گفته اید در هر باب خاصیت و مضرت یکی گفته اید
باب اول در صفت شیر **باب دوم** در صفت خیل **باب سوم** در صفت بلک **باب چهارم**
 در صفت کرک **باب پنجم** در صفت کراز **باب ششم** در صفت فوس **باب هفتم**
 در صفت کفزار **باب هشتم** در صفت یوز **باب نهم** در صفت آب **باب دهم** در صفت آستر
باب یازدهم در صفت حار **باب دوازدهم** در صفت کور **باب سیزدهم** در صفت کور
باب چهاردهم در صفت کاکوی **باب پانزدهم** در صفت کونف **باب شانزدهم** در صفت
 کونف کوی **باب هجدهم** در صفت کاکو **باب نوزدهم** در صفت ابو **باب بیستم** در صفت
 در صفت کور **باب بیست و یکم** در صفت کب **باب بیست و دویم** در صفت روباه

باب سبت دوم در صفت ثغال **باب سبت سوم** در صفت **مردونه** **باب سبت چهارم** در صفت **کره**

باب سبت پنجم در صفت **دلق** **باب سبت ششم** در صفت **خارث** **باب سبت هفتم** در صفت **موش**

باب سبت هشتم در صفت **بوع** **باب سبت نهم** در صفت **مندرک** **باب سبت دهم** در صفت **کمان** **باب سبت یازدهم** در صفت **کله اندک** **باب سبت بیستم** در صفت **سار**

و شجاعت بشیر تعلق دارد و جالیئوس گوید که شیر چنان دلیر باشد که اگر صدیل مسدود
کارزارش در اندازند پیش عجز نماید و در روی مگرداند از امیر المومنین علی سوال کردند
که بشیر چون آواز کند میگوید خداوند از امر اینکس مسلط کن که عصیان تو میکند



و جالیئوس گوید که در همه عالم شیر یکبار را بدو چشم بود که سرزند بخورد و شیر
باشد از جوامز و شیر یکی است که چون کسی بشیر را بدو سلام کند بسلاست و بگریزد
و هیچ گزندی نگذرد گویند که شیر ماده با بطنک جمع شود چون زاید بود با بند و نوزاد میماند

و کفران لعین است
تومی و زرد و
و شیر از موش
منهزم شود و در او
که شیر در پوزه

چون

چون شیر است و شیر از جنبت عوسن عجیب منزه شود و اندر و خاصیت بسیار است
خاصیت شیر اگر سه شیر روزی با سوخته و دست شود و اگر به شیر بر سوختگی آتش بنهند
 سود دارد و اگر با چربی اینی بگذارند و با کوه کردن و پها میزند هر که با خود دارد عجب بیهوش
 و اگر شیر بر خود مالند همه دو دو دام از او بگریزند و اگر بر دست و پا مالند زهر ماز دارد
 و مر جا که در مالند موی بر دارد **خاصیت زمره** اگر زمره شیر در چشم بندد در چشم نه میزند و اگر
 زمره شیر بخورد و لیر و غوغا کرد و خفا که این کار با یی خطرناک است و اگر زمره شیر با زمره کرک
 کسی با خود دارد چشم همه خلق عزیز و محبوب شود و دلیر کرد **خاصیت پوت** اگر پوست چشم شیر
 با خود دارد همه دو دو دام از او بگریزند **خاصیت** دیده اگر دیده او با خود دارد چشم همه خلق عزیز کرد
خاصیت برک چشم اگر پوست چشم با خود دارد در همه خلق عزیز کرد **خاصیت** به اگر سه که در
 زیر بروی او باشد از استانند و بگویند و بار و غن کل بگذارند و بر روی مالند محبوب شود
 و در زیت او میفراید **خاصیت** اگر دندان شیر کسی با خود دارد شب و دلیر کرد **خاصیت**
چخال بر روی پای و پیرد هیچ دو در آن حوالی نکرده و اگر موی شیر ز بر خداوند است
 سود دارد و اگر در خانه بنهند از پشه امین کرده و پشه در آن خانه نیاید **خاصیت گونت**
 اگر گوشت شیر بخورد و در آن خانه پشه امین کرده و اگر پوست شیر

در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست
 در وقت بیدار شدن باید شیر را در دست



در جایگاه رو باه و شغال دو دکنس به بگریزند و بر کوزله بنیاید **صفت** مغز اگر مغز شیر
 بکشد و در روغن زیتون کسند یعنی روغن چوبه در گوش کرده انگشت بنوا شود
صفت خون اگر خون او خشک کرده بر کنده اندام باشد پاک کرد و واسد اعلم
 و احکم و الیه المرجع و المآب **باب دوم در صفت فیل** بخزند و ستان جای دیگر نمی ماند

و اندر آنجا باشد
 و گفته که چون پیل زنده است
 مزار و نسا آرد
 از صفت اندک اسخواب
 او علاج باشد و در
 فیل باشد صدین و عمر او
 از صد سال نکند و



و حکیمان گفته اند که هست لصل لعلق و ارد و جالینوس گوید که چون پیل مست شود مصاب
 سخت کند و پیل از غوک منزه شود و پیل لغیر زمین بند نماید اگر کسی یک هفته مرور و هیچ
 پیه پیل بخورد و فیه شود **صفت** اگر زهره پیل خشک کرده در چشم کشند سفیده گفته برود

ارغاه

اگر عاچ او در سر یا در کرون کاوا ویزد نه پنج دو دو ام زو یک او نشود اگر کم
 گوش سبب بخوردن کسی دهند بچید و بقیاس هفت روز بیدار شود اگر کفک
 و مان سبب زنی با خویشتن وارد سر کز استن نشود و اگر ناخن سبب خداوند نفس با خود
 وارد شود و اگر سر کین سل در خانه و دو کنند چنده از آن جایه بگریزد و بار بار

و اگر سر کین سبب زیر خداوند صرع و دو کنند سو و وار و **باب سوم در وصف مملکت**
 و دو می باشد عظیم با تکبر و از غایت تکبر او است که اگر جانوری با لای سر خود قصد کند



و اگر فرصت یابد
 هلاک کند و اگر سفال
 خردا و فایند بر کشت
 بر آکنده کنند
 و ملک را و بند با بخورد

میرد و چکمان گفته اند که کبر کرون مملکت تعلق دارد و عمر مملکت اربع صد سال نگذرد و از سلیمان
 و او و غیر علیها اسلام سوال کردند که چون مملکت او از میکند چه میگوید فرمود که میگوید ما را خدا
 مر از جباران و ظالمان و سرشان مسلط کن و اندر مملکت خاصیت بسیار است

بزرگوار که از نیاید صفت مغز
 در کوشش کرده نگذرد
 در کده ام بشناید که در و اند
 در کوشش کرده نگذرد
 در کده ام بشناید که در و اند
 در کوشش کرده نگذرد
 در کده ام بشناید که در و اند



خاصیت جالینوس گوید اگر کسی یک نهضت کشت پلنگ بخورد فریب شود و قوی
 گردد و اگر خون کوشت پلنگ بازیتون پزند و در پی مالند سو و وار و پوست اگر کوشت
 پلنگ کمر بند سازند و در میان بندند با هر که خشک کند مطهر شود و ناف اگر با پلنگ
 با بخورد و اگر دست بر او بماند نکند و اگر از گردن کودکی با ویزند چشم دید برسد
 زهر اگر زمره پلنگ خشک کنند و باب غوره برهق مالند بر و اما زمره پلنگ زمره است
 و مغز سر او چون کتده شود و هر که بوی او بشنود و چشم هلاک باشد و گوید پلنگ را و مغز بود
 و یکی زمره قاتلست و یکی دیگر با عطریا میزند و با خود دارند هر که بوی آن بشنود بر درنده مسلط
 و مطیع شود و این مغز را احیاناً بتوان شناخت که سرد و نهند و آن یکی که مگس بر آن نشیند
 ببرد زمره است و آن دیگر که مگس بر او نشیند و نیز زمره است موسی پلنگ در خانه اگر رود
 که روم از آن خانه بگریزد و بدان پلنگ با و ندان موش زمره قاتل باشد پلنگ با پشه موش
 سر کجا که رود کند موش که در آن جوالی باشد انجا جمع شوند پلنگ ماده از اجخت زاولش و شواری
 که برود و کبابی هست که از راز او نکند بخورد چون بر با او جمع شود بار نکیرد و اندر میان مگر کین
 پلنگ ماده چون بکشد خیزی پاید مثال استخوان عینر اکین سفید و زرد قام و شناختن آن
 خناست که اگر بر سر زبان سورش بکشد و اگر در آب افکند فرو رود و مریخ که با خود دارد او را

فست زیند نیاید و اگر مردی مانجو دارد و بهتت بفراید وزن از آن قدری خورد
 آبتن نشود از نایش کرده اند چند **باب در صفت کرک** و وی مکار
 باشد و عظیم بوی برود باشد که ده فرسنگ از و نهال کوه سفید برود و از مردم برهنه
 عظیم منهرم شود و نیز موش بگریزد و اگر یک و اگر صد از خاک بگریزد که بوی



باشند و بوی ماز موش
 نتواند شبید و اگر کسی
 بیاز موش با خطمی بگوید
 و بر خوشتن الاید کرک
 نزدیک او رود و در باندیک
 بگریزد بعلق دارد و عمر کرک

از پنجاه سال گذرد از سلیمان ^{سعی} سوالی کردند که کرک چه میگوید و او را گردن فرمود میگوید
 الهی فری من از ناک ظلمان بده و کرک از مورچه عجب و اگر ستوری مای بر استخوان
 کرک نندگنک شود و حکیمان گویند که کرک چون پمار شود خاک بخورد به شود و اگر زمان بر کبوتر
 کرک بگریزند آبتن نشود و اگر استخوان کرک از گردن زیند و در میان ریه را کند کرک

از ان ربه زبان نکند و نیز گویند که کرک چون سپرز تیز و چهار شود و چون خون نخورد دست
کرد و در خندان خاصیت دروست که در هیچ دوی نیست و ندان کرک از کردن کوکک ما و نیز
سر کرک صرع نیاید و اگر ندان چنین کرک در روغن یا سمن افکند چند روز بعد از ان
آن روغن بر قضیب مالند با بر که جماع کند دوستی افزایش برون از حد و اگر از ان روغن ^{مالند} برود
بر کرمس عزیز باشد و اگر ندان کرک با خود و از دندانک بروی بانک نکند و اگر ندان کرک
بر دندان کوکک مالند و ندان او سپر و بر آید و اگر ندان کرک در پوست شکر کبرند و در
کردن اسپ بندند از همه اسپان بهتر بود و اگر کسی خواهد که حضم او از اسپ سفید و ندان
کرک در ان نیمه که اسپ او ساده است در خاک کند که چون اسپ بد و اندر سر آن رسد
در حال نبض چشم راست کرک اگر با خود و از ندان و دوام او را هم نباشد و اگر از کردن کوکک
پا و نیزند شب نترسد و اگر دیده کرک باب عوره بسیارند و در چشم کشند چشم روشن گردانند
و نار یکی بر دوات باز دارد گوشت کرک اگر کسی نخورد بسیار و ان کرد پوست کرک اگر کسی
بگردد و در میان بندد و لی خاصه شب و اگر از پوست کرک زه کمان زند چون از ان تیر اندازند
تیر کمان که انجا باشد بغیر از ان زه بکسلانند و پوست کرک خداوند قو لبح بر بگردد و سود و در خون
خون کرک کسی نخورد و لیر کرد و در استخوان کرک اگر کسی در میان سرکا و کشد و از کردن کوکک ^{نیزند} سر کله ما و نیزند

کرک

اگرک ازان نواحی بگریزد پیه گرت اگر دوست و پامالند سر ما باز دویسه گرگ قضیب مالند
 و مجامعت کنند دوستی سفرا بد و اگر پیه گرگ بر دست مالند و دست بران خفته نهند و بچوبند
 که مرا خورده از فلان در سخن آید و ازان خبر دهد بی آنکه ازان خبر دارد و سر کین گرگ خداوند قویج
 بخورد و در او اگر میان سر کین گرگ بچوبند استخوان باشد که خداوند صرع و قویج را سود دارد
 و اگر سر کین گرگ در پوست پاره کنند و خداوند نفس بخورد و در او فایده دهد و اگر سر کین گرگ با عمل و
 روغن پامیرند و یک کفچه ازان صاحب قویج بخورد سودمند قضیب گرگ اگر خورد کنند
 و گاه مجامعت لطی ازان تاب و مان تر کنند و بر ذکر مالند با هر که مجامعت کند مرکز ازون شکند
 و اگر بد یکی بر بیان کند سر که ازان پاره بخاید جماع را قوت دهد و اگر ذکر گرگ بنام کسی که زنده
 تا آن بسته باشد هیچکس با او جماع نتواند کرد تا ناکش بند چنگال گرگ در بالین گوید نهند
 ترسد شب و لیر کرد موسی اگر یک شاخ از موسی و نبال گرگ و رکوش نهند مستی باز دارد
 ششش اگر شش او خشک کنند و با شش نرساید و کسی را که دل که بود بخورد سود دارد زمره
 اگر زمره گرگ خشک کنند بکیند بر جراحت نهند سود دارد و زمره گرگ باروغن پامین بکند ازند
 و بنام کسی قطره ازان بر میان ابرو ناکش چون آنکس مندی فریفته شود بروی و اگر روی زمره گرگ

بر بوزد چار شود و درین وقت بوزد
 بستان گرگ از کون گوید
 دروغن با سمن افکند در زدن
 از این پرون از صد و اگر ازان
 و ازینک بروی پاک کند
 و اگر داندان گدوست
 کسی فراموش نهند
 خاک کند چون لب بر زدن
 و در او ابرو نماند
 عوره بسیارند در کشت
 سی بخورد بران دوست
 ت که دران ازان زدن
 گرگ نماند بجز در سود
 بر میان پاک کند و از کون

بر ذکر مال و بازن جماع کند با بر کیر و بفرمان خدا تعالی خایه کرک اگر شکافند و نمک آید و جو در آن کنند
 سر کرا در و پهلو کند پاره از آن بخورد و شفا یابد و اگر خایه کرک بکند و بر روغن زیت انداختند و شسته
 و سرش محکم کنند پس هنگام مجامعت از آن روغن بر ذکر مالند با هر که شهوت کند جز او نخواهد و اگر کعب
 کرک بر نیزه بندند بر خصم طفر یابد و اگر دنب کرک در روی در خاک کنند کرک در آن گذارند زبان کرک
 با پوست او اگر بر کبودک بندد وضع باز دارد و اگر دنب کرک در روی در خاک کنند در دوران
 بفرمان خدا تعالی جالیوس گوید که زبان کرک در باین گوید خوردند شب نرسد و خوشخوی کرد

باب پنجم در وصف خر خوک جا نوزی زورمند است و مصاف او سخت باشد خوک

ز رو با یکدیگر گاه گاه
 کنند و خوک تا از او می
 زخمی بخورد و خوک کوتاه
 و در دیدن نترسد
 و بسیار و در خاک کون



و ندان بسیار هم زند و در خاصیت است و در وقت خوک زخم بر آید و بر پیر و پیران

سبب آنکه گردن کوتاه دارد و زخم او نجاست میکنند و بچه بسیار کند و چون بزرگ
 زخم زنده در آب رود و خوب است را از گندم زخم دیگر بر او کاری نباشد و دروغاصبت
 بسیار است جگر خشک مرکز العود باشد مار بکشد و ما بسباب بخورد و در آن حالت زهر بر او کار
 و اگر جگر خشک با عسل نهند و کسی از آن بخورد مرکز او را نگر و خاک خشک اگر آن خاک
 که خشک بر آن کیمر کند خداوند صرع ما بخورد و در سود و پندیده خشک اگر به خشک در آن خانه مالید
 خانه خشک و شمنی پیدا شود و اگر به خشک در رسم است مانند که سوخته و تباها شده یا سمر برده بود
 درست شود سرین خشک اگر سرین خشک در زیر درخت بادام تلخ یا زرد الوانج و در خاک کند
 خاک که برشته درخت رسد شیرین است که در اگر موی خشک در ورق زرد شود و زیر مالین خسته نشد
 از خواب بیدار شود استخوان اگر استخوان خشک در گردن خداوند است چهارم با و بزند سو و دارد
 سر خشک رو میان کوبند که سر خشک در زیر مالین نهند تا آن مالین در زیر مالین باشد آنس را جواب نبرد حکم کند



که بی حسی تعلق ما دارد و در **موش**
 اگر در خانه موش بسیار باشد
 خاکستر لوط در خانه موشان
 در زنده بکشد موش را در زنده

فراستغالی غایب اگر شکافند و در آن
 ما با بیدار اگر در آن کیمر دروغ نیست
 از آن روغن برود تا نام کسوت کند
 اگر زب کیمر در آن کیمر کند
 وضع باز دارد و در آن کیمر دروغ نیست
 از آن کیمر در آن کیمر کند
 کیمر با لوری زنده است
 کیمر در آن کیمر کند
 کیمر در آن کیمر کند
 کیمر در آن کیمر کند



و شمنست و از نوح نبی سوال کردند که چه میگوید فرمود که میگوید چه بودی که آدمی را نمی آفریدی
 و جالبست که دیدار موش را بسوزند و خاکسترش بدو در جراحی بسیار شستند و بر جانی در الشرب طلا
 کنند سو و وارو و اگر کسی را لغو و با اسید مار گزیده باشد موشی زنده بر او نیم کنند و گرم در آنجا بپزند سو
 وارد اگر خون موش با زاج سیاه بر پیشانی و هوق مالند سو و وارو و اگر خون موش خشک کرده
 بر جایگاه زخم کار و و شمشیر کنند سو و وارو و اگر خون موش بر کزوم گزیده مالند سو و وارو
 و اگر کسی موش دو و کند قوی لجه بکشد و اگر جایه موش زن بخورد استنش شود
 پوست اگر ناخن ده انگشت کسی که از ناخن جن افتاده باشد با کلاب در پوست موش کنند و بر کزوم
 انگس که خواهد رفت کند انگس روی عاشق شود و اگر سر موش از کرون دیوانه بپا و برید سو و وارو
 و اگر دنبال موش بر کسی نهد که او را درو سر باشد کم شود و اگر موش ز نخورد خداوند در و جگر و بد تبیه شود

و اگر دندان موش بر صاحب در و سر نهد سو و عیند **وصفت چرخ** جانوری سیمکین است و در جراب

با آدمی سنگهای گران بر کزوم
 و بر آدمی اندازد و زود امور بود
 و در صد و دوازده سال بود
 و در بسیار فرزند شود



و ز سوراخی وقت اولیدن دست و پای خود باشد و از میان مویش بغایت گریزد
 و از آتش نترسد و چون بر باد ام او سب را حتی افتد تا بدان حد که در جراحت بزرگ شود
 و خویش را هلاک کند و دروغ صفت است گوشت خرس هر که بخورد فریب شود و بهت او خداوند نفس
 و ناسور را سود دارد و اگر پیش خرس به جای دندان مالک دندان او سپرد و براید خشم او در رکوبی
 گمان نبندد و بر بازو صاحب پ چهارم نمیدند سود میدهد اگر دندان خرس بر کودک بندند و لیر
 زورمند کرد و **باب هفتم در صفت کفتار** کفتار جانور بود که بزودان تا بجدی که او را بسحر
 نسبت کنند و آواز موزون و نغمه دوست دارد چنانکه اگر شبی کسی سازی نزد یا چیزی موزون
 گوید مگن که در آن جوالی کفتار باشد و سپاید و گوش کند و چون چار شود گوشت سگ بخورد



دست شود و از جمله
 خاصیت کفتاریکی
 آنست که اگر اندامی
 از آن او کسی باخورد و در دهن
 که دو غریز و مکرم دارندش

برین اگر دندان کفتار مادر کودک که شب در جامه خوابش آید او بندد سود کند و اگر دندان کفتار

(Marginal notes on the right page, partially visible and written in smaller script)



با ساجی موی از آن سوی که در و دندان باشد پوزید و آورد و اگر کسی دندان کفتار با خود دارد
 و سگ بروی بانک نکند پوست او اگر خداوند سوز بر پوست کفتار نشیند سو و او را بگرد
 زمره او پنجم و آنکه سنگ زنی را هدیه بخورد بیست و جمیع از او برود و اگر زمره او در چشم نشیند
 و اگر زمره کفتار در اندام مالند ز روی برود اگر سر کین کفتار و کوبتر خانه نهند کبوتر بسیار شود و اگر کین
 کفتار و از کسی که آس دارد سبب ویزند بهتر شود و اگر سر کین کفتار بخداوند در دست سبب ویزند در دست
 و اگر سر کفتار در زیر آستانه در می نهند هر جای که در دست کین کفتار چون بر آن آستانه بگذرد بهتر شود
 اگر دست کفتار در شکم کسی مالند که او را در دست کین کفتار کرده و اگر دست کفتار چون زنده بود
 ببرد و با خود دارد پیش پادشاهان محترم کرده و قدرش بفرماید و در زنده اگر خواهد مایه کود که در
 باید و او آن کودک را پیش پادشاه ببرد به نسیب که به مقدار اکرام مینماید سبب او اگر به کفتار بر اندام اندازد
 سگ بر او بانک نکند و اگر روغن سبب کفتار بخورد خشک میرود و اندام سفید کرد و اندام سبب
 کفتار بر خود مالند از بانک این شود اگر خون کفتار بخورد ما مهربان بر آن شود اگر گوشت کفتار
 بخورد فریب نشوند و دلیر و سخت دل گردد و خداوند با در آسود دارد اگر موی کون کفتار بکشد
 و بسوزاند و در روغن زیت بپزند و بر در کون مجنث مالندان علت از زهره
 کفتار دست بر میان کنند و روغنش بگردن مگر کرا در و مفصل بود و سود دارد و مگر زبان کفتار با خود دارد

سازداد

سنگ بر او بانگ نکند و اگر موی کفتار زنی زنگه است ز زندگانه با خود دارد فایده کند و اگر
 قشیر کفتار خشک کند مرزنی که از آن قندری بخورد شوانی گردد و دیگر گفته اند که
 سهوت از برود و فرج اگر مرکه فرج کفتار با خود دارد او را دوست دارند خاصه زنان و اگر
 جگر کفتار با دنب او بخورند و خورد کنند پس در موی زنی افکند که استن و حایض نشود و سودمند
باب نهم در صفت یوز در صفت یوز که جانوری که پیدار باشد تا بدان حد که اگر حایضی



کرده باشد بعد از عمری
 چون بد آنجای رسد
 باز داند طلب شکار کند و یوز
 در میان دو ان بهجاست
 که استر و یوز را مادر شیر است
 و اگر شیر زود است

کش کردن این باند مردور بکشد و باشد که پدر شیر باشد و ماده بکشد و اگر سفال خرم باشد و بر کوه
 در کشته کند و یوز او هند تا بخورد و پدر و در او خاصیت بسیار است اگر کسی گوشت بخورد تقوه
 برود و قوی بگردد اگر یوز در نقرس مالند سود دارد و اگر گوشت بگیرد که نرند همین خاصیت دارد اگر

و اگر کسی در کشته با خود
 در ریوت کفتار است
 از برود و اگر زهره است
 در کشته است کبوتر بسیار
 کبوتر کفتار بخورد در هر جای
 و کشته چون بر آن است
 که در و در کشته است
 در سفید و در کشته است
 در کشته است که در کشته
 در کشته است که در کشته
 در کشته است که در کشته

یوز پکیزند و بسایه خشک کنند و باشکر سفید بسایند و کسی که غصه ایتم تا کوار بود سوود دارد اگر کسی دندان
 یوز با خود دارد و همه کندگان از او بگریزند اگر بول او زنی بر دارد مرکز استنش شود و اگر مغز یوز را بخورد کسی
 دهنده و پخوانه شود **باب دهم در وصف سب** متور با سب تعلق دارد و سب جانوری بود

و بدان مانند که بخود حسنت شود و هیچ چهار پا از اسب شیر تر و رعنا تر نیست و نیروی
 او تا بدان حدست که

روزی که مصاف باشد
 مرد با سلاح و بر استوان
 و غیر آن با صدین با رکاب



بتک بدود و هیچ
 چهار پا را طافت آن
 نباشد پس دانستند

که هیچ چهار پا از اسب با نیرو تر نیست اگر کسی تنگ و نا توان بر دار باشد بار موش در روزان
 او نالند زرم کرد و او خاموش شود و وزیر کرد و ایندن او حلیت اگر آب گرم کنند و بر اسب
 تاموی از زبرود و چون موی از زبراید ناک و بگر باشد و اگر خواهند که اسب سفید سیاه کرد و سیاه

میرود اسنک دماز دور بخار و نکت در توج و صا و ملک خوردنی سه بار باب کرم
 تر باید کرد و برابر اندودن که سیاه شود و اگر خواهند سیاه سفید کرد و ا
 نیک باب کرم باید جوشانید و با ورق خزرهره و آب صافی باید گرفت و قلیه در و
 با معر جوزه مانک و برابر رخین که سفید شود و اگر خواهند که سفید دیگر بار سیاه شود
 پوست جوزه تر باید گرفت و باید بنخست با مورد و نخاله امین و آب پاک شستن و آن
 آب بروی رخین نماند سیاه شود و **شستن** ماه بماند و در خصیت است کوشت آب
 کرم بود و شکم را نرم کند و مسعد را قوی دارد و اگر کسی کوشت این آب بخورد زبانش شکو شود
 و مغز اسب باروغن یا سمن مرهم سازد و از آن مرهم هر جا که مالند موی برآورد و هر که کوشت
 بخورد و با دهانی کرم را سود دارد و وقت زیاد کند زبان اسب بکارید و بکر همه بکار بود اگر کسی
 اسب بخورد و ناوان کرد و اگر مغز اسب با بوره بخورد و با غسل و مر و جوشانند تا سخت شود
 نگاه بر بر جراحت که بندیده شود **صفت** اگر کسی شیر اسب ترش بوده بخورد روی را سرخ کرد و ایند
 و نشا آورد و اگر زنا شیر اسب بپوشد و با خود بردارد اندامش تنگ و کرم که دو اگر شیر ^{با الکتین}
 برآوردند تا بخورد و بشوت لذت که دو اگر شیر اسب با شکر بیا میرند و مرهم سازند نمز را که از آن گهم
 بردار و اکتین شود و اگر کین اسب بر روی بندد و بر جراحت بندد و دارد و اگر کین اسب تاز که

کوه کوه نام تکه بود و سوزان
 و در این کتاب است نوشته شده که
 اسب را باید با نعلین در آید
 و از این اسب بسیار است
 و این اسب را در این کتاب
 گفته اند که بسیار است
 و این اسب را در این کتاب
 گفته اند که بسیار است



نیشدارند و آن آب در گوش حکان پندگانی برود اگر گرسنگی است بزهر که کوش که در
 زاید فرزند مرده و زنده از وجد او و اگر پسر است بر جرات نندارشی که سخت باشد نرم کرد
 و سم اگر سم است طای دو کند کسی ز بوز بگریزد و اگر سم است بوز آتش و خاکستر نار و
 بسترند و زن را و هند تا بقبری چشم بخورد و فرزند از وی جدا شود و پدر وی و اگر سم است با گوگرد
 فارسی برش نندوشن بگریزد خون است بگریزد و بریت معجون کند و بر پای مالند بوی مای سرد
 و خوشبو کرد و زمره اگر زمره است بخورد کسی دهند مطبوخ کرده و موا اگر موی دنبال است بگریزد
 و بنام کسی خواهند هفت گره بزنند و هر گره میگوید فلان بنبت فلانرا استم خواب در زیر بالین نندوشن
 نیاید و اگر موی شپانی است لطعام کند و بخورد کسی دهند مالان شود و اگر دندان است بگردن که او زیند

صفت اسب

و ندانش سپرد و بد آید در میان جانوران همچنانست که پوزواست



در میان جانوران عظیم رنج
 تواند کشید و سوار آید
 که اگر وقتی بر اهی که
 بعد از ندرت و حال انجا

و گراهند

و اگر راه پیدا شود یا سبب باشد که نم کند و بازوانند و لغایت لچوج باشد و شهنش
 دوست نباشد اما اگر کش کند ما در وقت زادن هلاک کرد و از بخت عقل
 بز فرج استر زنده تا اگر وقتی اتفاق افتد کش نتواند کرد و خراب است جمع نشود استر اند اگر
 اتفاق افتد استر با خر گوش جمع شود هم استر اید اما در افتد و در خاصیت
صفت استر باروغن یا سمن گرم کند مر حاکه بالند موی براید **صفت** اگر زنی دل استر بخورد و مر
 آبتن نشود **صفت** اگر سم استر بسوزانند و خاکسترش باروغن زیت مر هم کنند و مر
 طلا نماید بدهد و هفت موی براید اگر یکم گوش استر بخورد کسی دهند هوشش کرد و اگر بزناف زن ایند
 آبتن شود و اگر یکم گوش استر روپست بر کنند و تعویذ سازند وزن ما خود دارد باز نگردد و اگر خون
 زنی بصدوری بسیم ما خود بردارد آبتن نشود **صفت حذر** جانوری ریج کش و در طبع او شوخی بسیار باشد



که در هیچ چهارپای دیگر نیست
 سن و بدان حدت که اگر یک
 خوبت را بهی دیده باشد کم نکند و اگر
 حربه راه کم که خزر ارا که راه پیدا کنند
 و هر که او از نیکد لعنت بر راه دارد و از کتاب بیج عطست که اگر از این خاک که خرد و این عه کرده باشد

کتابی است که در آن است
 و اگر سم استر بخورد و مر
 زنی بصدوری بسیم ما خود بردارد
 در بیان ما وزن نجات
 در بیان ما وزن نجات
 و اگر از این خاک که خرد و این عه کرده باشد



یک است پاورند و در زیر خانی اندرست قند که مردم بر سر آن نان می خورند و یک نان می خورند
 و گفته اند که چون سر زرو ماوه در کار باشند موی از دنبال خرنز یکسلا اندم که آن موی رود و
 پوسته حمدان و قیام شود و آنکه بقره خواهد زمره کلاغ سیاه مابوی مذکور بر آن بند و و نیکوتر کرد
 و گفته اند که چون خربانک کند سگ را پشت بدرد و هم در کتاب تریخ گفته اند که بعضی خرازا
 در گردن بر مثال مهره پیدا کرد و آن با زهری بزرگست و چاره گرفتن آن اینست که اسره بنیزند
 و یک پاک دستی انجامید بشکافند و بیرون آرند نرم باشد و آب افکند شکلی کرد و سیاه در زوفام
 و آن با زهر باشد و سود مند بود و از جهت کردنگی در شهاب و روم و زمره و او را و علمها را علی الخصوص
 مرجه تعلق بر مردار دو با خود دارد و چشم مردم نیز بر بود و آن مهره را قیسی بنند و حکیمان گویند که اگر
 شکلی از دنبال خربا و نیز بند بانک نکند و اگر گوش برستی بندند یا گوش بروغن حرب کند همین فعل
 کند و گویند اگر کسی را از دم بگذرد بر خورشید و آروند در وساکن کرد و اگر کسی را از دم بگذرد و بگویند
 بگوید که مرا از دم گردید و روشن بنشیند و اگر کسی اعلی در انگشت باشد هیچ سن نکوید رود و در
 خرنز ساکن شود **فصیحت** اگر سر خورخانه دفن کند هیچکس در آن خانه خواب نتواند کرد
 پوست خرمصوع را بر آن نشاندند سو و پند و اگر پوست خورخانه دو و کند جمله چندگان بگریزند
 و اگر بود آن نهند در هر دو و اگر زنا با خود دارد و باریک رود و اگر در گردن دوک بگریزند شب نرسید کسی

این تر باشد نفس را زنده و مطهر است و می کسی چکاند که خون از او اید باز دارد و اگر بر جرا
 نند به کرد و اگر کسی که برین خرسور است و بار کوی کتان سوخته و سیاهی و یک و یک هم
 با هم بپایند و بر جراحت کنند که ریم آید به کرد و اگر کسی که گرم کسی بخورد و هر دو پس
 ازین برید مگر سر کین آوی خشک شده و بند او را اگر زنی را در رحم ریشی باشد باره بنه بشیرتر
 کنند و بخوشن بر کیر و دست شود و شیر خرد چون سرد بود از جمله باز بر دو جالیوس که مد که مر که
 جگر خرد کند و بر دو درم سنگ یک درم سنگ طاووس و رو و افکند و پوانه و مصرع چون از ان
 بخورد منفعت بند و بد و هفته بشود و اگر جگر خشک کند بر مصرع بند فایده دهد مغز خرداگر
 در خانه بالند و در ان خانه جگت و اشوب پیدا شود و اگر کسی بخورد مخلوج کرد و نواوان و مغز خرد
 کسی داروی بد خورده باشد سو کند و اگر کسی را مار کزیده باشد مغز خرد در ان بند و در نشاند
 و اگر در پوزنه مالند سو دارد اگر ریم گوش خرد انگلی با شراب بخورد کسی و بند بهوش کرد
 و اگر خون خرد کسی بد و لیر و خوریز کرد و اگر به خرد بگرد و بر و غن سندروس بپایند بهر اعضا که بپایند
 ریس کرد و دو هم هلاک بود و اگر چه سر جای دو و کنند ما بگرد اگر سم خورد و کنند مگس
 بگرد و اگر از سم دوست راست خرد انگشترین سازند و صاحب صبح در انگشت دست راست کنند
 سو و بند اگر سر خرد خشک کنند و بگویند و در دست بپایند و با خرد و در میان مردم محبوب کرد

این تر باشد نفس را زنده و مطهر است و می کسی چکاند که خون از او اید باز دارد و اگر بر جرا
 نند به کرد و اگر کسی که برین خرسور است و بار کوی کتان سوخته و سیاهی و یک و یک هم
 با هم بپایند و بر جراحت کنند که ریم آید به کرد و اگر کسی که گرم کسی بخورد و هر دو پس
 ازین برید مگر سر کین آوی خشک شده و بند او را اگر زنی را در رحم ریشی باشد باره بنه بشیرتر
 کنند و بخوشن بر کیر و دست شود و شیر خرد چون سرد بود از جمله باز بر دو جالیوس که مد که مر که
 جگر خرد کند و بر دو درم سنگ یک درم سنگ طاووس و رو و افکند و پوانه و مصرع چون از ان
 بخورد منفعت بند و بد و هفته بشود و اگر جگر خشک کند بر مصرع بند فایده دهد مغز خرداگر
 در خانه بالند و در ان خانه جگت و اشوب پیدا شود و اگر کسی بخورد مخلوج کرد و نواوان و مغز خرد
 کسی داروی بد خورده باشد سو کند و اگر کسی را مار کزیده باشد مغز خرد در ان بند و در نشاند
 و اگر در پوزنه مالند سو دارد اگر ریم گوش خرد انگلی با شراب بخورد کسی و بند بهوش کرد
 و اگر خون خرد کسی بد و لیر و خوریز کرد و اگر به خرد بگرد و بر و غن سندروس بپایند بهر اعضا که بپایند
 ریس کرد و دو هم هلاک بود و اگر چه سر جای دو و کنند ما بگرد اگر سم خورد و کنند مگس
 بگرد و اگر از سم دوست راست خرد انگشترین سازند و صاحب صبح در انگشت دست راست کنند
 سو و بند اگر سر خرد خشک کنند و بگویند و در دست بپایند و با خرد و در میان مردم محبوب کرد

قصیب خر خشک کرده بسوزانند و بار و من زبسته بر روی لند و اگر در واک خشک کنند
 کند که سبزر اکتیم **باب چهارم در صفت کور خر** کور خر جانور است بغایت رعنا و رعنائی او
 تا حدی بود که در صحرا چون سوار سبزی باید و پیش بگذرد و در ابر او عرض کند و هم جانوری چون
 شوند کس نخورد و نگذارد الا خر کور و لحم او بغایت لطیف است و سر و کسی که خورد با و ما کم از و بود

و قوی بخر اسود دارد و در سرد را
 عظیم سود دارد و در شب را
 نیز فایده کند مغز کور خر خوردن
 دست و پای است گردانند
 و اگر مغز سر کور خر با مغز اسب
 او بار و غن کل بگذارد و در نفس



نهند سو و در و در شهارا نافع باشد و اگر مغز کور بر گردن مار بندند سو و در و مثل مغز خرناس
 و در همه نوع منفعت کند و اگر مغز سر او با کرفس و انجبین بمانند و بر آتش بخشد و بخورد
 که او را بیماری دق باشد نباشد تا چند نوبت و بکر ما بر و در دست بود اگر زمره خر که
 و باشد که بمانند و بسیار شایع و خور و کسی دهند که او را ناسور باشد سو و مند
 اگر سب او بگردند

و بگذارد

بهدازند و باروغین کلک پانیزند و منب پنی که شس بدان حرب کنند خشک برود و اگر چه خر
 بنجور کسی دهند که در بستر شاشد سو و کند و اگر چه او باروغین زیت پانیزند و در کلف مالند
 سو و کند اگر پوست خرگور بر گوشت بندند چهاری ساکن گرداند اگر سرگین خرگور را و ده بر موی بندد
 موی را سخت کند و اگر سرگین خرگور خشک کرده بسایند و با زمره کا و ماوه پانیزند موی کنند
 موی را و جدر اسپاه گرداند و الله اعلم **باب پانیزندیم در صفت بقر در کا و عجایبات**
 بسیار است و خاصیت دارد کا و چون آواز میکند که مریب می آید از کسی عمرش میگذرد



دا و آسوده می شنیده
 کا و جانوری زورمند است
 و هیچ جانوری بر نیروی کا و نیست
 و به بسیار منافع آدمی
 پیوندد و هیچ گونه خسته تر
 و زورمند تر از او نباشد

و اگر کسی خواهد که شایخ کا و که کج باشد رست گرداند چاره اینست که نان گرم خندکرت بشایخ در کرد
 تا نرم شود و آنگاه چنانکه باید است کند و خم دهد و آب سرد بر آن بریزد و است بماند و اگر کا و را سر حرب کنند

با نکت کنند و اگر زین در کوشش ^{کوشش} و بدکار خفگی ^{کوشش} اید و هر وقت دست ^{کوشش}
 که از خوردن آن چاره نیست از اسیر که وز عفران ^{کوشش} بیاید پت و فاقه و زیره و فلفله و سداس
 در و یک باید کرد پس بقایید شیرین کنند تا زمانی نکند اگر خون کا و بر جراحی مالند که خون ^{کوشش}
 بازمی است در زمان باز است اگر کسی خون اندمی اید و بند و سر کین کا و گرم بر پشاید او باید ^{کوشش}



تا باز است و مرزنی که بار دارد و سر کین کا و پشاید و دو کند و حال با بر بند و سر کین کا و ماره
 با خاکستر و روغن زیت کبر شستند و در نفس بند و در پشاید و اگر سر کین کا و خشک صاحب
 استفا بخورد سود دارد و اگر سر کین کا و بر کند کی شستند سود دارد و اگر سر کین کا و با زهر مار
 زیر زانو دو کند استند زاهدان از و صفت زنی که از زمین پاک نشود سر کین کا و بران جا کجابه
 پاک شود و در صفت زهره کا و سر کرا در و خای باشد زهره کا و در و پشاید

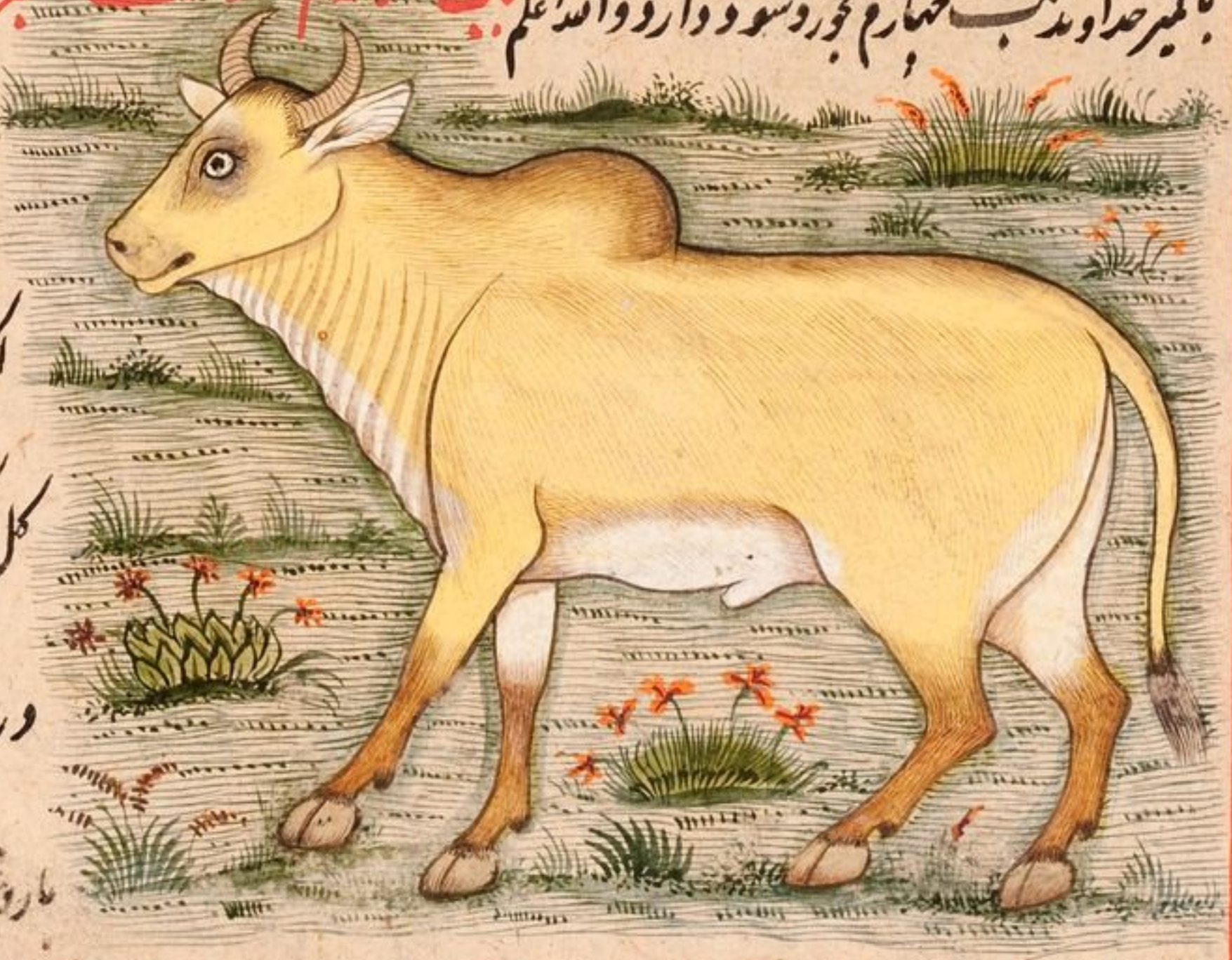
و اگر زمره کاو باروغن کجاست بهر زمان خوردن در حوض پاک شوند و اگر زمره کاو با آب
 تمار در گوش کجاست خوردن کاو با قطران پامیزند و بر شقیقه مالند سو و وارو و اگر
 زمره کاو بر چخال خروس مالند با بک کنند و پرزند و نشا ط آورد و اگر زمره کاو خشک کرده زنی برود
 فرج تنگ کرده و اگر کسی زهره کاو بخورد خشکی از او برد و اگر زمره کاو بر دیوار خانه مالند گزند کان
 بگریزند و اگر زمره کاو بر میوه خام مالند خبه گردد و اگر زمره کاو با قطران پامیزند و بر سر کل مالند



موی بر آورد و اگر زمره کاو بر قضیب مالند قوی گردد و اگر زمره کاو بخورد اندام نرم کند و اگر زمره کاو
 با آب خطمی کبرشتند و سرد بان شود سو سه پیرد و اگر زمره کاو ماده باروغن کل پامیزند و قدری
 در آن کنند و در گوش کجاست خوردن و اگر زمره کاو ماده و تخم حنظل و بادیان کوفته بر مقعد قولنج مالند
 فرج کجاست و اگر زمره کاو بر کلف مالند کلف برود و اگر زمره کاو ماده در گوش صاحب درد چشم کجاست
 سو و وارو و اگر زمره کاو با زمره ما بهی با خرما بکشد بر چشم سیاه کشد وزن بخورد بر کیر و حوض کجاست و بار کیرد

اگر زمره کا و با با دام و لنگ کوسند لبر که سبب بازم که دو و بر پیش نیز از سبب
 بوی کند بر سره کا و انگاه بکارند کندم موش بر دو دم خورد و مور و زنی اگر کعب کا و سوزانند و با کشته
 زمره کا و پامیزند و بر کف مالند سو و وار و اگر کعب کا و سوزانند و اندر ستر کنند و بر دندان نهند
 و در پرو و اگر در سر که و این پامیزند صاحب سپر زبوند سو و وار و اگر گوش کا و در طعام کنند و خورد
 کسی دهند لال شو و هم ملاک باشد سم کا و اگر سوزانند و خاکسترش با بجا هریش را کینده کند خشک گرداند
 استخوان کا و ماده اگر سوزانند تا خاکستر شو و با خون سیاوشان نمک اندازد آب پامیزند و بر پیش
 و چهار پانند خصوصا اسب است شو و اگر کسی سر کا و ماده سوزانند تا خاکستر شو پس باید و اندر سر که
 کتہ کنند و بر انجا اندانند که کلمی و پی بود اندر آفتاب درازند نیک شو و اگر سر کا و سرخ سوزانند و بسیارند

با کیز خزانند تب چهارم خورد سو و وار و اسد اعلم **بایست که زبند و بخت** در کا و روز و جد کا



چند خالصت است
 اگر مغز کا و زرد بارو
 کل بکدارند و در کوس
 در پرو و اگر مغز استخوان
 و با ک

فانگ شک سده باشد با صلبان اید اگر بول کوز و با عسل پانیزند و در چشم کشند
سبب کوری برود اگر قیظ کوز و نری دسد که مردوست نیدار و سوومند پوش
اگر شش کوز و یک سیاه با آرد و جو پانیزند تا چون مرهم شود و بر سر اندانند در سردا سود دارد
در صفت کوساله نیز چنین سمیت است اگر زمره کوساله در خانه بریزد کلبک انجا که اوید



و اگر خواهند که مویش
یکس میکا که اوید
دیوار خانه را بزمره
کوساله باید
شست اگر خایه
کوساله خشک
کنند و بگویند
و بخورد جمیع

کردن نهند اید اگر بول کوساله یک قطره بگوشش بچاند با دست کشد اگر
عز کوساله بر روی کودک گرفته مالند زیر کز و دو اگر معشر استخوان

دوبوریش نبر...
ورده...
بوزاند...
دوار و اگر گوش...
شتر...
نک انداز...
سوزاند...
تنگ شود...
...
در دور...
مار...
ماله

او بگذارند و روغنش بگیرند و بر بینی طلا کنند خواب خوش آرد و میسر تر کر و اند
باب هزده و هفتم در صفت کاکا و کوهی

باز در شمشیری اسپم دارد
اگر نیک و اگر
هزار بار باشد
زینهار ندهند
سراوسته و چهار
شاخ باشد که
زیادت بود کوفتند
چون مست شود



نفس بر سوراخ مار بند و مار نفس خود کشد و مار بمچاپ بیرون آید و چون مار بیرون
آید در زمان خورد و در گوشه چشم او پیدا شود و آب چشم او را شود و هلاک کرد و
مغز سر او بدرفتد و کنده شود و چون مغز کنده شود کرم در او افتد کرم کرم خورد
تا سبک کرم افتد و آن کرم مار افعی شود و کاکا و کوهی اندر میجا با نیروی هر چه تمام تر بود و
اندرون صفت باشد اگر سر کوهستد او در آتش نندارد و چشم بگریزد و اگر سر او بسوی مان

و با انگش

و با آن پس پیریدمر که از آن بجز در مریه پیر و در مریه که از شکم او خون رود سه درم ^{غلب}
 تخم حمض بسیار بود و بخورد خون از شکم باز دارد و طبع سخت کند اگر مار زیده پوست او
 با خود دارد درست شود اگر قضیب او خشک کنند و بسوزانند و آب انگلی را که کمترین بود
 باز خورد و بکشد و اگر خداوند قوی خور و سودمند اگر بر شتره او بنویسند بعضی مرکب و مهر
 زخم مانند طلا نماید و اگر در چشم کشند کوری پیدا اگر مغز سر او بسوزانند و بسایند و ما بر که
 بپشتند و بر دندان که در رو صعب کنند سود دارد **باب نوزدهم در صفت کوسفند** در چاره دشمن
 و حسن هیچ جانوری عاقل تر از کوسفند نباشد که چون دشمن دید هیچ چاره
 نتواند کرد و خوشتر بدوستی نماید و لیکن در شش کردن هیچ جانور قوی تر از کوسفند نباشد



گویند که شتا و نوبت
 بر ماه جمادی و هیچ جانور
 دیگر این طاق ندارد
 و در وقت کشتش کردن
 گویند که اگر شتر کوسفندان

بکشدش امید دلیلی سال نیکو و اگر جوان کشتش امید و لیل سال نیکو نباشد و اندر ^{صفت}

و با آن پس پیریدمر که از آن بجز در مریه پیر و در مریه که از شکم او خون رود سه درم
 تخم حمض بسیار بود و بخورد خون از شکم باز دارد و طبع سخت کند اگر مار زیده پوست او
 با خود دارد درست شود اگر قضیب او خشک کنند و بسوزانند و آب انگلی را که کمترین بود
 باز خورد و بکشد و اگر خداوند قوی خور و سودمند اگر بر شتره او بنویسند بعضی مرکب و مهر
 زخم مانند طلا نماید و اگر در چشم کشند کوری پیدا اگر مغز سر او بسوزانند و بسایند و ما بر که
 بپشتند و بر دندان که در رو صعب کنند سود دارد
باب نوزدهم در صفت کوسفند در چاره دشمن
 و حسن هیچ جانوری عاقل تر از کوسفند نباشد که چون دشمن دید هیچ چاره
 نتواند کرد و خوشتر بدوستی نماید و لیکن در شش کردن هیچ جانور قوی تر از کوسفند نباشد
 گویند که شتا و نوبت
 بر ماه جمادی و هیچ جانور
 دیگر این طاق ندارد
 و در وقت کشتش کردن
 گویند که اگر شتر کوسفندان
 بکشدش امید دلیلی سال نیکو و اگر جوان کشتش امید و لیل سال نیکو نباشد و اندر

بسیار است گوشت او نام قوی دارد و هر که بسیار خورد و خاصیت این دارد که
 خشکی از وی برود و قوی گردد و گویند بپوشند خوردن آن سخت کرداند و اگر جگر کوفتند
 بریان کنند و بخورند شکم نرم سخت کرداند و اگر جگر کوشه بزرگ کند و برایش نشند
 تا آب بکشد پس بصلب و از فضل سووه بران بر آید هر که در چشم کشد شب کوری
 بر و شیر کوفتند هر که غوره کند او از نیشاید و اگر شیر و روغن کرم کشند کسی او بند
 که داروی بدخوره باشد سوودار و مغز هر کوفتند بر روغن گل یا میزند و اندر بند تا بندند بپوشند
 تا از م کند اگر یم نجاب کوفتند مقدار یک باقد با بر پا میزند و با افکن بر او بند تا بخورد سوودار
 و اگر استخوان کوفتند بسوزانند و خاکسترش با شیر زمان مرهم کشند و برایشی کشند که در کرم بود کرم

بکشند سوودار و کین
 کوفتند با روغن
 گل یا میزند و مرهم کشند
 و در میزند تا بندند که



در دکند درست شود و اگر سر کین کوفتند بر روغن سوودار و اگر سر کین کوفتند و در خانه
 دو کین کشند چیده بکشد و اگر کوفتند کین کوفتند با کین بزخم حرب بندد و زو بکشد و اگر سر کین

کوفتند

گو سفید با آرد جو چای میزند و بر روزهای سخت بند اما کس سبزه روزان که در وقت طلا کند
 سود و آرد و این از موده است و مولف کتاب آزمایش کرده و راست آمده است
 و اگر لشک کوفت بسوزاند لطیف تر باشد و منفعت کند وانه العطب را و سبی و با و افغان
 و افغان موی سر و ریش و خارش و این کوسری می باشد و اگر کوفت بکنند و با چندان
 چو در حاجی کند و چندان آب بر آن ریزند که مرد و سوسو است پس نهی تا آب بشود آنجا
 خشک کنند و بگویند و بسیر که خمیر کرده بر روی مالده ببرد و پاک کرد اند و اگر سر کین کوفت
 غوغه کینند آواز گشتاید جانینوس گفته که سر کراما بگذرد پوست بزرگرم بر آن نهند سود و آرد
 و زخم همه چند کار سود و آرد و در کتاب شرح گفته اند که سر که چهار پوست کوفت بر باد کنند
 و از چهار گوشه خانه بیاورند و از سازان خانه بیرون برود زمره کوفتند اگر کسی را در کرده باشد



نمود با قانید یا شکر کبود و آرد
 ببرد اگر زمره بزرگ کوشش کمانند
 در وقت ناز اگر زمره کوفتند
 خشک کرده بسازند و در چشم کشند مرکز دور چشم نه نهند اگر زمره کوفتند در ذکر مالند با هر که

بار خورد حاجت
 سخت کردار اگر کوه
 کوشه بزمک کیند
 کیند که در چشم کیند
 کیند و عن کرم کیند
 کیند کل ما بیزند و اند
 کیند و با مال کیند
 کیند و در کیند
 کیند و در کیند
 کیند و در کیند
 کیند و در کیند
 کیند و در کیند
 کیند و در کیند



مجامعت کند دوستی نپذیرد و با او بار و عن کل...
 که ضیق نفس داشته باشد او را سود دارد و اگر زمره کوفتند و زرشاد را با هم...
 بر زرجانی که بالند میگزوی بسیار و اگر زمره کوفتند بر زیناف کرک مالند شکم براند
 و اگر زمره کوفتند در خانه دو دو کنند گزندگان بگریزند و اگر زمره کوفتند با آب کافور
 سه قطره در گوش بچکانند و در ساکن گردانند و اگر معشردانه شفا لو با زمره کوفتند
 بگویند و شفاف کنند کسی که خارش مقعد و کرک عذرت دهد سوود دارد و اگر زمره
 کوفتند خشک کنند و بسایند و در چشم کشند تاریکی و شب کوری برود اگر کسی غم کوفتند بخورد
 و لیر و سحت دل گردد و اگر زنی دشوار زاید باره سر کوفتند در پیش او در آتش بند و رعایت
 خارج شود و اگر سر کوفتند با جایه او بسوزانند و باز زده تخم مرغ طلا کنند و رعایت
 سر و شقیقه ساکن شود و اگر سر کوفتند با زیر مالین بپارند تا آن نماند باشد مبدار نشود
 و اگر سر ز بسوزانند و بر جاییه سوخته بر آکنند درست شود و اگر گروه کوفتند بریان کنند
 و قطره از آن در چشم کشند شب کوری را منصفت کند اگر چه بز سرخ بر زک طلا کنند قوی
 گردد و اگر چه بز با بادام تلخ و معشردانه زرد الوی تلخ همه در یک جا بگویند و پیش روی
 آفتند چون بخورد و سر و اگر رم پستان کوفتند با هم خندان با صمغ عربی بخورد که او را یاد کرد

دینار کرد

دوست کرد و اگر شمشاد بنفشه زرد که هر دو کتور جامه خوب باشد
 ریش بریزد و نذیب ساویر ب... برود و اگر شکبه کوشند با سکرین
 اندر پالپ سزوی بر زمین کشند هر چند گرم که دوران نوحی باشد
 همه اینها جمع شوند و بعد از علم بالاصواب **باب پنجم در صفت بزغالله** بزغالله
 خاصیت است اگر که بزغالله در ساعت بنفشه قلیه کشند و کسی که داری



بر خورده باشد
 بخورد سود دارد
 و شش بزغالله
 همین خاصیت دارد
 اگر شاخ بزغالله
 در زیر بالین کسی نهند
 هر چه کرده باشد

یا ز گوید اگر کسی داری بخورده باشد خون بزغالله سود دارد
باب ششم در صفت بزغالله بزغالله را چند خاصیت است اگر

بزرگوار است اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که
 بزغالله اگر که

بهره کوفته با ...
پرویشش بره بر کوه ...

برابره ما لند
ابروشان
سياه و
روشن و لطيف
کرد و اسير
زهره بره
با قطره آب
و عسل در گوشش



چکانند در در اسان کردن اند و زهره بره سياه بسيار خاصيتي دارد و
منفعت عظيم از ان جمله اگر نفوق با اسد کس را در و کاه ...
چون زهره بره بر ان طلا کنند ما کن شود **باب هفتم در وصف ميشش**
ميش را جدا گانه چند خاصيت است پستان ميش با زهره است ...

بز حور و ه باشد چون کبک است از شیرش کرم کبک
 و کتایت بران نویسد چون شک شود و بند چون در آب اندازد
 نوشته بد اگر و اگر یک رطل شیرش بکشد و بمجدان آب بزوی افکند
 و بنزد تا آب برود پس شکر سفید بر و افکند و چند روز از ترشی اخراج کند در و
 سینه را برود و دیگر منفعت آورد اگر ششمش فقیه کنند و بردست حساب



نفس بند
 سو وار و
 گوشت میش
 اگر کسی را طحال
 باشد گوشت میش
 بازوی میش برایش
 کباب کند در آن

شیرش بکشد و در سر که افکند پس بخاید و سر که باشد و چون گوشت خائیده باشد
 شیرش منتهی از سو و بند اگر کسی را روی بد خورد ه باشد گوشت آب میش بنوشد سو و وار و

سد معازری
 دوار و در زهره زمان
 باره
 ارشاد
 سبانه
 روشن و لطیف
 کدو آب
 رطب آب
 و عمل در کوش
 سیاه بسیار فاضلی دارد
 رادرو کلوش
 میت دوم در صفت
 بازه است سر که

و اگر کرده پیش بریان کرده کسی که بچورد شکم باز دارد اگر پیش بچان با مویز
 نهد تا بچوش پس آرد کرده زیره و هلپ بریان پامیزند و بنزد تا چون مرهمی شود هر
 شکسته ناشینند در و سبک کن گرداند و درست کرد و اگر پیش آرد جو
 پامیزند و خشک کنند و انگین و صبر اندر کنند و بر پستان زن بنهند
 که در کند و نیز گویند بر اما سوسود و **دایب و سونم کاوشیش** گویند جوانی رنجیده است
 از خود دور کند و جالینوس گوید که مساج را هلاک کند با شدة سلاح مساج



وقت او
 در آب رود
 هلاک کند و از برای
 اینجی در کنار رود نل
 مصر کاوشیش را
 کرده اند از برای دفع

مساج و جانوران در مای گویند که کاوشیش چون شیریند قصد او کند و هیچ محلا کند
 و از پیشه در آب رود گویند که چون بزک شود بر ما در جمد و قصد او کند و خایر کاوشیش

آنست که نچند و گوشت کاوش کرست تولد بلغم کند و گویند در و مانع کاوش
 گرمی باشد اگر آن گرمی زنده بوسی میبند نچند خاصیت سه او اگر سه کاوش
 و با مکت طلا سازند کلف در برص و جرب راز ایل کنند از موده است
باب هفت و چهارم در صفت زرا نه که از اشتر کاوش و ملنگ خوانند از برای

که کردن او بگردن شتر نمایند و رنگ او بزنگ و سم او بسم کاوش و کردن او
 در از و بای او کوماه و ونب او بدین است و گویند که در حبه شتر بسیار است



کاوش و کوهی هم بسیار است
 کاوش و کوهی نیز باید
 و با اشتر ماده حی
 جمع شود اشتر بار
 بگرد چون براید چل
 ز راه سپاورد و کلگانا

سند گویند گاه باشد که کاوش و ماده و شتر با او جمع شود چون براید چل ز راه سپاورد و جانین
 که کاوش با اشتر جمع یک سپاورد و آن که چهار روز از مادر براید از جهت آنکه

وارو اگر شتر نجان با شود
 ند و نبرد با چون هم شود
 رود و اگر سه پیش مادر
 بد و برستان زن
 کاوش پیش گویند چو از زنده
 کند با نده سلاح مسلح
 دوزخ او
 در رود
 پاک کند از
 اینج در کنار
 مهر کاوش
 کرده از
 سید و او کند
 رمد و قصد او کند

کرون زرافه دراز است بخت بر از فوج رونی نواید آمد پس سر بچه باره
 پرونی می آید تا آن زمان که سر او بر زمین رسد از اطراف ما و چرا کند و از پشت
 بچه جهل روز بگذرد و بچه پرونی آید و عمر زرافه از صد سال نگذرد و گویند که در حالت
 زرافه خبری معلوم شد از آن شرح خاصیت او گفته شد و گویند در حقیقت چون
 کرم درآمد جانوران شهری و می در پاهای آنها وند و جانوران وحشی با ایشان جمع شوند

از ایشان جانوران عجب پیدا شوند چون زرافه و غیره و اسد اعلم **باب نهم در وصف کوهی**

حکا گویند که حسی بود این کوه سفید کوهی عجب دانا و گویند همه جمع شوند و چون چرا

کنند یکی بر بالای
 دارند و دیده بان
 ایشان بود
 تا دیگران چرا کنند
 تا اگر رفتی به آن



اکا بی دهد و در وقت طلوع سپید و فتنه جمع آیند و نگاه میکنند تا یکی که
 و همه متابع او گردند و تا سال دیگر و تا در آن

و از نوه کوه

و از گوه بکوهی دیگر که از کشت در وقت عظیم است باشد چنانکه از هیچ خدیگند
 و ضربندارند و کوه سفید کوهی است که مقدار بسیار از خود را از گوه بزرگ از دو و سیر و المی رسد
 در عجیب دیگر در اوست که چون در کرم باشد و صیقل و تیر را و زنده نسیر و رفع تیر میکند
 و مائل کن که او را از کجا معلوم است که دفع مضرت چون می باید کرد اگر زنده کوه سفید کوهی
 بار و عن زیت می بیند و در دیوار خانه اندازند هیچ بیه در آن خانه نرود و اگر خون
 کوه سفید کوهی بر کله مالند سو و دارد و اگر خون او بر با قوت مالند و در اثر اندازند چون بر
 او برید بشویند رنگ او بهتر شده باشد و اگر خون او دیوانه بخورد درست شود و در یک از
 مشابه پاک کند اگر سر کهن کوه سفید کوهی بر کرم کرده بنشیند و در شبانند و گوشت او مگر که خورد
 فریه کرد و دیوانه راهم سو و دارد و اگر خایه او بر میان کنند
 و بخورد قوت مجامعت دهد شاخ او با سه درم شکر طبرزد
 بسیارند و بخورد خون از شکم باز دارد و نبال او بسوزانند
 و یا بنشیند بر فوکر مالند قوی کرد و سحت شود و استخوان او
 بسیارند و در سو و دارد و اگر شیر کوه سفید کوهی با
 کرم و هست منفعند که در مار را منفعند کند و در وی بخورد

و در آن می تواند آمد که
 در اطراف ما در کوه سفید
 که از زمان سال گذرد و کوه
 است از کوه نشد و کوه
 و در آن زمان در حقیقی باشد
 که از آن و غیره و در این
 بسیار دانند که در این
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب



سودوار و اگر زنی بار و ارجل او خورند و گوشتش را در آب چشم و صفت بزکوهی

و احوال او مثل احوال کوز نیست و گویند که چون سیاه و قضا او کند خود را

از کوه در اندازد و اگر یکس و اگر صد باشد و گویند در سر بزکوهی و دوسورخ باشد

که در نفس از آن دوسورخ زسد و چون مار او را بگرد و سلطان بخورد و به کرد و

و گویند که سه روز

و سه شب از آب

صبر کند و اگر بزکوهی

از پس گک برود چه بنده

و گویند بزکوهی ماهی دو

دارد و ماهی او را دوست دارد



و بزکوهی قضا حاصل کند تا ماهی به بند و گویند سیاه و این دانسته اند پوست

بزکوهی بوشند تا ماهیان قضا او کنند بعد از آن صید کنند و در رو خاصیت نیست

جالیوس گویند زمره بزکوهی تریاکست و اگر جگر بزکوهی بر نان کنند و بگردند

انگاه بسامند و در چشمشند و شنائی میفرماید و چشم را نافع باشد گوشت بزکوهی خوردن

تبعی

تب ریح آورد و اگر چه بر کوهی طلایه سازند بر کوهی عرق و زنبور درویش باشد
 و اگر عرق بوی بز کوهی بشنود و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 صحرای و المی که در شب با در کمر باشد و اگر در این شب قیصر را نافع بود
 و اگر از پوست بز کوهی سفره سازند چون در آن سفره عوز و فی باشد موش گردان
 نکرود و اگر در شب بز کوهی بسوزانند و خاکستر آن بار و عن در زیر قدم مالند از رغن
 باز نماید اگر موی بز کوهی بر آتش نهند چسبندگان از بوی آن بگریزد و اگر موی بز کوهی بخورد
 کسی دهند زمر قائل باشد و هم هلاک باشد نباید خوردن که زمر است و دیگر بسیار خواص در وقت
 و اند علم **باب بیست و هفتم در وصف شتر** از بهایم هیچ بهایم از شتر گینه و زمر نیست تا غایتی گفته بود



که گویند یک بار
 شتری جانی میگردد
 و موی سنگی بزوی
 و سال دیگر شتر است
 و دویم آنجا یک میگردد

از شتر آنمرو هم استاده بود و آنمرو در یک وقت در هر چند مردم آن شتر میزدند تا مگر و تا هلاک شد

روایت ششم در وقت بر کوهی
 سیاه و قند او کند خورد
 و در سر بز کوهی و در سوراخ
 سلطان بخورد و به کرد
 و گویند که سه روز
 و در شب از آب
 مگر کند اگر کسی
 از پس گ برود و بپزد
 و گویند بز کوهی مای
 دارد و مای او در وقت
 این دانسته اند پوست
 در و در خاصیت نیست
 ن کنند و دیگر
 گوشت بز کوهی خورد

و مرشتری که چشم او بر ستاره سیاه افتد نیز در وقت شتر با سو و برک با بوط بخورد و در
 و حکیمان گویند تو اضع و خاموشی شتر تعلق دارد و از امیر المومنین ^{علیه السلام} سوال کردند
 که شتر چون آواز میدهد چه میگوید فرمود میگوید یارب نصرت مومنان ده بر کافران
 و اندر و ناصبت بسیار است شتر اگر گف و مان شتر بگیرد و در عرض کرابه کند هر که
 از آن سوار بریزد قیب او بر خیزد و سخت شود اگر کسی را گف و مان شتر دهند
 صری شود و در صر صر ماه پیفتد اگر مغز استخوان شتر با انگبین بر ایند و بخورد و صاحب در
 کلو و بند در و بنشانند و اگر مغز شتر کد ارنند و بر روغن زنبق بپا منند و بر جایگاه زخم مار یا گزوم
 یا غیره نهند در و بنشانند اگر مغز شتر یک مثقال بر روغن کنجد در چشم مالند یا یکی بر دو اگر مغز
 شتر با انگبین کسی بخورد در و پهلوی برود و اگر شقیقه شتر کسی مقدار دانگی بخورد سرگز او را در و کلو
 اگر موی شتر بسوزانند و خاکستر او بر جراحت نهند سود دارد و اگر تخمین در سنی افکنند
 خون از زینی باز دارد و اگر دل شتر بر این کنند و بخورد و لیر و قوی دل گردند و اگر
 ساق شتر لطی بگویند و اندر آب کنند و آن آب در سوراخ موش بریزند
 گویند که ببرد اگر کسی با پرووی زو باشد شش شتر که بر این نهند در و روی
 اگر گویان شتر با روغن استخوان زروالو در چشم کنند و بر با نهند سود دارد و اگر شش شتر

سک بخورد و چهار کرد و دو اگر کوهان سرکه در آن روز از آمد و گشتند بعد از آن در حال
 طعام گشتند سرکه بخورد و خوشنخوی کرد و اگر سرکین شتر بر آن قرص طلا کنند سو و ابرو
 و سرکین شتر عرق السار سو و ابرو و سرکین شتر که بون نسبی با و بزند که از شتر ترسد سو و ابرو
 و اگر سرکین شتر در تو بره انسب کند تا نیم روز بعد از آن سرکین را بنزداند و چو در آن کند و بورد
 انسب دهند از شتر ترسد اگر سرکین بچه شتر در آن زمان که از ماوراء النهر بر آید و بطای
 کند و بخورد و گوشت بدخود دهند و خوشنخوی کرد و اگر کسر گوشت شتر بسیار خورد و بدبهر و خوشنخوی کرد و خوشنخوی
 گرمی غالب شود و سردی برود و اگر خون شتر گرم در پای مالند کند پای برود و اگر خون شتر با شتر
 و عود خام یک جا کرده میان دو کس در آنش نهند میان ایشان عداوت افتد موی و نبال
 شتر بکشد و در میان ستان مانع نهند میان ایشان عداوت افتد اگر بول شتر را مال
 در آنجا نشاند و اگر کسی سر ببول شتر نشورد ریش را سو و ابرو و اگر در گوش حکا بزند که ریش
 با سو و ابرو و نبال را خون در مالند نافع بود و شیر او اگر در روی مالند ز روی از
 روی برود **باب بیستم در صفت آهوی** از دو اب الطلق هیچ پاکیزه تر
 بوی در آنش خوش است و چون او را بنهند و آواز دهند او و نبال
 بکشد و آواز مردم او را خوش آید و او را با سینه بود مردم نگاه میکند و سرو و نبال می چسباند

بار سو و برک با بخورد
 را امیر المومنین سوال کرد
 صرت مرغان ده بر کاف
 شتر بکشد و در عرض که کند
 شود اگر کسی را کف در آن
 انگبین را بر بندد و در عداوت
 زینت با هم بندد با یکاه زینت
 کج در چشم مالند با یکدیگر
 کسی مقدار دانی بخورد که از او
 دارد و اگر تخم در سینه
 بخورد و ببرد و قوی دل کند
 ب در سوراخ موش
 را بر آن نهند در روز
 با سو و ابرو و نبال

وایز اعضای او

خاصیت

اگر سر کین اهو سینه

و بروغن شاهپرم

و رموی مالند

موی نیک سینه کند



اگر شش اهو با سداب پامیزد و روغن زیت اندر وی کشد و بر جای دندان گووک مالند

و دندان شش بیدر و براید اگر ستم اهو بسوزاند و بریش کشد سو و وار و درست شود اگر زهره

اهو در آب بخوشاند و کبر کروش بریزد اهو ان در ان شسته زار زبان نکند اگر کوش

و سپه خرگوش بر پند تانیک حل شود پس ریزه و حلیه و اویش کوهی و سبج و کل سرخ بر او

افکنند و بسایند و گروهیه کشند مرگ را و ما دم بود و در و سر و در و پهلوی با حق بر اندام وارو

و بجهت دروهای دیگر که گفت یک گروهیه باب گرم بخورد درست شود کوش

اهو با و مار ایش کند و مروی غالب کرواند اگر مغز اهو کسی بخورد و کلور اسود و دانه

و در و سر و معده سرد اگر استخوان سینه اهو کور و در و سر که کشته بخوشاند و بسایند و خشک کند

در دهانگاه

و بر جایگاه و نعلب و ریش زشت برآید و دست شود و اگر سر او بسوزاند و خاکش
 بر داند و باروغن زنبق با میزید پرچایی که کوفیکی یا از زاری گرفته باشد انداید و دست شود
باب هفت نم در صفت خرگوش حکما گفته اند خرگوش شش کسبالی نر باشد و یک سال
 ماده و پنج جانور تر سنده تر از خرگوش نسیب و در رفتن و دیدن خمیدن



و آنسته تواند
 رفتن و چون خسد
 همچنان چشم او باز آید
 و در وقت صیبا آید
 و گویند که خرگوش

چون زمان حیض دارد اگر خون خرگوش کرم بروغن کرم در پراع کنند و سقر و زنده هر چه
 از آن خانه بود سیاه نماید و اگر خون خرگوش چشم در شند آب و دیدن باز دارد و اگر
 خون خرگوش بر بخورد مالند تب برود و اگر خون خرگوش بسایه خشک کنند و آب
 غوره و سیل در چشم کشند خارش برود و چکمان چنین گویند که اگر حیض خرگوش یا شش خرگوش

و از اعضا
 خاصیت
 اگر کرم
 و بر زمین
 در سوی
 سوی نیک
 در و برای
 و در دست
 شسته ز زبان
 و شش کوهی
 سر و در
 خورد و در
 هر کسی
 بکوشاند

رنی که استن بود و در خود مالده و در زیر پد بصدت اسرارون بروی آسان بود و اگر کسی را
 بیماری دق بود و او را خون حصر است سرگوش دهند نمک و کافور درست شود سر کین
 خرگوش مانجود و مجلس نشسته بر روی درمان مجلس افتد و اگر خواهند که به شود ایشان را روغن
 با دام باید و او را اگر کسی سر کین خرگوش با بایه بخورد و خود مذکر و او را اگر کسی انگی سر کین
 خرگوش با شور با بخورد و بکسی دهند پس بدن نیز بر و افتد که خود باز نتواند داشت اگر استخوان
 خرگوش ریای نفوس بند و سو و وار و او را اگر استمان بزنا دهند سرگز استن نشود و اگر موی گوش
 در موزه نند سر ما باز و وار و اگر موی خرگوش دو و کتد آنجا که سر ما رسیده باشد سو و کند و اگر کام
 بموی خرگوش دو و کند سر ما روی کار نکند و اگر سر نه خرگوش دو و کند و بریان نماید و بگوید
 دهند تا بخورد و در خواب کینه نکند و اگر زنا سر نه خرگوش بخورد استن کرد و او اگر سر نه خرگوش
 بازیت و حطمی ریای نند که خاری یا پیکان و غیره مانده باشد بیرون آید و اگر سر نه خرگوش بخورد
 کودک و نند ترسد و دیگر کرد و در زهره او اگر در چشم نشاند سبده ار چشم بیرون آید و اگر با ذکر مالند با سر
 شهوت کند دوستی بفراید و آن زن بفرادکس دیگر خواهد و اگر زهره خرگوش با اردج
 در یکد مالده و در سر مالده و در سر ساکن کرد و اگر زهره خرگوش با روغن کل خاص سامنند و زنا که خواهد

چشم با بره و بر کبیر و نیز از اینها با او مع شود استخراش کردن و اگر زمره خشک کرده
 بسایند و در چشم کشند شب گوری برود و اگر مغز را با معرفت سلم او بر جایگاهی کنند
 که موی پرکنده باشد موی بر نیاید و اگر بر کبیر که مانند بره شود و اگر کسی دلشده داشته باشد
 مغز سر او بخورد و سوزد و عیند اگر حکم بر گوشت خشک کند بجز مسموم باشد بخورد
 دور کند اگر دل خوکوش بر باز و بندند سر هر از دست مهربان است رود اگر سر خود
 بر روی بدست مانند ترک بدستی کند اگر گوشت او را بخورد با دمای گرم بشکند
 اما سودا بگیرد اگر شش او خشک کند و مقدار یک گرم سنگ در خمری کند و صاحب تب دلیج
 بنوشد سودا رود و اگر چشم او بر زیر مار کشیده و دو کند سودا و عیند **باب من چشم در صفت یک**

بیج جانور از سنگ با حفظه غا باشد تا غایبی که اگر وقتی تا میمان بسکی دهند مر که آن سنگ



او را بنده مطیع او کرده
 در ام او باشد و اگر کش
 بگویند بر گوشت بر کنده
 و بسک دهند مبر دور
 یا دیوانه شود و در کش کردن

ن بر روی آسان بود اگر کسی
 و کافور در دست شود
 خواهند که بشود این از
 کند رود و اگر کسی این
 خود باز تو انداخت اگر
 سر کز استن نود و اگر موی
 که سر مار سینه سوز کند و اگر کام
 شش دو کند بر بال بماند
 ش بخورد استن که در
 بر روی آید و اگر سر شخ
 عده از چشم سرد و اگر با
 خواند و اگر زمره خشک
 باروغن کل خاص سامیند

سکه آعجوبه است که چون در دست کسی که در حال از راه دور است
 تواند آورد و اگر سکه را بشویند و آن آب شرب بر او اندازند که
 با آن سکه بتواند کرد و از بهر این روی و از امیر المومنین علی علیه السلام سوال کرد
 که سکه آواز میکند چه میگوید امیر المومنین علی رضی الله عنه و جوابه گفت الهی ما در دین دنیا
 و از آن سریدی بران بنده رحمت کن که مرا با استخوانی بنواز و حکما گفته اند خواری
 سبک تعلق دارد و اگر زبان سکه خشک کرده خورد کنند در جای که نمک کزیده باشد
 نهند سو و دارد و اگر زبان سکه بزیر موزه یا غیره و زود به یکس بر آنکس آواز نکند
 موی اگر موی قفای سکه بزند و باروغن کل مرهم کنند و بر گردن کی سکه نهند بهتر شود
 و بر ارج نهند بهتر شود و اما باید که سر کین سفید شده باشد از خشکی و اگر بر کین سکه بخورد
 کودک دهند خوردند کرد و بد خوئی نکند و حکما گفته اند سر کین سکه بر مرد روی که باشد
 بنهند بهتر اگر دندان پیش سکه و گوش رو باه از گوش خود پیاویزند هیچ بر او آواز نکند
 و اگر دندان پیش سکه بر کودک بنهند آن فرزند شب نرسد و اگر دندان آن
 با خود دارند هیچ سکه بر او بانگ نکند اگر پوست سکه سیاه خد و ندر صبح بنهند صبح
 از آن کس زیاده شود و اگر خد او نماند ما سو بر پوست سکه نهند فایده بسیار نهند اگر

شنگ حکماء ترک بر آنند که چون سال شنگ در آید و کمیند که در آن سال
 ناختن و حرب بسیار بود و باران و برت بسیار بارد و درستان سخت کشد و هوا بجا نیست
 سرد باشد و جو و گندم و کاه و سن و ازرین میانه باشد و اندرین سال کزله و تنگی بسیار بود و
 و اشوب بسیار باشد و مردم بعضی در تنگ باشد و اما آخر تنگ شود و هر فرزند که ماول



سال شنگ زاید بدجوی و بد طبع باشد و مویش زود سفید شود و هر فرزند که در میانه سال
 بر آید عاقبت وزیرک و شناسنده گوهر کرد و در یک جای قرار گیرد و سفر بسیار کند
 و چون با هر سال فرزند زاید آن سرزند بدجوی و پشتم باشد و اگر زن باشد لاله کار بود و اسد اعلم

تولدتش...
 بسیار بود...
 و در روز...
 هم کند...
 باشد از...
 اندر...
 از گوش...
 فرزند...
 است...
 سگ...
 سگ...
 سگ...

سگ...

مار چنانچه ترک براند که چون سال مار و راندینالی خشک باشد و سرما بخت باشد و بر
 بسیار بود و باران و نم کم بود درستان دراز کند و میوه کمتر بود و بوم و با بود از گرمی
 و خشک و طعام فراغ در اول سال و در آخر سال قحطی کرد و درین و نسل و بهار بسیار بود
 گو و کار او مرشد زنده که در اول سال مار زاید خاموش و خوب روی و بسیار



باشد و همه سن از وی نفع بینند و بختار و کردار رست بود اگر میانه سال زاید
 بد خوب بخت و بی شرم و بد بطور باشد و چون باغ و سال مار زاید ممکن و محنت زبده
 و بهار بایستد و از این شرح کار تمسح نه بیند و نام او باشد و الله اعلم بالصواب

حکما و ترک بر آنند که چون مثال ملک در اید سالی سخت باشد و صعب
 و عداوت در میان مردم بسیار باشد و در شهرها مکر چهار پایان بسیار بود و در آن
 که در خروج خوارج بود از زمین ایران و ملوک و سلاطین خلاف عهد کردند و عهدی
 که داشته باشند شکست و اندر کوهها زلزله باشد و جانوران گنده بسیار باشد و شمارا



رسد و موها کم بود و سر سبزندی که در اول سال زاید و لیم مردانه و خوب روی و جوانمرد و
 نخی باشد و چون در میان سال زاید و ریمه کاری روزی بود از هیچ کار نفع نیاید و همیشه
 پریشان بود و چون با فرسای کردن و کاهای معقل و پیر شد و از سلامت

باشد و سرمانند باشد
 سر بود و با بود از گری
 پس و نسل و با بسیار بود
 موش و خوب روی
 بود اگر بیانه سال
 مار زاید کلین و سخت بود
 شد و اند اعلم با
 حکما

خرگوش حکما و ترک برانند که چون سانه خرگوش دراید و لیب کند که در آن سال
 نعمت و میوه بسیار باشد و در بعضی جاها بیماری باشد و رستان خوش کند و اما مردم را دل تشویش
 باشد و در بهار باران کمتر باشد و در آن سال زلزله بسیار واقع شود و نیز طعام از ما کولات و میوه
 ارزان باشد و پادشاهان در آن سال آرمیده باشند و غربت در آن سال خوش



و مریض زندی که ماول سال خرگوش زاید استاب کار بود و بر سنجی می اعتماد
 کند و اگر میان سال زاید در آن سال و کوماه سر بود و چون با سر سال زاید یا و کوی
 و بسیار سنج و البته خلق باشد و حکما را از و منفعتی نباشد و اما علم بالصواب الیه یرجع الاما

صفا

سگ کما ترک برانند که چون **سنگ** در آید و لیبک کند که احوال عالم نیکو
 رود و پادشاهان و امیران و سلاطین و ویران و اهلب علم آرمیده باشند و رعایا بعبادت
 میگویند باشد و ظلم و تعدی نباشد و غده و طعام و میوه بسیار بود و خجاشه او را قوی باشد
 اما بجاری بسیار بود و در چشم در میان خلق بد آید و چون ده ماه بگذرد و در هفتم ماه بگذرد و در آن



سال و ماه بر مردم شهر و بیرون رحمت بسیار رسد چنانکه مردم عظیم و در تنگ باشند
 و عاقبت آن نیز باشد و در میان سخت بگذرد و باران و برف بسیار بود و هرگز نماند که در اول
 سال سگ زاید و یوانه سازد و در پیشان بود اگر در میان آخر سال زاید خوب بود و اسیرام **والله اعلم**

ش و زاید و لیبک کند که در
 مان خوش کند و در ماه در آن
 واقع شود و نیز ظلم و تعدی
 به باشند و عیب را در سال
 تاب کار بود و بزرگوار
 و چون باشد سال زاید
 و بعد از آن بصلوات و اید بر
 ص



خوک حکما ترک برانند که سال خوک در آید و لیب کند که احوال تمام مردم بر
 بود و کمتر بود معاش نشان و شتهای تباہ شود اما احوال پادشاهان با رعیت نیکو بود
 و عاویلا باشد و مردم را دل از تنوشش و پراکنندگی ایمن شود و در او ش سال غله گران بود و باران
 کم باشد و برف بسیار در استان کم حضور و سخت کند و چانه خلق از دست سرد است
 باشند و چون پنج ماه بگذرد تمام گنبد سرد و فرزند می که در اول سال خوک زاید نجات دان



وزیرک و سخندان بود و در پیش پادشاهان با عزت باشند و اگر در میان سال
 چتر سال زاید خوب روی و نیکو طبع و بهتر مند بود و بسیار
 چتر باهوش کوا و را بود و اعدا علیه با لصواب

تمت الکتاب

عجایب الخرافات

م

بر شش روز بیارت آن کسب نماید و در آن یکصد کوری بود که زیارت
 آن میکرد و نگاه بکار و بیکر مشغول شد بی روزی از یکی نوایان ملک
 پرسیدم که این کوزه خانه چیست گفتند این کوزه خانه سبکست من محبت شدم



در جواب گفت که پادشاه ما را سکی بود عظیم فوش کار کردی روزی جان اتفاق
 افتاد که پادشاه مبهمی سوار شده و مدتی را و نمود تا از جهت پادشاه دو غنای بازو چون پادشاه
 رفته بسوزد و شک در و شاق بگذاشته بود مطنجی دیک بر نهاد و در آثانی نچرخید
 آن طعام بفراموشی سمر آن دیک نهاد تا گاه انجی از سقف خانه در دیک افتاد
 سک از آیدید و گشتی دیگر و وقف این نشد چون مطنجی نهاد سک فریاد میکرد و نیز فریاد میآید

و بیای کند که اول تمام
 پادشاهان با این کوزه
 و در اول سال نو کاران
 نزد خواجه خلق از دست
 در اول سال نو کاران
 با عزت باشد و اگر در میان
 بهر مذود و سب
 سلم با صواب



و خود را در دینت است که پندار و خون مطهر را بموم نماید و سوار نشد خاکه با و شاه پند
 و در بازگشته مطهری طعام میآورد و سگ با او برابر این فرما یکدیگر حاضران
 در جرت آن حال مانده بودند چون گامها نهادند سگ حمد کرد چند آنکه
 او را بزودت منبع شد و سر در کاسه دوغ با کرد و از آن طعام تناول کرد و در
 میان خان نهاد و هر دو جان خود فدای پادشاه گردانید و حق نعمت پادشاه



کمال وفا داری سگ محقق شد این موضع را محبت دهن آن سگ نگارو
 اکنون پادشاه حق و تعظیم آن سگ بیکدار و وفا داد سگ خاصیت بسیار
 نیز سگ را اگر کس در دندان کند و مضمضه کند در دندان او ساکن نشود و اگر زنی

بر او که در شکار باشد شیرسک را با غسال بنامیند و بوی و هند تا بخورند چه آسان بر آید
صفت ردباه ردباه جانور است موصوف بحلیت و یکی از حلیت او است که مگره
 که او می را وید که بدر سوراخ او در آمد امکان کرختن نبود خود را بر با و کند و باها و هوا
 کر کند و چنان نماید که مکر مرده است و بوسیده و کنده شده او می کرد او نکر دو و چون داند



که او را اسمعی
 مسر شود از که
 خاصیت است که
 بسیار
 ار رده
 پس با سبک و لطیف
 و حسب دادن و

دو پهن بش آورد و اگر گرسنه شود و هیچ صید نیابد که از آن غذا سازد و بجز مگر گاه و جایگاه غله
 نزدیک آید که انجا پروازد جای مرغان باشد پس خود را مرده یا ز که مرغان گوشت خوردند
 چون گرسه و کلان و غیره از هوا فرود آید و گمان برند که مرده است بر سر او نشینند او صبر کند چند آنکه
 بروی ممکن شود تا گاه بر جبهه بر آید و گویند که در میان ردباه و مار دوشی است و پیوسته بر او میجا با

بدر آید خاک کاش
 بر این فرما بکند
 کت حکم که خدا
 زان طعام تناول کرد
 بند و حق نیست
 دعات
 با و تا در حوال
 حال افش معلوم
 بت دفن از سبک
 در یک خاصیت بسیار
 زان او ساکن شود و اگر زنی
 بر او

و در سوراخ روباه نرانیه مار باشد و یکی از چلهای دیگر روباه است که گاه گاه کیک بی بر روی او
 و او را رنج دارد پس قدری ششم بزرگ نمائی گیر و در پرب آب آید و میرود و بار او آب خند تا کیکان بگریزند
 همه در سر و برگردن او جمع شوند پس پاره پاره در آب میروند تا آن کیکان جمله در آن ششم پاره جمله
 می آیند که او را بدمان گرفته باشد پس از او آب رها کند و از آب براید و در اندام او یک کیک
 نمانده باشد باک از او ندی که جانوری صغیر را بوجه مصالح که توام معشیت است دلالت فرماید و گاه
 با نچه عقلمای عالم بدان نرسد او را بدان الهام از لافزار و انه علی کاش قدیر **روباه** دیگر از چلهای

روباه یکی است
 که در خانه خود را
 هفت سازد
 تا اگر کسی او را طلبد
 از نیک در بگیرد
 و یکی از چله او است



که چون خارشبت را به بند خواهد که او را بخورد و خارشبت خود را بشمال کوهی سازد و سرور **روباه**
 است او گیر کند چون اثر بول او بانزد و نشت آید خارشبت خود را بشاید و متعصب شود
 زوایا

مردونه حکما و نرک برانند که چون سال حمدونه و آید و نسید کنند که او کل عالم و کارها مردم
 و دستچی بود و احوال معاش سخت کند و در این سال مردم حرامی و اهل فتنه و فجور بسیار باشند
 و احوال ایشان با یکدیگر برید بود و با یکدیگر حرب کنند و جو و کدنگ کم بود و زنان حامله در حال



و چون ده ماه کند و در طرف اشد گمراهیدن زمین در حرکت آید و ما سپاس شود و دوران سال جانوران
 بسیار را خطر بود و برف و باران بسیار بود و درستان سخت بود و احوال مردم بد بود و مردم در
 گروه دشمنان شوند و مفرزندگی که در اول سال و میانه سال و آخر سال زاید حاش نکند شود و اندر انعام بصواب

و اگر او که یکس
 و برود باران و آب
 این یکسان حمد و در این
 ب براید و در تمام
 معشیت است و در این
 می باشد قیوم
 در زمانه
 بنف
 تا اگر
 از یک
 و یکی از حیدر
 را بشال کوی سازد و سر
 است خود را بشاید
 زو

نمبر ۱۵ **سلاخ** بزرگ نراند که چون سال مرغ در آید و لپاک کند که نه ما و نه مرغ فرزند خورد
 ما در احوال پادشاه امیران کردن و بیکران پیران و همچنان مردم شهر و روستا
 بودند و غله و معاش و سبزه کم بود و آخر سال نکو بود و باغبانان خراب شد و دروان بیابانی مردم راز کردند



و از آخر سال سخن ریزد بسیار بود در میان سخت کند و زمین لرزیدن کبر و چون بیخ نماند
 بگذرد و آفتاب بکمر و با بسیار بود و مرغ فرزند که در اول سال مرغ زاید حکمی سخن ریزد باشد و نرود
 بکشد تا مان او را هرستی و عزتی باشد و اگر در میان سال زاید خوب روی و فراخی روی
 و شادمانی باشد و چون در آخر سال زاید چون دار بود و السلام

اسب حکماء نرنگ برانند که چون شکار در آید و بلند کنند که احوال مردم بعبادت ایشان
 و در حال و احوال با ایشان بعبادت ایشان و مقام نمایند و اراش کمر تا بند و سبازی دست و پد
 و بطرف مغرب بختان بدید شود و از طرف اقباب بر آمدن جنگ و حضور بسیار بود
 ابل و الویس را اسب کمر توب و دما بومای سوخت اید و سبازی و مرک در میان قوم افتد و فرزندی



که در اول سال است زاید با غرت و همت و نگوکار و جوانمرد بود و در پیش با ایشان
 عزت و همت و نگوکار باشد و درستان سخت بود و ملج بسیار بود و غله از ران
 و خانه مردم بسیار خراب شود و اگر در میان سال زاید حرام خور باشد و اگر اهل بود و بفری بود

در لباس کید که نه مایه بر زمین
 کبریا بران بختان مردم
 عفا خراب شد و در دوان
 کمد و زمین لرزیدن کرد و چون
 اول سال مرغ زاید حکمی سخن بر زبان
 زاید خوب روی نوری
 اید چون دار بود و اسب

کوسهند حکما ترک برانند که چون سال کوسهند دراید و اینکند که احوال باستان
 و امرا و سلاطین باهمد گیرید باشد و خک و خصومت بسیار بود و سلطان سدا و کز بود و احوال مردم
 رعیت بد باشد اما جو و کندم سبب ارزان و میوه نیک بود و باد و باران بسیار بود
 و بیماری و اشتفتگی بسیار بود و فرزند می که در اول سال کوسهند زاید او در ^{افتد}



و رحمت و شفقت بسیار شد چون پشت ماه بگذرد و آفتاب بگذرد و چون نه ماه بگذرد
 و ماه مرد و گرفته شود و اگر در میان سال زاید کارش مالاکیر و دوشش امر او باشد
 با حریبت بود و اگر از سال زاید کاهل و بی شرم بود و السلام

حکما

موش حکما گویند چون سال موش در آید سال خوشی و خور و خوشبختی و شادمانی کند
 و تابستان و تیره مانم و باران بسیار باشد و فراخی نعمتها باشد و حال گشتهها بیکو بود و در ^{مصلح}
 تیر ماه چرند و ترشنی بکب بود و با پشامانرا غم و رنج بسیار رسد و جو بسیار بر عیث کنند
 و در زمان و راه زمان و نارستان بسیار بود و در آن سال موشان بسیار خرابی کنند و نعمت



و با بر کس راز خویش نشاید گفت و اگر بگوید فاش شود و سر فرزند می که در اول
 سال موش بزاید زیرک و پر بهر کار باشد و همزند و چون میان سال ^{بر آید}
 بد کار بود و دروغ گوی و خلاف کار باشد و عیبها غیب در شسته باشد

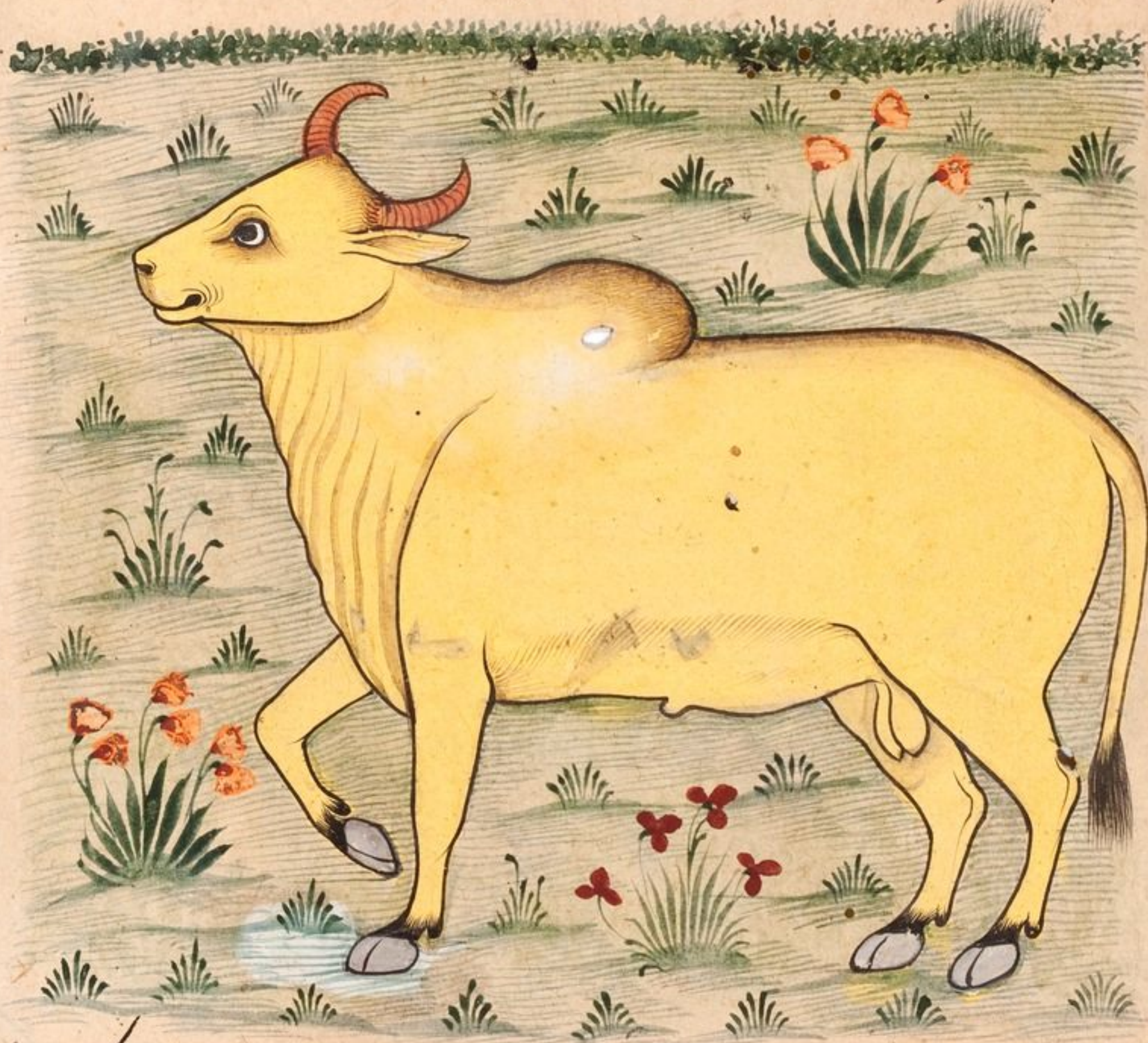


در آید و لذت کند که در آید
 بود و سلطان بدو که در آید
 بود و باد و باران بسیار
 اول سال که در آید



د افتاب بگرد و چون
 ریش مالک و درش امر و باد
 شرم بود و اسام

و اگر در آخر سال بزاید بدی و سینه کار باشد و اسد اعلم با بصواب **عقل** حکما ترک برایش
 که چون سال کا و در اید و لید کند که در چهار سینه سخت باشد و رستان سخت کدزو و هوای
 سرد شود و در بعضی جایها میوه را افت رسد از سرما و از چهار اطراف عظم خون رگین پل شود
 و مردم سخت پریشان باشند و خداوندان چهار پای از زبان بسیار باشد و زرها کران باشد و مری



که در اول سال کا و بزاید و انا و دورین بود و طبع بدی باشد مایل باشد و اگر میان
 حکما زاید خوب روی و عیش دوست بود و اگر آخر سال زاید عکس و رنجور و اید
 روی بود و یا بوه کوی و سرزه کار باشد و اسد اعلم با بصواب

حکما

رو باه بر شکم او جبهه او را بکشد و او را تمام بخورد و یکی از خاصیت های رو باه است که چون
 بکشت زار برسد در میان کشت زار بسیار غلبه و تمام کشته زار را چنان باطل کند
 که هرگز بصلاح نماید و بیماری هست که از او اولی و ثعلب خوانند او را بدین سبب باین نام
 خوانند و بعضی گفته اند رو باه را این علت بسیار افتد و اسطوخودوس در کتب خود
 آورده است که رو باه بدانند که گرگ از بازو شتی که آنرا حنظل میگویند بگریزد و در
 حنظل پاره جمع کند و بر روی سوراخ خود نمند گرگ کرد و او نگرود و اگر گرگ قصد او کند
 بگرگ حنظل در دهان گرگ کند از آن بگریزد **بکمان خنن گویند** که یکی از حیتهای رو باه
 است که بر کنار آنها و رو باه و جابجگاه شب خفتن کلنگ باشد روز و نظر آرد



پس خاشاک بزرگ را در دهان بگرد و در آب رود و از پیش کلنگان برمی کشد و خورد و در میان

سبب
 و از چهار طرف علم فرین
 رازیانی بسیار باشد و زمان



و در طبع بدینها مایل باشد و در
 و اگر آنرا سال زاید نمکین و در
 سد اعلم با لصور اب
 صا

خاشاک نهان میدارد و کلنگان چند بار از وی بهر آسند بجا قبت چون بسیار شود
 الفت گیرند چون وید که ستاج شدند بنزد و پاک آن آب آید و آن خاشاک منبذارد
 و ناکاه در جبهه و یکی از کلنگان بگردد و خورد و گویند که رو باه مختلف الوهت آنچه در بلاد کرم
 سیر باشد موی و اندک باشد از آنکه سبب حرارت هوا بر بادوت لباس حاجت ندارد
 اما آنچه در بلاد سرد سیر باشد چون بلغار و ترکستان و غیر آن موی می بسیار بود چه اگر در آن
 زمین استیلاج بموی بادوت باشد از بهر تفاوت نوع او را زهی کرم خدائی که در مرز زمینی از بهر تفاوت
 انواع و اجناس حیوانات آنچه فوام معاش ایشان است میباید که در چنین گویند که پوستین او
 سه نوع باشد یکی سیاه و یکی سرخ را بر پای خوانند و زرد و کشتی و از همه کرم تر سیاه باشد و حیوانات
 از پوشیدن زبان دارد و بر آنرا شاید پوشیده که ایشان را توت باشد و اندک علم با بصواب
 البورجان خوارزمی در تصانیف خود آوزده است که در حدود هندوستان

در شرقی کلنگ
 در سیاهانای و جانور است
 که او را اثر و خوانند و
 او را زگی بزرگتر است
 دو شاخ



و بوشاخ بزرگ دارد و خرطوم کوتاه و بر پشت او چهار گوناگونی است بر مثال چهار پایی
 و در قوت خفاست که اگر فیل را بزند او را بدو نیم کند و هیچ حیوان در آن زمین
 طاقت مقاومت او ندارد و هیچ آدمی را او را صید نتواند کرد جز بعد از مرگ او کس را
 بروی ظفر نباشد و سبب مرگ او آن بود که جانور بر شاخ بزند و در هوا کند گوشت
 بشاخ وی بماند پس آن گوشت بر پشت او افتد و در میان گومان های او لپشت او کند و شود
 و کرم در روی آن فروان کرم پشت او را می خورد تا آنگاه که پشت او جرحت شود و همچین کرم
 بسگم او رود و او را هلاک کند و به نزدیکی آن موضع که این جانور باشد گومان می بلند است چون به
 پیدا شود و در عدد کوشش این جانور رسد از بالای کوه که آن برده که مکر او از جانور است بیلاکوه رود و با او
 با یک زعد کند جمله کند که بار بعد حباب کند از کوه منقذ و هلاک کرد و جاشی برود و شاخ و پیرا سازند و لیکن
خاصیت او معلوم است ارسطالین حکیم فرماید **فان** که در زمین یونان از اجناس حیوانات **جلیشیت**



که او را دورشته
 و ندانست و یکی
 از حکمای یونان
 آورده است که او را

بد بجاقت چون بسیار
 با آید و آن خدنگ
 سف الوست
 بر باوت لباس
 غیران موی می بسیار
 بی کرم خانی که در زمین
 با کرم خانی که در زمین
 و از کرم خانی که در زمین
 ویت باشد و اندام
 زده است که در هر دو
 در نزدیکی
 در میان
 که او را زود
 او را زکی
 دوشاخ

تصدیق کنیم که از بهر آنکه در زمین هند سبوعصیت که اورا بزبان یونان مار بطوع و روع گویند
 و اورا صفت و ذیانت در فک زیرین و این جانور به بزرگی شتر حسنت و موی و بلوی
 شتر مانند و پاهای او هم ساجی شتر مانند الا پای این جانور بسیار درنگ او در رعایت سرخی است
 چنانکه شکر ف رومی ماند و چشم او چشم میش ماند و دنب دراز باشد مثال گزوم و بر سر او
 نبشی است بزرگ چنانکه بر هر حیوان و بر سر آن که بزند و روم هلاک شود و این جانور سخن گوید
 و آواز او با و از نای میماند و روش او بر مثال شیر باشد و تیز رود و گویند چون آدمی را به بند قصد آدمی
 و آدمی را هلاک کند و بخورد **فاما** حکما و یونان چنین گویند که این عروط جانور سب

که سر او بسیار خوش
 و بدن او به بدن
 آدمی و آواز او
 با آواز آدمی
 دارد و بسیار



که این جانور
 بجا می آید که مکتب خانه بچکان باشد و آواز کند مگر بجا نر آبا و از که معلوم

استان مانند کبودک باید و میدار که معلم او را میخواند چندانکه او را سها یا بد
بر روی همه و همه را بخورد **فام** محمد بن زکریا رحمت الله علیه گوید که این حیوان



روی او مانند
روی آدمی
و او را با گشت
و بر سر و دوش
و تنب و ران دارد

و در زمین یونان باشد و با دمیسان اسس کمر و او را خمر دهند چون خمر خور و بر قوس در آید و باشد
که در زمان باده او جمع آیند و حکیمان یونان او را بدین نام خوانند **فام** این افطوس اقلطون



در کتاب خود
اورده است
که این جانور است
که روی او بروی شتر

مانند بدن او متبدل طاووس مانند او را و تنب و ران است مانند و تنب طاووس را

در این کتاب یونان را بر روی
در هر یک از شهر خست
در رنگ از درخت
ب دراز باشد مثال که در
در دم و درم پاک شود و این
بیزرود و گویند و این را
ن خست گویند که این را
که در هر یک از شهر
در این کتاب
ما در آن
دارد
کاین
و او را کند
البان

سرگاه که هوا گرم شود او بدینب خود خود را سایه کند و اگر گرما باشد از دنب خود مروجه
 سازد و او بدینب خود متعجب باشد چنانکه بجای خود و حسن صورت خویش حیران باشد
ف حکما گویند که این جانور است در بزرگی سگ اما موی بسیار دارد

وسینه او سفید است و جری از او بر اسو میماند و با مردمان انس کرد و خانه



ز بنوران باطل
 کت سبب
 دوستی غسل سینه
 خانه بوم را طلبید
 و بچکان او را بخورد

و خاصیت او است که زمره او را بکسی دهند که عسل ابول دارد چون با آب
 با و دهند شفا یابد **ف** او بطلس جانور است که چون براه رود در
 زمین بشکند از جهت آنکه از چشم و بینی او آتش بیرون آید و الا آن آتش را
 می اندازد و اگر آن آتش بچری رسد در ساعت بسوزد و هرگاه که این
 نوزوم ز بنه هوای آن موضع متغیر شود یا در هوا مایع می بدید آید و او بدان

تشنه

شش شک را بسوزاند و اگر نه است حق سبحانه و تعالی طبیعت او
چنان افریده است که پوسته او در زمین شکزد که اگر او در زمین بگریست
مرجه پیش او آمدی همه را بسوزانیدی و چکمان چنان گویند که این جانور را خاصیت



است که هر که
پیش او آید یا در
نظر آید در ساعت
بسوزد و نیست
شود **فلسف**
خرس جانور است

خرد هیات بزرگ او بمقدار میشی بود و سر او مثل سر خرس بود و بر میان
سراوشاخی دراز سری باریک و میان او قوی و بدن او به بدن میش ماند و او
در قوت و تک بسیار قویست چنانچه هیچ جانور با او نرسد و هیچ صیاد او را
نمواند گرفت و چلکی حیوانات را بدان سلاح زند و هلاک کند و صیادان
که او را بگیرند چغلی سازند و نود نوری زیبا را است بر یکدیگر می این جانور است

سایه کند و اگر که با شمشیر از دست
فردوس صورت خورشید
در بزرگی سنگ ماموی
سویان و با مردمان است
بزرگ
دستی
نویس
و جانور
دیده که عسل البول در
جانور است که چون بر
و پنی او است چون آید
در ساعت بسوزد و هر
و با در هوا پنی بر



پستان اوراکشاده بگذارد چون این جانور و خضر را به منبذ بوی نرزد و یک سو
و پستانهای ویرانگر دو بمر و خاکند که کسی حصه است یا بهوش شده است

سبب سیاهوان
باید و او را
به بند و بکش



و این از جمله
غرایب و
و نادر است

محمد بن زکریا رضی الله عنه در کتاب خواص الاشیاء چنین آورده است

که در ناحیه روم جانور است صورت شتر و از اندامهای نیش

دراز است
و نامت اعصاب
و اجزای او از جوف
و آب دهن و سر کین



و غیر آن

و غیر آن تمام زمره قانست و پنج حیوان بحسن با او برابری نتواند کردن مگر حیوان که چشم او آید صید
 او شود و از پرشگر در رویدن با یا و برابری کند و حجامه حیوانات از وی بگریزد و بر بالای عظیم برود
 یا در بلندی رود که آن جانور را نجا نتواند شد باید این جانور در پیش انداخت با بستند و او را
 و نب و دراز باشد و ونب خود را همین باز کند و انرا بر مثال معرفه کند و در انجا بول کند و بر بالای
 اندازد چون قطره از ان بول بر آید و می رسد در ساعت پمرد و او را ونب خپان باشد
 که قبض و بست آن بروی آسان باشد و اگر کسی از پیش بگذرد و در جایی رود باید رستن
 و در انجا بول کند اگر قطره از ان بر آید **فصل** حکما و هند زج شطرنج را بوی
 بنیه کرده اند اگر چه زج بر شطرنج و بر همه اجناس دیگر غالبست و ذکر حیوانات **بانتصی**
 اختصار شد تا از دولت قبول محروم مانند **فصل** در ذکر غایب طیور و سایر طایع ایشان
 حی سبانه و نعالی بلک و کرم و جلال و نعم خویش اصناف طیور را
 سانسرید مرکی را بشکلی و هیاتی و طبعی مخصوص سرد ایند تبارک ان

حسن الخالین اکنون ذکر بعضی از مرغان غریب و بیانی طبیعت



صورت مای ایشان کرده اند **سیرنج** بزبان پارسی سیرنج خوانند

و او چنانست الاسم مجهول الجسم از وی نام هست اما نشان نیست هرگز که از وی
نباشند و چو او نادر بود و خالچه بزکان بعضا مثل رتند منورنج شد مروت و معدوم شد سنی
وز مرد و نام ماند چو سیرنج و کیمیا فاما حکیمان گفته اند که عنقار از برای آن سیرنج خوانند که آن مرغی
بزرگست و بر کردن او سفیدی و بعضی گفته اند که او را گردن خنجر است بدین سبب او را



عنقا خوانند
و بعضی از علماء در
تفسیر آورده اند
که اصحاب رس را
سهمی بود که او را
خطبه بن صفیان

خوانند و در زمین ایشان کوهی بود بلند بمقدار سیصد نام کوه و مخ بود و گاه گاه مرعی می
کند بر سر آن کوه آمدی بایشیت غریب و شکلی عجیب و گردن دراز از سر لونی
بپر و چون بر آن کوه آمدی و مرعی که بر آن کوه بودی انرا بگفتی که اگر از کرفش مرغ عاجز ای

از زبانهای

از بلای که بر بریدی و صر جاکه گو و کی یا فنی بگرفتی و پرو می چون چند گو و کسب ترا
 صید کردی و آن قوم نیز و یک پنجه خود آمدند و از آن مرغ سکایت کردند پنجه پنجه
 افرید کار و عا کرد و خدای عزوجل آتشی و ستا و تا آن مرغ را به جنت و آن خلق
 از بلای او خلاصی یافتند **در سحر لایزال آورند** که حق سبحانه و تعالی در زمان موسی علیه السلام
 مرغی افزیده نام او عطا و را چهار بال افزیده از صر جاکه و روی او بصورت آدمی و او را **حسن و جمال**



بره و او و او را
 خفتی اسیرید
 مثل وی و موسی علیه السلام
 و حی و ستاد که من دروغ
 عجیب افزیده ام
 از بر ترا تا ترا بدیشان

انسان بشود روزی ایشان از حروس گردانند تا صید میکنند و میخورند و ایشان را اگر در نیت الممت
 مسکن و ما و العین فرموده ام موسی علیه السلام چون بعالم بقا فرامید آن مرغ از آن زمین

بربان بار کسب
 است اما نشان نیست
 منوچ شد مروت و مردم
 فقار از برای آن کس
 را کرد و پنجه است
 عطا
 در سحر لایزال
 که اینست
 سحری بود
 خطبه
 نام کوه درج بود و کاه
 سگلی عجیب و کردار
 ی از آن بگرفتی اگر از کفش مرغ
 از بلای



و بزین جده رفت و در بلاد حجاز مسکن گرفت و موسسه کوه کار از امیر لوی و پسرش و
 پیام میکشت چون خالد بن سار الیعی را نبوت اختصاص داد بعد از عیسی علیه السلام آن
 قوم از آن مرغ شکایت کردند عیسی دعا کرد و خدای عزوجل آن مرغ را منقطع گردانید
 نام او بماند ولیکن نشان **شتر مرغ** جانور است غیب الخلق و عجیب البیت
 از راه صورت بشتر شبیه دارد و سبب طیران آن مرغ مانند او را خواص و عجوبات

بسیار است بنصه او
 در برز که یک رطل آب
 در وی کینج و بیضی از عیب
 بنصه او را بکند و می
 در باب کند و سیر را



مکمل کنند و در زمین دفن کنند و آن زمین را نشان کنند هرگاه بدان زمین رسند و آب محتاج شوند
 بعد از آن زمین بدر آورند و بعد از آن بدو هیچ زبان نکرده باشد و آن آب نمره بگردانیده باشد
 آب بخورد و یکی دیگر از عجایب شتر مرغ است که چون کبک برآورد کبک را ماکروده برود و کبک را
 او را کار

از بیکار سبب آنست که بسیار بر ایشان جمع آرد و ایشان در آن باز کنند و پشه در دهان ایشان
جمع میشود و پس بر ایشان بزم فرو گیرد و آن سبب است که آن غذای ایشان شوند و دیگر از عجاایب است
شتر مرغ آنست که سنگ را بخورد و در معده وی بگذارد و از بهر آنکه قوت غذا
او قوی افتاده است که با سنگ سخت و آهن در معده او بگذارد و از بهر آنکه
قوت ماضیه دارد و جدا شود اگر غذای دیگر نیاید سنگ بخورد او را از آن غذا
بود و همچنین انس را و آهن سرج بخورد و در معده او آب شود و محمد ذکر یا رضی الله عنه
گوید که من در خوارزم شتر مرغی را دیدم بر در دوکان آهنگری در کنار بود
و آهن با پاره چند سرج کرده بود و در دوکان انداخته شتر مرغ درآمد و آن آهن سرج را
بخورد و او را هیچ زیان نداشت و یکی دیگر از خواص شتر مرغ آنست که مر کجا که در
سینه بر گوش کوه کی خواهد که قصد او کند **فصل** آورده اند که در بغداد و حمص
شسته بود و بر دوکان دور پیش او جوهری رنگینه و در آن بازار شتر مرغ بود اموصه
یکسب ناکاه جوهری غافل شد شتر مرغ بسیار و یک دانه یا قوت از آن دوکان
در بود و فرود یکی از صایبان که در پیش ایشان است که در از برای هیچ جانور ننگ
انجا بود چون جوهری با بیت نزدیک آن صایبی را منظم کرد و شهید نمود و او بانک دیده

بسیار از ایشان
سبب آنست که بسیار
منقطع گردانند
قوت و عجب است
را خواص و عجایب
بسیار است بعضی او
در زیر کبک رطل است
دردی کند و بسط از وی
بسیار در آنکه در وی
بسیار کند و سوزان
سند و آب جوی است
بسیار کرده و اندک
را کرده و در دوکان
او را کار

ان همه اصحاف و محمل کرد و گفت اگر چه بگفت بر این شتر مرغ را کشند
 و او را رواندا شند که بقول او حیوانا بقت شود و نیز گوید که دیده بود که شتر مرغ
 آن گوسر را فرود برده با جوسری باز گفت شتر مرغ را از خصم خرید و سلب کرد و شکم
 او را بشکافت و آن یافت در شکم او پافت وزن او نقصان یافته بود اما در صفا



و لون او بسیار
 افزوده بود خاکه
 همان مقدار که در
 او کم شده بود
 همان قدر سبب

صفای لون در سبای او افزوده بود و یکی از خواص شتر مرغ است که اگر پوست
 پخته شتر مرغ را در آب اندازی و آن آب را بر پوست نهی کوبش آید و این از عجایب
 و غریب است و اگر پوست او را بپایند و در چشم کشند سببی گفته را برود

ت شوی بغایت که مردم است و مزاج سرد و سردوار

حافظ

ب جانورست موصوف شدت وقت او تا غایت است

که چون گرسنه شود از هوا درنگرد و در جا نور را که نماید از زمین در نماید
مثلاً خوکوش و سگ که و غیره نوعی از عقاب است که او را بزبان یونانی
برطوطس خوانند و در صحرا و دشتها و جایگاه که انجا آب و درخت بسیار باشد
و او بغایت بزرگ بود چنانکه چون گرسنه شود کرا از زمین در نماید



و در هوا پرو
و بر زمین زند
تا میرد و بعد از آن
گوشت او را
بخورد و نوعی دیگر
عقاب است که

او را نام قوس خوانند کردن بزرگ غلیظ دارد و دنب پهن دراز و از جایگاه
بر سر کوه های بلند باشند و نوعی دیگر است که او را بلوس خوانند سرخ رنگ
بمال حاد و غایت عقاب است که با دیدن نگاه طلب کسب غذا طیران

چون صبح صادق بیدار آید بر پیدین اینگاه نگاه که روز بلند کرد و مکان خود باز کرد
 و چون سال او بسیار رسد ضعیفی و بیروبی در وی اثر کند متعارفترین زور است که کافر
 توان بر طعمه کسب باز ماند و پیر و نوعی دیگر است که او را با بطوس خوانند و بی نوعی
 عقاب نیز نظر از وی نیست و عادت او است که بچکان خود را با لاله بر آرد
 و در پیش آفتاب وارد و اگر آن بچه چشم بر آفتاب کند او را پرورش کند و اگر
 چشم در آفتاب نتوانست کشود او را از بالا سباحت و هلاک کرد و یکی از
 طبایع عقاب است که چون بر شد چشم او تاریک کرد و چشمه آب صاف و فراخ بطلب
 باید بر بالای چشم پرواز کند و هوای پر و خرد آنکه چشمه آفتاب نزدیک شود
 از حرارت آفتاب پرمای او بسوزد و او در آن در چشمه افتد و غوطه خورد و غوک
 و گرم نماید کند و روزها در آن چشمه باشد بقدرت قادر بر کمال و صانع پر وال پرمای
 او بر وید و نور چشمش روشن کرد و بقوت اول باز کرد و این بر مان قدرت
 خالق بر کمالست و یکی از خواص عقاب است که ماده او سه مضمه بنده سه گجه بر آرد

بن آید و و کجه را نگاهدارد و سیوم را از بالای آسمانه در اندازد و بوی
 نکند و از آن ترسد که نماید که اگر سه گجه افتد و بدو که سه مضمه بنده چون که را
 چشمه

حق سجاده و تعالی مرغی را بر روی سر بان کرد تا او را بر کمر دو بجا نگاه خود برد
 و غذا دهد و تربیت کند و آن مرغ را کاس العقب نام خوانند و خاصیت
 کاس العقب آنست که تربیت بچسبیم عقاب کند و اگر کعبه عقاب طلب طعم خود
 کند شاید که از آن مال آنست و افتد و هلاک شود پس از دید کار سجانه و تعالی او



آن قدر حسن
 گرامت کرده
 تا در غایت خود
 بزخوشی البته حرکت
 کند تا بیدارست ماند
 و اگر زنی بچه شیر دارد

و پستانش بی عارضه است شود و شیر از او منقطع کرد و زمره عقاب بر پستان
 او طلا کنند یا فایده باشد **همای** همای جابو و حیدر بزرگ است و نیکو حرکت
 و قوی منقار و او بمن دولت موصوفت و به نزدیک حمد او میان مشهور
 و سایه او بر هر کس که افتد سعادت و دولت قوی او کرد و او را در وقت که

در خدمت سلطان محمود و سبکتگین انار آمدند و آنکه بود که روزی در کماهی
 بهای برخاست ترکان اسپ می یافتند و در سایه سماهی ایستاد و ظل بهای بر آن

انید ایاز از اسپ فروخت و رکاب سلطان گرفت سلطان گفت ای ایاز
 چه میکنی ایاز گفت که یاران من طلب ظل بهای اند و من در خدمت ظل خدا ام

سلطان محمود از کماهیست او عظیم و عجب آمد پس او را بر تمامت خادمان

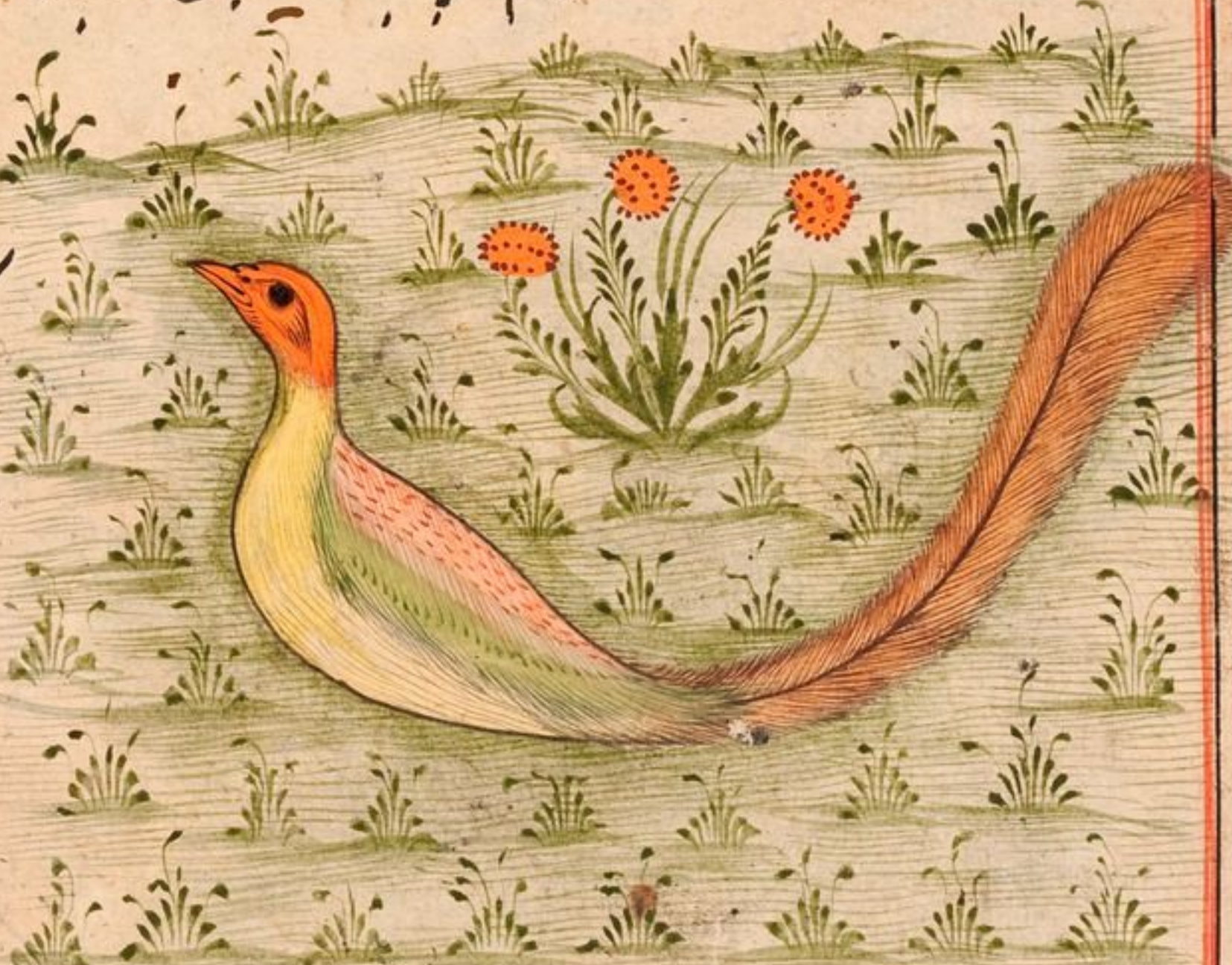
برگزید و حسن گویند

که بهای گوشت

خورد و شکار کند

و کمان خود را گوشت

دهد و استخوان را



دوست دارد بدین سبب او کاسه العظام خوانند و کجیم عقاب پرورند و از حلقه

گوشتها گوشت سگ چه را دوست دارد و پیوسته در ایشان او سنگ چه بابتد جگانه

او خورد پیوسته گوشت سگ چه دهد از همه بلکه طبع او طبیعت سگست چون سگ

در مملکتی هم استخوان خورد و پس پار بود که سگ کجرا با ایشان خورد و اگر غذا یابد

سکه بر ذره کماله و جماع کند زن استن شو و اگر بول سکه بر کنده کند و بپزد
 اگر قضیب سکه بر آن بندد جماع کند میان لذت یابد اگر شش سکه
 بخورد کسی دهند که سکه او را گرفته باشد بهتر شود اگر دست سکه را کسی سوزاند
 و خاکش بر ریش کند سو و یابد اگر مغز استخوان سکه بر علت جو خاک که بر کردن
 بود و مانند سو و وارود و اگر شیر سکه بر جای مالند موی را از آنجا برود و اگر شیر سکه با انگش
 بزنا دهند که بچه در شکم مرده باشد آن بچه از او میفتد اگر ناف سکه بر کودک خود بندد
 مرکز او را در روز و ندان کند اگر بارومی سکه از کودک چپ برگیرد و با خود دارد و
 سو و وارود چشم اگر چشم سکه که از رزق باشد بگردوب بندد و سبک مصفا طیس
 در چشم کشند پس از نماز شام در شب همچنان بندد که در روز بندد اگر چشم سکه بگردوب
 زود بپوستی کشد و دفن کند در خانه یا در دیوار خانه که بیرون باشد آن جایگاه خراب
 شود و چنانچه هیچ کونه ابا و اجداد نپذیرد تا آن چشم در دیوار آن خانه باشد و اگر چشم
 سکه سیاه ماده بنام کسی افسون کنند و در زیر بالین آنکس که خواهد بندد
 مان چشم سکه در زیر بالین آن کس باشد او را خواب نیاید و گویند
 اگر چشم سکه سیاه با خود دارد بچه سدر و از وحید شود و البته چشم است

باب در صفت

حکمان گفته اند که حلیت برو باه و بعلق دارد و

از رو باه میگوید الهی مزار را که از حلیت کرده اند و گفته اند رو باه این میگوید

چون آوار میکنند
و گفته اند هیچ جانور
از رو باه حلیت
و از بوی ناخوش
می آید بوی سگ اگر



با دام تلخ را بگویند و بر گوشت پراکنده کنند و بخورند رو باه دهند چون بخورد بهوش شود
و اگر کسی شکسته رو باه بریان کند که بخورد در شب بر دگر یک شکسته رو باه
بریان کند همه بخورد و دهد او مرگ از طعام خوردن سیر نشود و اگر سه رو باه در دست و
بای مالده سر با باز وارد و اگر سه رو باه بگرداند و بگوشش بچاند در دگر گوش را برود و اگر سه
رو باه با مغز سرخ گوش بر جای که موی نباشد چون مالند موی بر آید هر که سه رو باه بر پیشانی مالند
خوابش نبرد و اگر سه رو باه با روغن سوسن بگرداند و در گوشش بچاند و در گوش
و در دندانها نیز سود دارد و اگر زمره رو باه را بگرداند و کس از او بگوید او را خواب نیاید

و اگر زمره رو باه باشد شیر سبزند و خشک کنند و قوی از آن کسی دهند که او را آورد
 زمار باشد چون بز زمار باله در و راهت کند و اگر نخورد با قدری تخم خیار و با پورنگ تمام
 آن در و از او پرور و درست شود سرکه مغر و باه بر جای مالده موی را برود اگر دندان رو باه
 از گوشت سبب و نیزند و دندان نیار و با صرغ را برود اگر کسی او را آورد و دندان
 کند اگر دندان راست بود باید که دندان راست رو باه بر طرف راست او نیزد و در
 ساکن شود و اگر دندان چپ بود دندان چپ رو باه بر طرف چپ او نیزد و دندان را
 برود و اگر کسی گوشت رو باه نخورد معده را قوی گرداند و با دمار از شکم برود اگر قضیب
 از سر سبب و نیزد و در و سر را برود اگر شش رو باه خشک کنند و بسایند تا یکدوم ربه چوب از
 بر قضیب بندد جماع را قوت دهد و شهوت بفرماید و اگر شیر رو باه بخورد کرده را قوت دهد
 و اگر شیر ز رو باه خشک کنند و بسایند و با انگین ساینند مگر که نخورد و طبعین دل را سود دارد و اگر دست و پای
 مر جبار رخسارند لقرس بندد بشود و اگر یکتا کرده و باه اگر در دندان جو کلک سبب و نیزد تهنه شود **در صفت شغال**



گویند که سبب جابور از شغال
 بوج تربیت بستینه کار
 بدان حدی که اگر باغی زیبای کرده باشد

و او را سفته گویند شب دیگر در آن بیاید و آن بهاس میان کند بعضی از آن باشد که بانگ
 بر شکل دیگری کنند و حکما گویند چون شکرالچشمناک که در بانگ بدین صفت کند الحلق
 بانگی سخت و نامموار میکند و نفاست و آرد که روی گویند که شکر بانگ باشد و کردی
 گویند خوف بزرگ است یا شکر می غریب فرارند و شغال در وقت میوه و انگور
 عظیم با نشاط بود و از میان رزمی روان شود و زیان بسیار کند و کمر بانگ کند و در
 میوه و انگور مانده باشد فریاد بیشتر کند و گویند که شغال وقتی که گرسنه شود بانگ کند
 و اندر شغال خاصیت بسیار است اگر گوشت شغال بخورد با دمای زشت را سود دارد و اگر
 شغال باریک بدید و درند که را که در سرد بود در بنیاء مالد سود دارد و شغال بگریزد و بگذارد و بار
 پائین بر سر کرابه و سر و باشد آنجا که در کند مالد بگویند **در صفت کبک** گویند که کبک چنان نوری بود



بازی کن و او
 بوده است
 از وقت عالی
 صورت کبک
 کرب و زور آموز بود

و اندر دریا ازین جنس بسیار بود و شنیدم که مرد
 افتاده در حوض پرده و یکی ازین جنسها **بیشتر**
 میماند تا دست بر نوک او نهادند و چون بند کرد رسید محکم گرفت و خوشتر را پیش او نهاد
 و تا با او مجامعت نکرد او را رها نکرد و اندر و چند خاصیت است اگر دل کسی را خشک کند
 و یکدزم شک نشیند در واقعه و بخورد سود دارد و در اولم را اولم کند و در و سر اسود و اگر خون
 بخورد گنگ شود **باب سی و چهارم در صفت کسریه** گویند که گریه جانوری بود سخت غریب



دوست چنانکه
 اگر کسی که غریب
 بود در خانه رود و در آن
 خانه گریه بود بر این آن
 غریب کرد و در کنار او

رود و بپوشند و سر روی را مالده بزدنک که سگ غریب شمنیت و شب گریه عظیم
 فروغ دهد و گویند که به پوششی از بوی سداب بگیرد و آرایش ترسد و اگر بینی گریه بر روغن و خاکستر
 آبیالانید و یوانه شود و اگر خواهد که گریه بانگ زدن است دست گریه بر روغن حرب کشد تا بلبسیدن آن

شغول شود و هر که گریه بر میان کند و خورد و پشم ندرست باشد و هر که شک گریه
 و شکسته را سو با بهد بگر بر میان کنشند و بخورد و پشم ندرست باشد و هر که شک گریه کند
 و بسیارید و بر قضیب مالده بوقت مجامعت کردن بسیار لذت یابد و با هر که مجامعت کند
 اول غیر از او با هیچکس دیگر مجامعت نکند اگر خایه گریه بسیار بگریزد و بگوید و نمک در آن
 و بر آتش نهند همه مارا از آنجا بگریزند اگر کسی دل گریه بسیار بگریزد و در پوست گریه بگریزد
 و بر بازوی راست بنهد هیچ دشمن بر روی ظفر نیاید و اگر خون گریه بسیار هیچ قطره از گوش او
 بگریزد و با غالیه بسایند و با خود دارند هر که بوی آن بشنود و دستدار او کرد **وصفت**

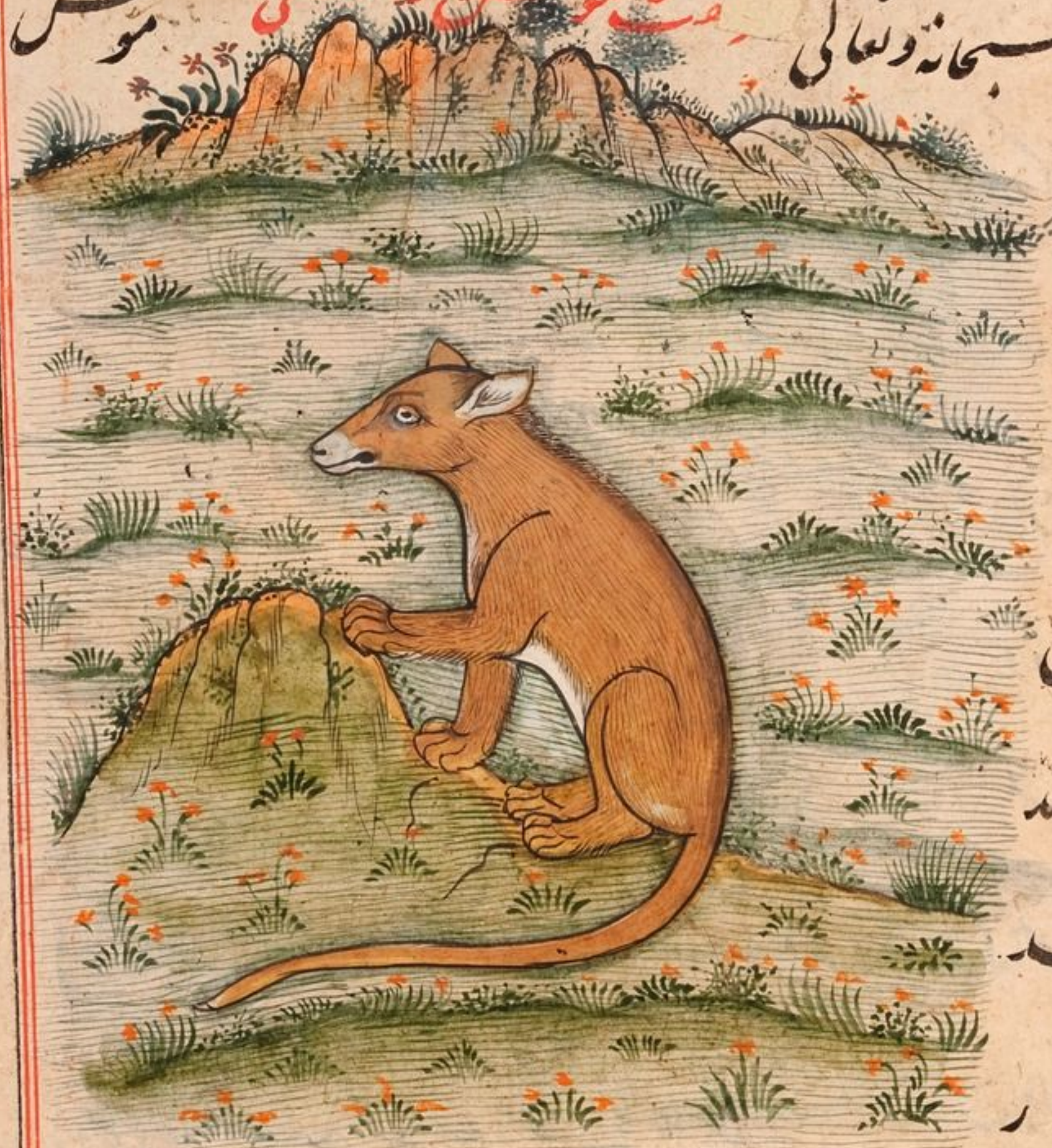
و لوق حکما گویند که این لوق هم مثال گریه باشد و از گریه زیاد تر نباشد و در زمین



روم بسیار باشد
 و مار از او منظم باشد
 چنانچه در محلی که او باشد
 بایوی او شنود
 مار اصلا نرود و چون
 آواز کند بسیار باشد و فرزند بسیار آورد و در خاصیت بسیار است ما جزوی شویم

الکلیه لوق

اگر گوشت او کسی بخورد و نادان و لاهور را خورد و در
 رسد او را بخورد و بیهوش شود
 شود و اندام سفید میزند
 بدو اگر بوسه با او بر آتش نهند جمله حمزه بگریزند
 بفرمان حق سبحانه و تعالی **فیت موشین و شتی** موش



و شتی را
 پارسسی
 ربوع خوانند
 و اگر یکی از آن
 چهار باره کشند
 روز چهارشنبه
 زار

هفت روز از آن کشند زار بگریزد و اگر خون موشی را بکشد
 در آن ساعت که کودک ارماند و در چشم او کشند
 نهایت کمال تیرین شود و سرگما که چیزی نهان کرده باشد بداند

بغایت و نیرمان هر چند که در عالم و تعالی و احد اعلم و احکم
والیه المرجع والمآب **فصل در گفت سمندر** در صفت سمندر

حکما گویند
که سمندر



جانوری باشد
از مویش بزرگتر
و در غور است

بسیار

باشد و این سمندر جانوری بغایت با نیرو باشد که همچنانکه خرگوش

رو باه عاجب نکند سمندر موش را عاجب کند و موش بغایت از او گریزد

و در آتش رود و نسوزد و در است پروان بدو آتش دوست باشد و حکما

گویند که نه مردن او در آتش از است که تولد او از کوره آتش است و گویند که نام

از پوست سمندر سفره سازند و چون بچکن شود در آتش اندازند پاک شود

سمند در این بسیار خاصیت است اگر در هر صبح یک بار در آب خود
 بخوشانند و در شیر تازانند و خوردن در هند که اور از مهر فایده داده باشند
 شفا یابد و اگر زهره سمند در درخت کدو یا سیاهی آورد و با
 درست شود در صفت **خفاش** این خفاش بسیار شکرک خوانند
 و شکل او بموش مانند و طاقت پریدن ندارد و پرواز متواند پریدن و شب قوت



ریاوه وارو
 پستان دارد
 و بچه را شیر دهد
 و بی استراحت
 از عیسی علیه السلام

معجزه طلسم و عیسی از کل شکل او بساخت و با دوران مید و حیوان است
 و پیرید و غذا را و کس بود و اما در درخت سوراخ کند و دانه او بخورد
 و اگر سر او در برج حمام بیاورند که بر آن الفست کینند و خون او در چشم کشند
 شب کور بر آید و وطن در جایگاهی تاریک سازد و آنرا که نور افتاب بد آنجا رسد

و بول شکر بر بار زمر باشد ^{بسیار} کما از حبس ظیور لیس بر سر و سجان
 العظیم خفاش اگر خفاش را ^{بکشد} بسیارید و بر وعین یا سینه بر ذکر
 طلا کند ^{بسیار} را کشتهاید و ذکر قوی کرده و اگر خفاش را از درختی بجا ویریزند
 بلخ از آن دای ^{ببزد} و مغز سر حکا گویند که خفاش را او و کونه مغز بوده و سبز و سفید
 و سبز مرکبا که بالند موی را آورد و اگر از جای موی بر کشند یا تراشند و از آن مغز
 سفید بر آن مالند باز دیگر روید و اگر در وقت بجمعت از آن مغز سفید از خود بیاورند
 زن دوست دار او کرده و اگر دل خفاش از کسر بیاورند خواب نبرد او را و اگر دل
 خفاش با بر و باشد و بازمان جماع کند زن دستدار او کرده و اگر زمره خفاش
 باز مره بز بر هم بیاورند و بسیارید و در چشم کشند شب کوری بر دوزخ
 خفاش که مرغی که شب بزود و بسیارید و همانند شرار اش مرد و اختک
 کنند و بگوید و در چشم کشند همچنان که بر روز می بیند شب به بیند سر اگر
 خفاش از خود بیاورند بوقت جماع شود و اندام **در صفت خاربت** خاربت
 این جانور و جنس باشد سیاه و سفید و از آن سفید و شاخها در آن
 و سر و زون ^{بکشند} و در جاها و کمن و سوراخها بکشند و چون کسی بگفتن آورد

بدو و خار بر او زند و خد شاخ در او نشاند و در سوراخها بچکند و این
بکب و بکر است سیاه و سفید بود و که بهتر از هند و با شد و



چون کسی را هند
سرد شد و در
صحرا با بستند
و با مار و شمشیری
عظیم دارد شاید که
مار بکشد و در
در کشد و میخورد

و حکما گویند که اگر شمشیر که بر آن کردن آدمی زده باشد کردن خار بست
زند کسی را که صرع باشد در کردن کند فایده دهد و بکر بر نیاید و اگر خار بست
بروغن یا سیمین بچکانند و آن روغن در موی مالند مر حاجت که بخوابد
روا شود و اگر زهر خار بست با کافور بسیارند و با ستر خفاش و شیر سگ
بسیارند تا مانند عسل شود و بر جای موی طلا کنند و بکر موی بر نیاید و اگر سینه خار بست

طوری که در کس
بروغن یا سیمین
زرد می باشد و در
دانه نخل کوه در هند
براستند در آن ستر
موی خفاش از زهر خار
بسیار دارد و اگر دل
و اگر زهر خار بست
بسیار کوی بر دور
سرد در خار بست
بسیارند ستر اگر
خار بست
ماجا در آن
سی کرفتن از دور

کنداخته پرشیم مالد و در خا
 مرکت که در ابا بود جمع شود **در صفت راسو**
 راسو جانوری بود باریک و در
 بعد و موشش بود و گویند که هم عدوی مرغ خانگی است
 اگر یک و اگر صد باشد تصاب آورد و جوامر و است دارد و در این مابذی کند

و گویند که راسو
 دشمن تنگ باشد
 و شتر اوقات دهنش
 تنگش او باشد
 در اسو بدین تنگ
 فرورد و در حله اشای



تنگ پاره کند و خورد و تنگ هلاک شود و راسو بیرون آید و راسو عدوی ما باشد و چون خواهد
 که با بار خنک کند سداب بخورد و ما چون بوی سداب نشود ضعیف کرد و راسو بر او غایب
 کرد و راسو قصد موشش کند و موشش بر درخت کرد و راسو از دنبال موشش بر درخت
 و برگ گیرد و راسو عاجز شود و فرمایند که تا راسو آن دیگر در مابذی و درخت جمع شوند پس راسو
 برگ درخت کند موشش را کند از ترس شیب افتد و راسو آن دیگر در مابذی و درخت جمع شود

بن صید کرده اند و راسو سوراخی تنگ و در و دها و از آن پند و در راسو چند صفت است
 و اگر استخوان راسوزن با خود دارد استن نشود اگر گوشت راسو بخورد مباد
 سرد بشکند و مری را و لیس کرکند و اگر شکسته راسو بخورد از دیوانگی امین باشد
 اگر چه را بردند آن کوک نشد زود براید اگر کعب راسو چون زنده باشد
 بزودن از زدن با خود دارد و با نگر سرد و اگر خایه راسو در پوست شکر کردن
 با خود دارد و با نگر سرد و صفت بشر جانوری در هند باشد و میان بروشی و شمنی باشد



و بر و عقرب
 دوست باشد
 تا غایتی که عقرب
 در میان موی بر
 خانه سازد چون
 مست شود هیچ

جانور کرد و او نکرد و از همه جانوران از بر بگریزند و چون بر پا شود سکی صید کند و بخورد
 فرست شود و چون صید شود مردم را گزند نکند بخلاف گرگ اگر چه بغایت گرسنه بود

و چون که خواهند نمود از این جهت محاسبات رو با بار او آسان باشد و چه را هر
 روز یکبار بشیر بدهند او را سوخته بسیار رو او در پیر خرد خاصیت است اگر زمره بر باد
 برود کسی که سر نام درشته باشد بر او طلا کند تا فرج شود و اگر زمره پیر استعمال باز کرد و او را که
 بود که را پندار و او را که بر بر فاصد بند حسته نشود اگر هست و شک باشد و اگر هست بر
 بطعه سازند و صاحب الفرج چون بر آن شیند خلاص یابد و اگر پوست زیر او بپزد دو دکنند
 سو دارد و از پوست بر مورچه تو که کند **در صفت کرکون** این کرکون حیوانی است که در هند باشد



و در کتاب
 عجایب المخلوقات
 گوید که عمر کرکون
 بقصد سال
 و حکما گویند
 که کرکون مرغی است
 تعالی است

شعوت کند و چه در شکم مادر سه سال ماند و اهل گویند که در زمین که کرکون باشد ناصد و شکست
 جان

توارنگیر و از تو بس بریدن خون مندا از غصه دراید و شاخ بر شکم
 قلاب زند و بر دو پا بایستد و بر شکم **دوم** که حلدش شود و پس بر دو پایک
 شوند و گویند که سلما بر پوست او کارکنند و اگر کندن در خانه را دوست دارد و پاوارند
 بایستد و صفت نور الطیر و این نور الطیر نه عریب و نه یابود و نور الطیر از جهت آن
 میگویند که شاخ او بیای کا و میاید و دوز و ریای هند سنگ در فوال فرین او را دیده و گویند
 که از وزیاید ریاید و سنگ بیاید و در سنگ روستائی باشد که نماید مر جا که باشد روشن شود
 و چون گویند که آن **مقالست دوم** در منافع طیور و در منافع حشرات و هوام و آن
 است **هشتاد و هفت صفت عقاب** حکما بنسب گویند که همه مرغان چون عریب است
 و عقاب چون سلطان خواجه شیر سلطان همه دانست و نیروی او هر چه تا متر دارد چنانکه
 خرگوش بر باید کشف و غیره بر هوا برود و بر زمین زنده تا گشته شود و عالی او بیاید
 و بخورد و بر طبع او پناست چنانکه گویند که چون بر هوا نشیند چهل منزل به بندد و در پنا ماده او
 نزد خود نگذارد و برود و سنگ بیاید و در برگه دار است و فرمانندی و لیکر از همه انواع باشد و در
 سینه و ماده را گیرد از **عقاب باز کرس کلک**
رغن کلان عقق همد کبوتر کبک تیو

فلسفی خردیسی کبابی عاقبت موسیقی
 تیزو با شکر کبیر عواص ساری خط
 های لطفی عنایب کنجک شقران طوطی

اراکیت ای دور استیانه او پاید و سر که پاید و با خود دارد و در زیر گیر و قیامت و قدرش
 پنهان و نیز و یک همه محشمان کس او را عزیز دارد و چون کسی قصد استیانه او کند از او بر دارد
 و پندازد و نیز در شکم عقاب نیک باشد بر مثال چشم گاو سیاه و سفید و سر که از او پاید و با خود دارد
 قدرش سفر پاید و عطار او را جاساک گوید که عقاب از بوی سیر کبیر زد و اگر بوی او شبتد چار شود
 و اندر و خاصیت **حجر المودت** اگر بر او را در خانه دود کنند مار کبیر زد و در مغز سر او

استخوانیست
 کوچک هر که با خود
 دارد نرد همه کس
 فروزه باشند
 و اگر کمال او را



عنان شتر با و نیز نیک تواند دیدن به دست نرود و نیک

صفت باز بگناه وطن باز بیشتر در صوره ممالک و باز میان مرغان چون استر
 میان سینه کسی که مادرش از جنس دیگر باشد و پدر از جنس دیگر باشد و چون چهار شود و گمان
 بخورد و درست شود و در آشیانه او البته گمان ماید و اندر خواصیت است و اگر باز را بنبرد بر او
 سوسن از آن روغن طلا کنند آب چشم را روشن گرداند و خون او بخورد کسی که سینه خون جوار و دل
 و اگر استخوان بای او بسوزاند و خاکش بر جایگاه سوخته طلا کنند درست شود و اگر مغز او با شکر بخورد
 کوبه را سود دارد و معده را قوی کند و در معده را برود و چکال او از دختی او نیزند هیچ ضرر بر آن درین
 و اگر چشم او را بگیرند و آب سرد بشورند و چشمش روشن گردد و تاریکی برود خاصیت پر او در خانه دو و کند
 مار از آنجا بگیرد **خاصیت سرکین** باز اگر با شراب بوشاند و آبکین بنامیند و بر نالهسد که بخورد و بی معیت کند



در وقت بار گیرد
 و اگر سرکین با آبکین
 بنامیند و بر نالهسد
 زود در دل برود
 و اگر چشم طلا کنند
 و اسامی بالصواب

خفت کرس اگر کسی در بوی زرد بپوسته طلب مردار کند و صید کند چون بر مردار
 نشیند چندان بریدن و استپانه او برک خبار یا پید و سنگ باید سفید
 سخن گوید هر چه باشد و اندران خاصیت اگر گوشت

کرس را بپزند
 و مکت زیره کرمانی
 و اکین اندروی کنند
 و در زهره کنند اگر کسی را



زهره او لغو و با الله
 اگر مار زنده باشد

این دارو باب بخورد زهر میبندد و اگر زهره او با اکین بپایزند و عسل اندر چشم کشند زهر میبندد
 و اگر زهره او را آب شمش و آب سبزه بنماید سازند و بخورد دیوانه دهند سود دارد خاصیت مغز
 و زهره کرس در رمضان خام بپایزند و روغن زیتون کنند در وی بپایزند و در منبرک کنند که کل باشد
 سود دارد خاصیت استخوان که در پای کرس است پاک کنند از گوشت و بر آن کسی
 که باد دارد و در او اگر استخوان ساق کرس بر پای نقرس منبندد رست بر است و چوب

خاصیت خون کرس اگر بخون کرس سوزن آید و بهند مگر کوش که بران سوراخ کنند
 و راهم نمایند **در صفت کلنگ** کلنگ مرغی بود نام آن و با یکی کندنا خوش و کرس است
 که درون دراز دارد و در نهایت کوتاه چون پرواز کند مای از نفا برود و در جای که نمی می



استیصال آن تخم کند
 و شاک گویند که
 نجی که کلنگ در وقت چون اگر با
 با گوگرد پائینند در جایی که با
 آن خورد در حال

از آن توان گرفت
 و اندر خاصیت
 بجه کلنگ در

سر کین کند و چند روز بگذرد و بعد از آن پسر و ن آورند و در موی سفید مالند سیاه شود
 خاصیت گوشت کلنگ اگر کسر بخورد مجامعت را سود و اما بسره که باید نجبت و چون از و کین را
 کیشید و بکشد تا رگهای او بیرون آید و اگر گوشت و به او را پزند و درش آن در کوشش افکند
 که بیرون خاصیت اگر زمره او بار و عن زیتون با مریزند و در مینی خداوند لطفه افکند

در روزهای جون از کرم او و هر من آن بد نافع باشد خاصیت آن چشم راست او بچشم
و در چشم کشند خواب نیاید **و کفایت بوم** بوم مرغیست که در شب قوت تمام
دارد و در وقت نذار و عمو با کلاغ مناسرت و جنگ کند و در خرابه مقام سازد



باید که کوه و اواز
او تفاوت دارند
و بعضی گویند
که نمک و بعضی
گویند که بد است
خاصیت سر کین
اگر سر کین او با خردل سبازید و بر جایی طلائع استند که موی از آنجا بر آکنده باشد
سر کین باز روید خاصیت مضه اگر مضه او را در روغن کشند آن و یک بر سر روغن نهند بچشم
و کف در آرد و پاش خاصیت مغز او را بر روغن نمشسته بمانند و از آن روغن بکسی دهند
که در شفقت داشته باشند و در غیر آن نافع باشد و اگر مغز او بنام دو شخص بکند و بد بگیری دهند
انگبوس که بنام او داده باشد و شکر کرد و خاصیت استخوان بای بوم در جایگاهی که مستان باشند

در آتش نهند میان بریده افروخته چنگ شود اگر چنگالی او را دو دست نهند کس که بر
 خون او را شب بید و با تخم مرده در دهنش انداخته اند اگر خون باروغن زیند با میر و
 و بر سر مالده عمر رشک و آتشین کند و اگر خون او را در دهنش انداخته اند و اگر
 که بنام او بوم گشته باشد بدل او فراموش شود و دست او را در دو و اگر دل او را بر

کند و بر سرینه زن چسبیده بهند مرچه کرده باشد در خواب بگوید **در صفت مرغی**



ز عن مرغی باشد همچون عقاب
 ولیکن مویش را باید
 و مردار عظیم
 دوست دارد همچون
 خرگوش سال نر زاید
 و سالی مادیه

و بغایت از بسوسن منهدم شود و اگر بوی وی شنود بهار شود و در گرم
 سیر بسیار باشد خاصیت اگر لوبست او را بر چشم خداوند زد بند و درست شود

خاصیت زمره اگر استن محقر از زمره زغن خورد و گوشت از وی خدیشود و اگر
 بسیار خورد و شود چاقیت اگر چنانچه در اندک با خود و از در خواب نرسند
 خاصیت خون زغن اگر خون او احتساک کنند و بسایند و بر جراحت
 نافع باشد **در صفت کلاغ** کلاغ چون چه را آورد و تعمد بکند و علف نهد مگر آنکه



پشم و کس بسیار
 در آن حوالی گردانند
 و کج کلاغ دهن باز میکنند
 کس و شته پنجه و خدای
 غر و جاب از آسبی
 روزی او کرده است

سبحان الله الرحیم پس چون قومی کرد و خود بطلب معاش بود و اندر ترموز آب نتواند خوردن
 خاصیت است اگر کلاغ را بکشند و بسوزانند و بروغن ریزد یا میرند و بر جا نگاه سادو نمند
 موی راورد و اگر کلاغ بکشد و سبذ تا عفن شود و اگر خشک کنند و بسایند و بموی مالند اگر سفید باشد
 سیاه شود و اگر گننی اطحال از جا بر آمده باشد از هر شتی بکشد این آب کیندین کلاغ اندران آب خوشایند

و بخورد و در بست شود و خاصیت آن را که در هر روز یک بار با آب میزند و در هر روز کسی
 افکند مرکز او را موی سفید نشود و اگر در هر روز یک بار با روغن یا سمن بر قصبه مالند
 با بمر که مجامعت کند و پوستی او را بد و اگر در هر روز یک بار با سمن در میان میزند
 هر چند خواهند مجامعت توانند کرد که مجامعت و اگر در هر روز یک بار در مصلح
 جهت روز در زیر سرین اسپ کنند و بگردانند تا وقتی که سبب شود انگاه پرون آورد
 و موی سر را بلند موی سر سیاه شود و بعد از آن باید گوشت اگر گوشت او بخورد با دانه شکند
 و جادو بر این کس کار کند خاصیت اگر خون او خشک کنند و بسیار با شکر سفید و با قند خشک بخورند
 سرفه برود و اگر مغز او را با بسته کنند و شراب بخورند و بکسر و بند جانکه نماند او را خواب نیاید
 و اگر مغز کلایع با روغن زیتون یا میزند و جابجا هر که ما در کرم گیر داند اندک سود دارد **خاص کلاغ**



اگر استخوان راغ را
 خشک کنند و در زیر
 که جادو کرده باشد با جود خام
 و در کینه خاصیت دل اگر
 دل او را بگردانند و بسیار با شراب بخورد کس و نه محب او شود و صفت زبان همین

صفت کلاغ مسیه همه جانوران و طیور چون که بزرگ کرده باشند باز دارند و نمند کنند و تمار در آن
 و اندر و خاصیت است صفت خون او اگر خون کلاغ مسیه را بکشد و خشک کند و بخورد کسی در بند
 نافع بود خاصیت به اگر به او را بارون شیر بکند از بند و برین است اندام در چشم همه کس عزیز باشد
 و به کلاغ سیاه همین فعل است صفت مسیه اگر مسیه کلاغ سیاه در پوره افکند پس آنکه با خود نگاه دارند
 با دوی بردارنده کار کند سرگس او را از گردن خداوند سرفه پا و نیز سود دارد صفت زهره اگر
 زهره او را در موی مالند سیاه شود و بگر صفت **در صفت عقوق** عقوق مرغی بود که زهره



عظیم دوست دارد
 و اندر و آشیانه او
 بسیار انگشتری باو
 باشد از آنکه ر بوده و بر
 باشد و اندر و خاصیت است
 خاصیت استخوان اگر استخوان او با غایبه پیا میزند که بوی او بشنود و محب او گردد و اگر مغز او
 بر باره بنه طلا کنند که بجان در آنجا مانده بی زحمت از آنجا بیرون کشد و اگر بار و عن کل
 بکند زنده در جای مالند که با دست سود دارد و اگر کسی کور باشد از آن روغن در چشم

کنند

گند و بالند شود و او خاصیت گوشت گوشت او خوردن حفظ از بفراید خاصیت نه
اگر زمره او خشک کند و بسایند و خوردن و هند ابله کرد و یک نیمه است کرد

در صفت هدهد هدهد مرغیست بنیای و محکم مرغی است که در آنجا
بومی تا خوشش آید و حکما گفته اند که مگس از دهان او میخورد و اگر کسی در خانه او بگردد و بماند



سفال در آن وقت
که بچه دارد و بگری
با یک زیر آن درخت
نشکند هدهد چونکه باید
در خانه نتواند رفت
و برود و سنگی ببارد

با باره کل و بران سفال بند و حال آن سفال سفید و مر که آن باید و بر مرند بسته که
بندگش ده شود و اندر او خاصیت بسیار است اگر هدهد را بکند و بنام خدای عز و جل
بکشند و مرد و چشم او را بردارند و در خر قه پاک بندند و بر بازوی چپ بندند و از زنده آن
بر همه کس کرامی باشد اما در وقت کشتن با محکم سخن گوید و اگر مرد و چشم او در گوش ماوریند

مابوی بود از سزای این بانه و اگر چشم بود که با نین مبتد و در کئی بند کس بران
 تحت خواب نتواند کردن تا او کشت بند تا سینه این کرایج او با خود و دارند کس
 حاشی روایا شد خاصیت زبان اگر زبان در کردن کسی بندند فراموشی که باشد
 بسیار از فراموشی کند و اگر زبان ^{بند} حفظ نماید خاصیت همه اگر همه او
 در زمانه دور ^{مرد} سری که در آن خانه کرده باشند باطل کرد و خاصیت هر
 این ^{پایه} است از خود دارد حاشی روایا بود زود همه خلق و پیش همه پادشاهان
 بر دشمن ظنیر و اگر بر دهد و استخوان مرده و موی خوک و برک زرد الو در کوی
 از کفن مرده بندند و در زیر باین مرده ^س بند مرده با او کنند پیدار شود و اگر پر او در کاس
 بندند و کسی که او را تب چهارم آید تا با خود دارد تب از زور بود و اگر پر او در خانه
 دو و کند شمار و گرم بگیرد و اگر پرهای او باروغن کنجد بایند و دیوانه را و بند
 تا با شاد شود و در خاصیت دل او بردارند و خشک کنند و مبروی دهند که بر زن ^{فادر}
 نتواند منفعت کند دل و زبان دهد مایل و زبان ضعیف چون در پوست کپرت خود با خود
 دارند عجیب به بند و دوستی و اگر دل دهد خشک کنند و بسایند به مانند سره بعد از آن
 برابر آنکس که خواهند یک میل در چشم کشند و چشم بر روی او کشانند آنکس عائق و مبتلاوی ^{شود}

و همچنین کسی هوا خواهد داشت دل او بر سر خسته نهد مگر کرده باشد در خواب بگوید
 و شرح نهبان کند بی آنکه خبر دارد و خاصیت مغز او خشک کرده و چشم کشند
 انگش محب او شود و خاصیت زهره اگر مرده بود پستانند و خشک کنند و باروغن کنند
 با میزند وزن را دهند تا باشد حیض او نیاید خاصیت پوست اگر پوست او را بر سر خرد او بند
 در و سر نهند در و ساکن شود و اگر خشک کرده ماب بخورد سود دارد و در و سر را و خاصیت
 چنان اگر چنان بد بد خشک کنند و بر کسی مالند میطیع و عاقل گردد و اگر با سر که و آب با ز
 بچوشاند و بر کلفت اندازند یک هفته پاک شود و خاصیت خون اگر خون او سه روز در چشم
 کسی چکانند سینه را برود و اگر خون او باشد که سفید بخورد و کسر دهند و سواس را برود و قوی دل
 کرده و اگر خون او با غلبه با میرند و بدماغ کسر کنند هوا خواهد او شود و خاصیت استخوان اگر
 بد بد را بکار د بولا و کشند و اندر یکی نهند تا حاصل شود و استخوانهای ویرا پروان
 آورند و پاره پاره در آب روان اندازند و آن پاره که بر سر آب بماند مگر که با جود دارد
 پیش خلایق عسر زبانشد و اگر استخوان ویرا بگرد و بسوزانند و خاکستر او را بر طعام کودک
 بدهند حفظ مغز او و زبرک کرده و اگر استخوان او را با کتدم در سر که افکند و چند روز بگذرانند

بن آن کندم را بر کلف مالند کلف را بر دو و اگر استخوان او باشد شک پیا میزند که با خود
 دارد و هر که بونی آن شست و مطیع او کرد و خاصیت منقار اگر منقار او را بگیرد و خشک
 کند و بسبب ایند و برنا صور پاشند تا سوراخ را بر دو اگر منقار او در بار و بند که از کفن بود با یک
 دندان مرده و در زیر بالین کسی نهد تا آن در زیر بالین او باشد از خواب بیدار نشود و خاصیت
 سر اگر کسی سر بید را با خود دارد و زبان بر گویان بروی بسته باشد و گویند که سر گاو که در درو
 کسر او را نه پند یعنی اگر بنده نادیده انگارند و اگر سر او با خود دارند این کس را خواب نبرد
 خاصیت بای اگر کسی بای پید بر بازوی راست بندد و مسح و شمر روی طفره نماید
 خاصیت گوشت اگر کسی گوشت او بخورد و آلات شکم او را بریان کند و بخورد و حفظ نماید اگر کسی
 گوشت بایرک خردل بروغن بله سن پیا میزند و بر ناله دهد با خوشترن بر دارد و بجای لذت نماید
 خاصیت زهره اگر زهره او با غلبه پیا میزند و سر که بوی آن شست و محب و از زهره کرد و اگر زهره او
 با جگرش سوزاند و خاکسار او بگیرد و در چشمش نهد سفید و پرو خاصیت
 ران اگر ران راست بید و در برج کبوترخانه دو و کند کبوتران از آنجا بگیرند خاصیت
 سر کین بید را با سر کین کبوتر چوشت نهد در پاکت تا خشک شود پس با روغن در جابگاه

دنبل طلا کنند تا فاع بود **ز بخت کبوتر** کبوتر حکما گویند که مار از او از کبوتر بگیرد
و اگر کبوتر بنفشه نما ده باشد و او از رعده بچند او تبا شود و او از کبوتر مغز سر اسود
و ارد و اگر جوهر گر دایره خاصه یا قوت و زرد از او در طوی کبوتر چه نند و بعد از آن مردن



و تاب سرد
سویند بازنگ
آمده باشد و
صفت است
بقر اط گوید که
کبوتر چه را بکشند

رنگش به مریز کوش بر کند و بریان کند و بخورد و باید ادو شبانگاه به در تا نزدیک فربه شود
و قوی کرد و خاصیت خون کبوتر چه را گرم چشم چکند و در سر برود و اگر چشم از درد چشم چکند
سر کرد و چشم شود و اگر خون کبوتر چه را با آرد جو بقطران با هم پیامند بهک را برود و اگر خون کبوتر
چه با موی کوبه در جایگاه بسوزانند در آن جایگاه جنگ و فتنه بر خیزد و اگر خون کبوتر را بکند
و بسایه خشک کنند و با کلاب بسایند و چشم کشند تا یکی و شب کوری برود و ناخسته را برود اگر

و اگر خون او با پاره مدا و با میزند و گمانی نویسند چون خشک شود برود و چون سر که در روی
 همد و رست شود و اگر خون او خشک کرده قدری بر ریش با شسته نافع بود و اگر در مغز افکند
 خون باز دارد سر کین او همه رگها برود و چون بدوشویند و اگر سر کین کبوتر در زمین افکند
 آن زمین قوی کرد و دوبار میخاس آورد و اگر سر کین او با قو لجان از سر کین
 برابر بگوید و با انگبین با پسیند و هر که یک درم از آن بخورد باه را بفراید و
 قطع السبول را سود دارد و اگر سر کین او با آب جعد در روی مالند موی را
 سیاه کند خاصیت گوشت اگر کسی گوشت کبوتر خورد با دانه را بشکند
 و گویند که گوشت کبوتر که شپش را بفراید خاصیت استخوان اگر استخوان
 او را بپزند و سیاه خشک کنند و حوزو سیاه بشکند کبسی دهند
 سه برود کند اگر استخوان بای کبوتر را با آرد با قلا بخورند سر فکند را بخورد
 برود خاصیت مضمه اگر مضمه او در زیر سر کین کند نیک هفته پس بشکند
 و بچه بیرون آورد و آن بچه زیر کبوتر بند و نگاه دارند تا بزرگ شود پس بشکند
 و مفلوج را و هندا بخورد سود دارد **در صفت کبک** کبک مرغی بود
 نادان و بر چه کردن سر ریش بود و مضمه بسیار بند و بای نیک تواند دید

و نیک تواند پرید و اگر با بند کهن بخورد او دهن دست شود و آواز خوش دهد
و گویند در میان رفت بر می رود و اندر خاصیت است اگر خون او با شیر



با میزند و برهق
بالند نافع
باشد اگر
خون او بخورد
کسر و هسند
زراق و ساکوس
کرد و خاصیت

گوشت اگر گوشت کبک را بخورند با و مای گرم را بشکنند خاصیت
پر کوک اگر پر او بر کسیرند و در میان ران آن مالند آن زن محب او کرد
خاصیت زمره او اگر بر چشم کشند شب کوری برود خاصیت سه اگر پسته
در جنازیر و خاک و سرطان که بر کردن بر آید مالند سود دارد و اگر
به بر کلف مالند کلف را برود و اگر سه او بگذارد با روغن شیره بر جای مالند

که سر ما یافته باشد سو دارد **در صفت تیهو** تیهو حکما گویند درگاه همی عظیم
رعنا باشد و من خویش نگاه دار و تا بدان حد که اگر کسی آواز تیهو کند



و تیهو را از دنبال او برود و خاصیت گوشت حکما گویند گوشت تیهوی
و گوشت تیهو اول بگایت گرم است مرکه گوشت تیهو بخورد جماع را قوی
و بد و نیز و سفید نماید و باد ما سرد است کند و مرکه گوشت تیهو بخورد قوی
که زود خاصیت زمره اگر زمره در چشم کشند شب کوری را برود

و اگر چه تهیو بر بوق مانند فایده دهد **در صفت قمری** قمری گویند هر چه مرغی میبارد
از قمری نماند تا بدان حدی که مانند طوطی آموخته شود و اگر کسی شب در خانه



بجای هیچ وقت
بانگ و نماز بشنود
و حکما گویند که بانگ او
مبارک است و مغز اسود
دارد و ما را از بانگ او

بگریزد و هیچ مرغ از او مبارک تر نیست و در آن خانه که او باشد تا سال سفید آید

و هیچ دشمن و دزد در آن خانه طف نریابد و گشتن او نامبارک است

از آنست که حکما خاصیت او گفته اند **در صفت خروس** خروس حکما گویند

که خروس مانند قمری بوقت نماز بانگ کند و در وقت صبح بانگ

بیاد است و مرد و اکاهی دهد و بر آمدن صبح در خبر است که

در زیر برش خدای سز و جل خروس سبند و از دیده چون آن خروس

بانگ کند خروسان دیگر در دنیا آواز او بشنوند و همه بیکجا بانگ کنند
 و اگر معده خروس را چرب کنند بانگ نکند و اگر محال خروس زنده بود
 میآید بانگ بسیار کند و همچنین باروغن کا و یا بر زمین زید چرب کنند
 بانگ نکند **خاصیت خروس** اگر خروس را سبزانند و خاکسترش بخورد کسی

در هند که در جامه
 خواب می‌کنند



سود دارد و اگر
 خروس سفید

در خانه نگاه دارند
 مار از آن خانه بگریزد

و اگر خروس سفید همراه کاروان باشد شیر قصدان کاروان نکند خاصیت مغز خروس
 سفید با مغز ماش بسیار خشک کند و بسیارند و در چشم کشند چشم مردم عزیز باشد
 اگر مغز خروس سفید بر کزیده مار و کزوم مالند سود دارد و در بستاند و اگر روغن با سبزی
 و بر قضیب مالند و با مرکه جامع کند و دوستی بفراید خاصیت خون خروس بسیار است

در کمر دهند

و یکی دهند که بوی کشند و دوستی مفراید و اگر خون او را خشک کنند و بسیار بند و در
 هر طعام که خواهد خورد با بجز و خورد کسی دهند که بسیار کومی باشد زبان می بسته
 باشد خاصیت ناخن با پی خروس سر که با خود دارد و با هر که خشک کند
 ظرف ریابد و اگر خار پس پای او را بسوزانند و با بند و خورد
 کسی دهند در آن خانه آن شخص را خواب ریابد خاصیت
 استخوان پای راست خروس در بازوی چپ خداوند بندند
 تب باز دارد و خاصیت زمره خروس سفید بار و عنق زنبق با آب
 گرم بسیار بند و بخورد کسی دهند حقه قان دل را بسپرد و اگر
 زمره خروس خشک کرده بسیار بند و در چشم کشند آب رقیق
 باز دارد و اگر خروس کوچک را بکشد و بکودکی دهند که محکم نیابند
 که بکشند و زمره او بردارد و بار و عنق زنبق رومی بسیار بند و بر زک
 طلا کنند وزن را بخوابد چنانکه سر او بیرون در باشد و تن
 در خانه باونی مجامعت کنند آن زن بار کبیر و

در صفت ماکیان ماکیان را چنین عادتست چون بپشه بند معیار برود و از قفا

پسندارند و اگر خمیر باشد تر و در تابان بپشه آرد خاصیت ماکیان اگر مرغ سیاه که مرغ

بپشندی ندارد بکشد و مرغ در شکمش نباید بسوزاند و هم سنگ آن سوخته بلیل سوده

داخل کنند و در آب

بزره بخورند قولنج را سود دارد

خاصیت سرکین ماکیان

اگر سرکین ماکیان در زرد بود

کند و دندان را ببرد و اگر

سرکین ماکیان با سرکه و عسل بمیزند



و بخورند قولنج را سود دارد اما گفته اند که سرکین خروس از جهت قولنج بهتر و قوی تر است

خاصیت همه اگر چه ماکیان بگذارد بار و غن نقش در بینی در و دندان چکانند در و زایل کنند

اگر چه ماکیان مرغ که در و پش و دیگر رنگی نباشد بر قصب با سرکه جاع کند و و سنی بفرزاید

خاصیت بپشه اگر بپشه ماکیان در سرکه نمزد نرم شود پس چون در آب سرد افکند بار

شود و اگر بپشه مرغ گرم کنند و با شامزد و در کلور سود دارد و شوت و جاع را در او ببرد و اگر بپشه مرغ

گرم کند

گرم کنند و با سرکه بپزند و اگر زرد و مرغ را بخورند معده را قوی کنند و در کمر را
 و پشت را سودا را از آن خاصیت کوبند اگر گوشت ماکیان خوردند فربه شود خاصیت
 سبز اگر مرغ ماکیان خوردند **بیش** پشت بپزد خاصیت استخوان اگر استخوان
 ماکیان بسوزانند و بسایند و بر جراحت و جای که پاشش سوخته باشد سود دارد
 خاصیت زهره ماکیان با مردار سنگ میامیزند بوقت جماع بر قضیب مانند مفعول عاشق
 فاعل کرده و بخر از او دیگر را بخواند و اگر زهره مرغ سیاه که در روپس سفیدی باشد با زبان او بکشد
 و سه روز باروغنی کجند بخورند پیش از وقت سفیدی سرگرمی او سفید شود **در صفت بط** چنین گویند
 که بط مرغی بود در غایت نادان و از آب تشکید و در کتاب فی ریح بسیار جا



او گفته اند از آنجمله
 یکی خاصیت است
 اگر بطی سیاه بکشد
 و پوست او برود و
 با پاره پوست کبک

که باز و خندند بر سیاه که زمان رسد باشد انگلس که مرغی که باشد انگلس که مرغی که رود پس از آن سفید خاصیت

چشم اگر چشم لطیف و کاسه نهند و بر شکم خسته نهند بر جگر و پستان کنند و در خواب بگویند آنکه خردوار
 خاصیت گوشت بطاجالینوس کوید که گوشت بطاجالینوس است و لکن اگر است
 سپ آنکه راب باشد او را با سر که باید بخت و صدای و سیر و اگر گوشت بطریان
 باب کاه و کرفس و ستر باید خورد اگر کسی بسیار روزی به شود و قوی کرد و خاصیت
 سرکین او مالند و در وید و خاصیت مغز اگر مغز بطاجالینوس خورد آب زیت بفراید
 خاصیت زمره اگر زمره با سر که بر کلف طلا کنند بهر و خاصیت استخوان اگر
 استخوان با بی بطراجالینوس بکوبند و بر شوخکی آتش باشند سود و از و خاصیت به اگر به او را
 بار و خنیا همین بگذارند و سه قطره در گوش بگذارند که بر آید و **در صفت فاخته** فاخته بهنگام روز نشا

بسیار کند و
 بانگ بسیار کند
 و دو میوه نهند
 و که را نهند
 تا وقت بزرگی یکی
 از ناده و نر بسیر که باشد



و اندر همه عمر یک جنبه نبرد و جویت او را یکپارچه با یکبختند پس از آن
 با هیچ و یکگزیکم از اندر و خاصیت است خاصیت خون اگر خون او یکدردم
 با هم خندان زوغن جو زور می شود و اگر خشک کرده بنامند و گوشت را بپزند
 که در جامه خواب شامد سو و وارد اگر گوشت او بخورد و محال و کریر کرد و اگر بروغن
 کوزن بزمان کرده بخورد با دقت و در روز نازار سو و اید و شوت اینک و در مجامعت
 موت و در صفت موسیجی موسیجی اگر موسیجی مانک کند کسی که او را بپذیرد باشد عجب



که در است
 آواز او
 باشد و موطن
 او در گرم سیر
 رود و اندر و
 خاصیت است

اگر کسی گوشت او را بخورد با دلقوه را ببرد و اگر باروغن جو زور بمان کند

و بخوردند با دقت را دور و ما را سوزانند و اگر سبزه را کالک کوفی سبزه
 و پنی را بدان چرب کنند خشکی مهر را بر دریا کاند **ت** **ت** **ت**

عجب خاصیت

در سردی است

چون کرک

خواهد آمدن

میش از آنکه باید



تدر و آن دیگر با کک ایند چون ز لاله خواهد بود و چون با و شمال آید فریاد
 و حال شان نیک بود و اندر و خاصیت است خاصیت تدر و اگر تدر
 بریان کنند و مان گرم کنند و کونه روی را اینکو کنند و گوشت او بهترین گوشتها
 اگر سبزه او بگردانند و بگوشتش اندر چکانند و رو گوشتش را برود و اگر پیش از آن بود
 سرگز او را دور گوشتش نبود اگر پر او بسوزانند و خاکسترش را با کلاب
 ترکیب بر سر در و شقیقه کنند و در و شقیقه را برود **در صفت** با شق اگر چه

این حور و کند و نیر و نشین از انداره خویش دار و تا عاقبت
هی عقالی اشیا نه داشت و با شوق نزدیک

باز صید کند
که بکفایت

اشیا نه او اشیا نه ساخته بود اتفاق چنان افتاد که عقاب اینک



هلاکت او
کند با شوق
بهر او پرید و عقاب
و عقاب او
بس با شوق بالار
از عقاب
و سر و مالید

و سفار بر سر عقاب زد و در زمین امشب و ند پس

مرد و را دید بر آن صفت هلاک شدند و اندر و خاصیت نیست

زهره او پائيم درم اردو جو بخور و دل كوشت كرم و اور و با شته و شاپين
 و چرخ بهر طبع كجى باشد و زهره ايشان كرم و تراست
 و سنده و ناخنه را كه در چشم باشد ببرد **وصفت شاهين** شاهين شاهين



مغز او بنا شسته
 حوزد باز روده
 تخم مرغ آب
 پشت بفرمايد
 و ذكر را قوی كند
 اگر استخوان او
 كپر نند
 و بسوزانند و خاکسترش را بر جراحت دست كند و بزنی دهند كه بخورد
 از حوض باك شود و اگر کسی چنگال او حباب كودك شب نرسد و اگر

پراور اور زبر باش نهند خواب خوش زود **در صفت کبوتر** کیولین مرغ را
 به باریسی و نامی است یکی کبیر و دیگر مرغ مبارک و تازی او را قوط کوسند
 و بدان یافت که از کدام درخت باکت میکند اما شبانه او در درخت باشد



و بقیه در میان
 درخت نهند
 و مسکن او شسته
 در کوه باشد و ماریان
 از بران او را قوط کوسند
 اگر کسی خواهد که بداند که کدام

درخت باید که طاسی بر آب و در زبر مرد ختی ساعتی بهد و گوش لطاس سدا در آن وقت که او از
 طاس شود پس نیکو که بدان درخت باشد که طاس در آن شیب درخت اگر آن درخت که این
 مرغ نشسته است در بر گیرند هر حاجی که از صدای غر و جاب بخواهند روا شود و اگر خواهند که او را
 بگیرند و هر جا که این مرغ باشد مرغان بسیار روی که دایند و کونه دو کونه باشد و همه ضرر بر شمال پای باشد

الا و دهنی سیراج باشد چاهیت اگر استخوان او بکشد

یا زو نیند در دل

گوشت او خشک

کشمش سیرین باشد و اگر بنام کسی بسوزاند انگشتر

کند و بخورد کسر دهند مطیع او شوند اگر خون او با شکر سفید میخورد بدست می دهند که بخورد

دوست کرده و اگر خون او با آرد نخود با یکدیگر مشک بخورد کینه بکشد و اگر

مغز او با غالبه آمیخته در دماغ کسی رسانند نجب او شوند و اگر یکدانه باروغن با پونه

کسی بر روی مالده مطیع او شود اگر کس زهره او بر چشم کشد سفیدی چشم برود و اگر چشم را

بگیرند و باروغن شیره بچشانند و در جام مسی کشند هر که از آن در چشم مالده پیش آید در روز روشن

صفت حواصیل غواص مرغی باشد که در و منقاری دراز و از جدمرغان است و از ماهی خواره

کویند و صید او عجب باشد

وزنک هوا کمر

و خوشین و آب زین

و ماهی بر ما بد خا

صفت خون و

اگر کس خون او خشک



و بناید و چری ما نمیزد و خوردگی دهند انکس مطیع او شود خاصیت اگر استخوان غوص
 بگیرند و بنام کسی بسوزند و بنام او بدل انکس افتد خاصیت گوشت اگر گوشت او بخورد
 با دمار است را بشکند اگر کسر مغز او با غایه با نمیزد و بدماغ کسی رسانند محب او گردد
 و اگر چکال او بسوزانند و بر سوخته پراکنده کند درست شود اگر سر کین او بسایند و بگوید
 بدخوی دهند سو و وار و منافع او همچون کبوتر باشد **صفت سارس** سارس تازی
 زرد رز گویند او دورنگ باشد یعنی باشد سبز فام و بعضی سیاه دور وقت بهار



و خزان او بسیار
 یابند و بوته های
 دیگر کمتر یابند و گاه
 با بانی کند بر شال
 هزار دستان و
 اندر و خاصیت است

و اگر کسی گوشت او بخورد و با دمای گرم بشکند خون او اگر نخورد کسی انکس

سپید را نیشه مند و نیباده دل کرد و

باد می نواسد باشد و طاقت سرماند از دور

این خط است

بستان در سر

و در جنس باشد که خانه حوز را بن سراج و در تمام سازد و آن خط است باشد

و اندر وجد کانه فصیح باید و اندر خطاف صحبت است که هفت خطاف بگرد و بریان کند

و هفت روز هر روز او انکی بگو و که دهد که در جابه خواب شاشد سو و او را و شک شایع را منفعت کند

اگر یکی را از تخمی با و برید که در آن مردم خفته باشند ایشان را خواب نیاید اگر خون خطاف بزرگ

الا یبذنبکام

بجاست آن زن

بعد از وی بخزوی

کسی را نخواهد اگر چه

خطاف پیش آزان

که چشم باز کند بگرد و بشند و خون او را بکسر دهند که خواهند طاعت دار او شود و همچنین خشک

کرده یا غایبه منخته بر مع کسی هر سه محبت افزاید اگر استخوان او در زیر پاشش کسی نمند آنکس را



تاریخ خواب

تا روز خواب نکند
 و آن حطاف انگس بارز امیخته و زر ز نابین کشته خواب نماید
 و اگر با سر کین موش در خانه و فن کند که ایوان باشد بروی خراب شود
 و اگر خایه او را بردارند و بروغن نمفته پامیرند وزن استن برود آسان بود

قسم دوم حطاف گوشت آن حطاف اگر زنی بخورد از حیض پاک شود



و کل خانه او
 اگر کس کل خانه او
 با شیر پامیرند
 و کینه گرفته را ویند
 کمیز او بکشاید
 و اگر شاید باروغن
 بر زمان مالند ز او

آسان بود شکسته او اگر سگ کزیده را دهند شفا یابد ز سره او و در غیر آن کند موی و ریش
 سیاه کند باید که وقت این عمله دمان پر از شیر تازه باشد و اگر وند آن نیز سیاه شود

و اگر چشم او بسایند و با شراب بخورند سرگرا و را خواب

بهای مرغی باشد مبارک و سایه فرخنده دارد و جانها

سرهای
بین مرغ بر کسی سایه

افکنند بدولتی عظیم رسد و بر این اعتماد است و این ببطی و پگرا استخوان شکن

گویند از بهر آنکه

کعب پای ستوری

در منقار کبیر

و یک حرکت

حوز و کند و بر فوق

سر او موی منبت



و تباری او را حباب گویند و اندر رو خاصیت است اگر پای راست استخوان هاما

بر خداوند نقرس بندد و رو ساکن شود و باید که راست بر است و چپ بر چپ بندد فایده کند

اگر زهره او بازهره باشد و زهره مرغابی بهم بسایند و باد الطاف آن که شبت

بنا افتد و در چشم کشد بخار پاک و آب و ویدن باز دارد و اگر زهره او از سر فرو او بیزد

و از سر

ز نوک چشم که
 خشک کند جد
 سر که از آن در چشم
 در خانه دو و کند و فارو که دم و هوام بگریزد **در صفت** لعلق اندر و منفعت
 بسیار است و صفت و چگونه اندران در کرد و اندر و خاصیت است زمره لعلق چون بخورد
 کسی و هندی هم هلاک باشد و چون شکسته او بخورد و شفایابد گوشت او بریان کرده بخورند



شفایابد گوشت او
 معده را سرد و آرد
 و قوت دهد و گرم
 و نرم است و طبع
 استخوان افزاید
 شکسته او بریان کرده
 بار و غن کا و دوسر که کسی بخورد
 که زمره لعلق را خورده باشد سو کند و مار گریده را هم منفعت دارد اگر خایه او را چهل روز

که زمره لعلق را خورده باشد سو کند و مار گریده را هم منفعت دارد اگر خایه او را چهل روز

بر سر کین آب کشند و بعد از آن پروان آرنند و بموی سفید در آنند سیاه کرد
در صفت غنبلیب در وقت گل سبزه را و از می کند و با گل موکت
 و از رو چون موسم گل بگذرد و از گله کند اندر و خاصیت است که غنبلیب را بریان
 کند و بخورد تشنگی را سود دارد و جماع را قوت دهد و شهوت هم فراید خاصیت
 گوشت غنبلیب را خشک کند و بسایند و باروغن بلبلان بیامیزند و زین



جوشیدن بر کبرد
 گوشت نهنگ و اگر
 کسی گوشت او بسیار
 خورد و بسیار گوی
 و سلیطه کرد و خاسته
 خون اگر کسی خور

غنبلیب بسیار خورد و حافظ و زیرک کرد و اگر خون او در سینه خشک کنند و با آب گل مانند
 و اندر پی کند خون رفتن باز دارد خاصیت استخوان اگر استخوان مایه او کسر بر دارد و بر کوه
 پا و پروان گوشت از چشم جسم او امین باشد

وصفت کبچک

رود آبی تمام دارد و خانه او در اومی نباشد

هر روز از مار و اما مار و شمن اوست و او را کبیا هی

کبچک کم مقابله

منقار شاخی از آن بگسلد و با ده نماید تا ده را تم کرده

که چون با ده با او لب

و آن کبیا به در عمه جا باشد و اگر کسی نیز از آن شاخ بکند و کسی را نماید محبت او

کرد و در شاخ او



آب است که بیشتر جای

باک روید و بپوشد

سبز باشد و در زمین بن

جا باشد و شاخهای دراز

دارد و بار یک و بر این باشد

شاخ برگ بر آورده و کل خروک دارد و این کبیا به بدن صفت باشد و اندر و

خاصیت هر که کبچک برون کا و بر این کند و بپوره ار منی بر او کند یک هفته

بیسری از و بخورد و سر به شود و خاصیت زهره کبچک با سر که قدری که خواهند با هم

عسل با میزدن از آنکه شراب خورده باشد بر او طلا کند و با زین صحبت کند

زن دوست دار و مهر بفراید پروان از خد اگر زمره را در قضیب طلا کند و با زن
 جماع نماید زن آسین شود و خاصیت چهل اگر چهار کنگک با سه که بوشا نند
 و باب هفتاد و هفتاد و بر کلف طلا کند کلف را برود و اگر کنگک شش از آنکه موی
 بر آرد و بگرد و بر روغن کنجد بوشا نند و خورد آب شست بفراید و اگر کنگک بر آرد
 پاک کند و در آشیانه زبوره نهد تا زبوره بران نشاند تا او را بگردنگی
 خند آنکه مبرد و بر آسد پس او را بردارند و بارو عن کا و بوشا نند و سرگاه که
 مجامعت کند یک قطره از آن در زهر پای مالند چندانکه مجامعت تر اند کرد و در
 مجامعت باید که بر سر باشند تا قوت بفراید خاصیت مغز کنگک اگر مغز
 سر سبزه کنگک با شکر بامیزند و خورد آب شست بفراید و اگر مغز کنگک بر قضیب اندانند
 قضیب سخت کرد و مجامعت را قوت دهد و مریاد سردی که باشد شکست خاصیت
 بیضه اگر کس بیضه او بگرد و در زیر سر کین کند تا سه روز بگذرد و بعد از آن پروان آورد و بارو عن
 خردانه بوشا نند و بر نا صور طلا کند سو و دار و خاصیت سر کین کنگک باب هفتاد و هفتاد
 کشند شب کوری برود و اگر سر کین او بر نا شتاب و مان بامیزند و برود
 سو و دار و خاصیت کوش کنگک اگر بسیار خورد آب شست بفراید و برود

علم کوشید که گوشت او کباب است و مجرور مزاج را زبان دارد
 و اگر گوشت باب نام را با آب غوره بپزند مجرور چون از او خوردند

زبان ندارد **و رخصت** شقاق مرغیت که بسیاری اورا کاسه شکن

گویند عدد و مکن

و انگبین و

اندرو خاصیت است

خاصیت گوشت او

اگر کسی گوشت

او خورد قوت

دارد و اگر

گوشت او خورد کرده خشک کنند و بسایند و با کلاب انجیر

و گوشت که را دهند که سخن تنگ است که گوید زبان اورا است

و در خاصیت زهره اگر زهره او با نوشا و رطلما کنند

سوی سیا کند در طوطی مرغیست در پند وستان
 باشد پی اندازده و از آنجا او بند و در سخن گفتن او را چاره
 عظیم است چاره آنست که آینه روشن بیاورد که سخن دراز پس آینه
 نگاه کند
 هم بس خود
 بند تصور
 کند که این
 طوطی سخن
 میگوید او سخن
 در سخن آید و پامسیند و اگر بر او در برج که بهتر است کبوتران
 از آن برج که برینند خاصیت سر کین اگر سر کین طوطی
 برج است نند سو و دارد در صفت عو حق جنیت از
 جنس خطاف و او را خطاف ترکی گویند و آشیانه خود را بن و سراج
 سازد و در وازه تک سازد و او کوچک تر است از خطاف



واندر کوه و طبع
ساز و در راه
او را که می بیند
چیزی می بیند
بر مثال تو تیا
و اگر از آب نیند

و در چشم کشند سفیدی را بر پروانه و خاصیت است و اگر استخوان ساق
این مرغ را خورد و از همه کس او را دوست دارند تمام سنگ کتاب خواص طیر بایست

مار	ماهی	سنگ	شققور	خرخاک
کشف	سوسمار	صام ابرس	عطایه	عقرب
زنبور	ملخ	مکس	مورچه	پشه
شیش	حصا	وساده	حارمان	خرطین
دودالعل	نادر	علف		

خاصیت مار مار را منفعتی بسیار است و حکیمان بخوردند و او جان کاند

اگر گاو و گوسفند را با خار نیش با کاسه لیسیت یا عقاب با اصغار یا از اعضای



گیرند که ننگند خاصیت گوشت مار اگر از سر و دنب مار چهار انگشت بشکند و شکم را

با یک کند و بروغن زید بریان کند و بخورد بسیار منفعت کند و در شاک گویند

زندگان و سفاک را بغیر علت مار پر و قوت زیاد و او اگر دندان مار بر خداوند

تب بندند سو و دارد و اگر نیشش افعی را از زان زنی بیا و نیزند زن استن

کرد و اگر بر گوش خداوند دندان در او نیزند سو و دارد و اگر زهره مار که زهره

درد و سرش را با یک موی بندند کسی را و مان باز کند و در کلوی موی افکند خاکه

بناکر

پس اگر آنکس به وسعت بدو و نفس گرفته نشود زهر افعی مرطوب است در
 حال باشد پوست مار و موی خروس و کبک بردستاند و در چشم شسته
 بسخن دراید اگر سبب افعی برند و در کردن خداوند حول به بندند

درست شود **خاصیت ماهی** ماهی از اجناس ناهر بسیار است و بعضی



در زمین

شرح داوند

خاصیت

درین جایگاه

نباشد و گویند

ماهی که در آب

بود زبان مغز

دارد و از آن آب همان دارد اما معسر دارد و خاصیت اگر ماهی تازه

بروین کما و برین کند و گرم خورد آب شست بفراید و اگر لیس روی خوردن ^{فعل نکند}

و اگر ماهی تازه بریان کنند بچنان کرم به حمزه مس کنند و سر آن را محکم کنند
 و دو هفته بگذرانند پس بیرون آورند ز عطر لیم بود و فایده است باشد و چون بیرون
 خواهند آوردن باید که دمان خود را نگاه دارد تا بوی این بدفع نرسد که در وقت
 هلاک شود و اگر چه او در چشمش در روشن شود اگر چه چویش شکم ماهی خیزی بنویسند
 و موره کنند مثل زرد آید و اگر بزیره او خیزی بویستند شب توان خواند و بروز
 توان خواند و گوشت او سرد و تر است و اگر ماهی تازه بروغن جوزه
 بریان کنند و خولجان بر او فکند و بخورد مجامعت را قوت دهد
 اگر چشم ماهی شور کسی با خود بر کبیر و شکم باشد و اگر
 سر چشم ماهی بگذارند و بر سوختگی نهند درشت شود ماسی آب خورد
 و سوی با خیزی که بر او مانده باشد بوی دمان خوش کند و اگر
 بزخم کلب الکلاخ اندازند سو و وار و آب ماهی شور که در خاک

آغشته باشد هم گسیت خانه او که گسیت **و هفت بوجک** خرچک را و
 سر باشد که رود و در میان بستم و او را اگر خری بدندان بگیرد تا نگاه
 که با و درش نکند را گسیت و اندر و خاصیت است اگر خرچک با قناب
 خشک کنند و بگویند و در تا که گسیت بار و عن پو شانند نیک پس روغن

صاف کنند و بپزند
 کند از گمان
 و آن روغن
 و سیله را
 در حشر او را
 هند و سیر و زرد



خنان نماید که سرجه در آن خانه باشد جان نماید که همه رقص کنند و این درین باب
 عجیب است که اگر کس را لغو باشد مار گرفته باشد خرچک را بدویم گسیت و کرم برگزنده مار
 نهند بر سر او و در رویش نهند چشم او خداوندت با خود او را بر باز و بند و

تیب باز و او را چشیم او از کورگی ما بیزندد اسس مدرو براید تیب را سود دارد
اگر گوشت او را زنا بخورد نیز او را حیض نباشد و اگر کسر را و زنج باشد گوشت او معندی
باشد که در بملواید پدید آید خرچک را بریان کند و بخورد و در است شود اگر گرون خرچک

بگردن خداوند در چشم ما بوزند سود دارد **صفت کشف** کشف یکا همت

در صحرای کاه کاشن ماه

ناید و ماده او را خاب

خون اگر خون او کس در مینا

در مالده پی برود و اگر



و اگر سایه خشک و تاب پیاز بر کلف و لکه مالند سود دارد خون کشف اگر تمام بگیرند

و یک نیمه از آن با روغن بنفشه در دهان بماند و اندر شیشه کند و برش نهند تا گرم شود

پس بر مرغ بگیرند و آن روغن بر خایه و نه مالند بقدرت خدا بیغالی هم اندر کشد و در

از و پرو د زمره او اگر دیوانه بخورد بهتر شود اگر خایه او با شکر سفید بخورد سرفه کند

سود دارد و اگر زرده خایه استماند و خشک کند و مقدار دو دانگ در وی کند سرفه را بر

و هر که گوشت او بخورد و خندان که شراب بخورد دست نکند و خاصیت پوست کشف اگر
 پوست او را نخیله کنند و بر سر و یکی نهند ام خندان که آتش کنند بچون نماید و اگر گوش آید
 باز آید و استخوانش همین فعل است کند **در صفت** عنک جانور است آبی
 و در خشکی می رود و اگر او را بدست گیرند و مالند آنکه آتش رود و بسوزد و اندر رو خاست
 اگر عنکی را بدو نیم کنند و نیمه در آفتاب و نیمه در سایه خشک کنند آنکه در آفتاب خشک کرده باشند



باز نیمه قاتل بود
 و آنکه در سایه خشک
 کرده باشند نه قاتل
 اگر کسی را خری کرده باشد
 باز نیمه قاتل بود

آنکه را بسوزاند و خاکسترش میان اندر کشند و ز را اوهند که کنه کار بود هر چه کرده باشد بگوید
 اگر او را خشک کنند و استخوانش را بر روی یک بچوشانند از بچوش باز آید و اگر
 عنک بگیرند و خشک کنند و بگویند و با خطمی سیرند و بر جایگاهش کنند و در انجا موی نروید و اگر آفتاب

بپزند و در قند حی نشانند و در پانچاخص در وی ریزند و با قناب نهند تا ریزیده شود
 پس بهم جاب کنند و هر جا که خواهند طلا کنند مایه پر و خاک شتر غوک اگر با سیر که با نیر
 و سیر و خاک کنند و نیکر زمانند که ریزد و اگر خاک شتر آن با موم مرهم کنند و بر سیر کل
 سوی بر آرد و در دست شود و خاصیت پنهان اگر کسر دست مالند و آتش و در دست نهند
 و شش شود و و پنهان او را اگر بر زرد یک اندر مالند مر خند که شش کنند بچوش نماید
 اگر به او با پنهان او اندر اندام مالند سموم کاز کنند اگر به او بر دندان نهند دندان سپرد و بر این خاصیت
 اگر زبان او بر ناف خفته نهند سخنها گوید بلکه هر دارو اگر خون او با آب بچوشاند و بر مقصدی نهند که اگر کوی
 بیرون آید و دست شود اگر خون او گرم در شری مالند و دست شود **صفت سوسمار** سوسمار زری که در



یکی است که خانه جایگامی
 سازد که سخت باشد تا چهار
 و مانند انرا با پای کوفت
 بکشد و زمین حوز را
 بسنگی مایه و خنی نشان کند

تا چون لطلب معاش رود و در راه خانه باز و از سینه یکایک طلپد و چون بر شود موی بر آرد
 و اندر رو خاصیت است موی اگر موی او با خود از بند استن نشود خاصیت خون اگر کسر
 خون او بر روغن بلبلان و کت مان اندر حیرت و بر آتش نشسته تا بخوشد و انگا
 بفرود هر چه در خانه باشد بر کنی نماید **اصط** ابرص بیماری او را کرناسه گویند



و کس بدمان بید
 و سری نرک دارد
 و اندر رو خاصیت
 خاصیت لاکرول او را

بر باروی زن این نندنگ گوک اندر شکم و در باند و هیچ خبر نمید **هفت** عطایه کرناسه است اما از



جو امر و اقباب و اندری
 خاصیت است اگر او را بر روغن
 اندر تنی کسر مالند موی از وی
 بر و موی از وی نرود اگر روغن کادو

پرنده بر کژدم گرفته اند از آنجا که در وقت زادن بر روی او نیند

توان زون **صفت کژدم** کژدم را پس نماند و چون زخم کرده باشد مانند کمان کاران

بگریزد و هر که حصه

سپوشش زخم نیند

تا آنگاه که عضوی

از اعضای او ضایع

نشود و کژدمی

در خانه بسوزاند کژدمان همه از آن خانه بگریزند و همچون آب بر کرمیون و آب در روغ

بر کژدم چنانند در وقت پسر و اگر کژدم در رگ نیند تا خشک نشود و آنگاه از رگ دور

مانند عطار و صاحب شود **صفت عنکبوت** عنکبوت هیچ جانوری به چابکی شکار نکند و اگر

خانه او بمورد ترودود

کنند عنکبوت

بگریزد و اندر خواب



و عسکبوت بر خداوند تبت بندند سو و دار و همچن در شب کینند و خداوند
 بت بلغمی را دهند تا باز حوز و سو و دار و خاصیت تا ز عسکبوت اگر از عسکبوت
 پر جرات نند سو و دار و خون باز دارد **در صفت زنبور** زنبور اگر زنبور
 زنده و زیند افکند یا عسل در حال مبرد پس در سر که افکند زنده شود



و این خداوندان
 زرق کنند
 و اندر مقالات
 اعجوبات مینابند

خاصیت او اگر شانس فراهم از در خانه زنبور مایه بگریزند و اگر اقیون با سر که بسایند و بر
 طلا کنند سو و دار و **در صفت ملخ** ملخ اگر بعضی از ملخ سوزانند و بکران همه بگریزد و اگر خواهند که



از زرع بگریزد و خاشی
 چند باید گرفت و از درخت
 بزرگ او بزند ملخ در آن
 بگریزد و اگر ملخ در از از پای خداوند

تسب با و نیز سوود و در و طبع سبز بهین طبیعت **در صفت** مکس کومند
تولد او از عضو است که در آن مکس باز و بر ما میرسد و تولد خانه او اندازد و یکس بر آن

و اگر مکس در آب
افکند نمیرد و در خاک
کشد حالی زنده شود
و اگر مکس بار و عن
تا آنگاه که خشک شود



بسی بسیارند و بموی اندر مانند موی بر او و سیاه شود و اگر مکس بگیرد و بشاخ موی مردم در بندند
و در زیر سرخو افکند که مردم از آن میخورند همه بر کنار چنند و کوبند چنگ افند و اگر بر کرم گردیدگی
بالد سو کند **در صفت** مورچه اگر قطره زنبق بر او عن کند حل کرده باشند و در سوراخ مورچه کند

همه میزند و اگر خواهد که در زمین
اب در سوراخ با نر و یک
در مورچه ان زمین نظر کند



اگر سطر و سیاه و سنگی بود آب نزدیک بود و اگر دونه را غر بود آب در

اگر مور با خانه مور و در حلقه کند و بخورد و در بدن مور و در اختیار ممالک این تا آنکه گشت
 ترب بخورد و اگر مور دروغن زبیر پس این مورعین پالایند و اندر گوش کنند
 که دروش کند یا با و در روی باشد نیک شود و خاصیت خایه اگر خایه مورچه خشک کنند و بسازند
 و بر اندام کنند موی برود و اگر خایه مورچه و کف دریا و زعفران و شکر طبرزد و از سر ممالک بر آید که
 بگویند و پزند و بچشم اندر بر آید سفیدی بر و طلسم از زکوی حصن زمان نزدیک خونی سهند یا با و پزند
 هیچ مورچه اندران خرمن زبان نکند و این گفته شد که در و بر پنه اندر سوراج او کند همه عمر پزند
 و اگر زبیره سرخ و در کشته همین فعل کند و اگر گل مورچه که از خانه بیرون آورده باشند
 بگرد و با گوگرد و سرکه پائینند و اندر معدن مورچه بزنگی نماید **در صفت** پشه اگر در قی
 سی سنگ بر بادرق سوسن و در خانه و دو کند پشه بگریزد و همچنین چوب انجرو و دو کند پشه بگریزد



و اگر جای گاهی
 ممالک تر کند
 همین فعل کند
 و اگر یک شاخ زرد ریخت سهند هیچ پشه در آنجا نیاید **در صفت** کبک اگر خواهند که کبک رنج
 ندرد از خانه



کوی باید کند و پراش خون باید کرد و سر کسب با نجا کرد و آید و اگر حوضی را میان نه کند
 و برک خرمه پاکند شمشیر اگر در جامه خواب پراکند لیک بگریزد و اگر بگریزد و در
 لیک بگریزد و اگر جامی خواب جامی پراکند سر در انجالی لیک باشد و شش خورشید
 در آب افکند و این معجز این صورت و اگر باره سندروس بسایند و در آب افکند و از آن
 در خانه بریزند کیکان بپزند و اگر شاه پرم در خانه دو و کند همین **وصف** شش حین کوبند
 که اندر سر که چون بر سر موی سیاه باشد شش نیز سیاه باشد و چون موی سفید باشد شش سفید

و با طبع موی رست باشد و اگر
 برک نام سروتن شود شش سرد
 صفت خون قسا اگر برک خیار خانه



و کند خون فساد بگریزد و حایت او اگر کسر هفت خفا بگریزد و یک و سه براب بنفکند و ساعت بگریزد
 پس از آن آب کسر او بس که بوش گرفته باشد تا باز خورد بوش کشاید **وصف** و صاه الحجه که با ساری اورا

مال کوبند و بالنگ کوبند
 از عفونت خیزد
 بوی خوش نتواند





و اگر او را در میان کتبت اندم بر دو طرف و میان آن سر کتبت اندم زنده شود خاصیت
 اگر مال با شک و متعده خرمی کند خراز هوشش بر دو جوت بیرون آید باز هوشش آید و بلعجان
 اندرین صفت طرف کند **وصفت** خارمان که بنارس خرمی گویند خاصیت او



اگر او را در نوبی بچسبند
 و خداوند شب سیوم
 با خود او را در شب بار

وارو **وصفت** خراطین چسبن گویند که خراطین گرم بود سرخ و در زمین نم ناک پیدا شود و
 خاصیت او اگر خراطین را بکشد و بسایند و بار و عن کا و بار و عن ریش میامیزند
 و چند بار بر قضیب مالند بغایت قوی بزرگ گردد **وصفت** و در اعطوان گرمی بود سبزه که در زیر



و اگر او را در سرکه و انگین اندازند و بپزند که هم آمیخته شود پس بر کلف طلا کنند کلف برود و سایه
 خشک کنند صفت نازو
 اگر نازو بزرگ بکشد و در سایه
 کند و با کف در آب بسایند و در چشم کشند سفیدی چشم برود

در صفت عتی پاری ز کو گویند اگر او را سوزانند



و خاکسترش با سرکه بامیزند موی زیاد می که در چشم
باشد براید از او بر کند و این دارو طلا کند باز روید

و اگر او را بچوشانند و با عسل بامیزند بعد از آن بسایند و بزود کرد و طلا کنند زن لدنی عظیم نماید و الله اعلم
در صفت خرما حکما چنت گویند که به سج و خمر با دمی نزد یک سراز خرما نسبت و اگر آن

میخی رود چنت خرما گویند
خشک شود و اگر سر
او را بپزند و بیکبار
بر نیارند و اگر خواهند
که جای خرما نباشد
خرما تر نمایند که خیار می
برکت بدویم کنند و تخم
از او بیرون آورند و فرما در



در میان خربزه نهند و بر هم نهند و کیا بهشت بر او بچند بس قدری آب در یک گند و جو پزند میان

و یکی نهد و خربزه بر روی آن خوب نهند چنانچه بلب رسد و هر یک حکم کند و اشک کند
 نرم نرم و خربزه بی پرو و چون پرو آن ورنه از یک و بر ما از میان خربزه پرو ن کند چون
 رطب ترشده چنانچه از دخت حده باشد نافع خرما افلاطون حکیم گوید که خرما گرم تر است
 هر که خرما بسیار خورد شهوت بفرماید و شهوت را بجان او گرم نکند و بکند و دانه نافع باشد
 مضرت او است که خون سپاه از او تولید شود و سده و بگرد و بگرد و سرد و در او را
 زیان دارد و با او انکه رو خاست خاک کبیر و با کافور سایید و در سبز زرد خون باز دارد
 و اگر آب خاک چون هنوز نبر باشد و کتابت کند نقش نبر پیدا آید و چون خرما زرد باشد چو کج باشد

در صفت انگور انگور هر چند شیرین تر بود و طبع او گرم تر بود و پوست او گرم و خشک است
 و آب او گرم و تر است
 دانه او سرد و خشک است
 منفعت او است
 که تن فریب کند و طبع را نرم
 کند و سینه و شش را سرد دارد



و مضرت او است که تکیه آن در دو اگر از پس او پنج خوردند و اندر شکم
 و معده پدید آید و خاصه خداوندان قوی را و سه مرتبه و جگر از زبان کند و دفع مضرت
 او است که انار ترش کند و اندر انگور لطیف با و انگور بی هست و از انگورهای طایفی
 کران تر است و با و انگور از پوست است و چون پوست بپارند با و انگور نباشد
 هر که انگور طایفی بسیار خورد با و ناصور انگور و هر که خواهد که انگور زبان نکند و آن
 و پوست بپارند چست از انگور پوستش با در معده افکند و دانه او سرد و خشک است
 و چون این مرد خوردت منفعت کند و قوت افزاید و رنگ روی را نیکو کند و پس از زبان
 و اندر زبان کردن آید و چاره است چاره شعبوتما گوید انگور سفید باید باشد و شیر
 آن بار و جو باید بخت و اندر آن کوه سیاه انبار باید کرد و در آنوقت که ز آب بخورد
 کشد و بکشد و انگور سفید باشد و همچنین شیر انگور باید گرفت و با گل سیاه و دوده
 بر آنخمه و نقطه سیاه و در میان باید کرد و اندر آن انگور سفید انبار باید کرد و در آنوقت
 که ز آب بخورد کشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 غایب با فیون بنج آن در افکندش که ز آب بخورد کشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 چون انگور آرد و هر که از آن

نکته

شکمش براند و علت و جفرا همه سرد و از دو انگور ز کلاوند و ده درم زرباک
 بدواند زنده بکیر ساس چون انگور مار آورد و هر که از آن بخورد در آن سال زهر روی کار
 نکند و زخم مار و کژدم او را کزنده نکند و اگر بر یک زنگ بکوبند و بر کزنده کزین نور کزوم کنند
 در ساعت در وقت نماز اگر انگور سبز بکوبند و در کسند سفید شود و اگر خوشه ز
 میان جوهند مدتی بماند و اگر سوسن اندر میان زربکارند انگور شیرین برآید و اگر در زیر
 زرمور و انگوران خوشبوی بود و اگر خواهند که زود برسند نفس لفظ و نای اندر
 زبرد و حث زربند بار و باشد و اسب اندر زیر زربکارند با کلم زبان دارد و بار کم آورد
 خاصیت شاخ زربا اگر شاخ زربا بر صرع بندند فایده دهد و صرع باز دارد و خاصیت آب برک
 با آب معجون کنند که شراب جزو داران بخورد است باز دارد و خاصیت عوزه طبع عوزه
 سرد و خشک است خاصیت عوزه است که صفر ایشانند و شکم به بندد و مضرت او است
 که او از زربا کزوم دارد و کوبند که انگور باد انگور است اگر بیدانه و پی کوبند
 با دندان و آب است میفراید و طبع را نرم کند و انگور زرش سرد و خشک باشد دل و کرا
 شکم کند و طبع سرد و تر است معده را کندی و دل را قوت دهد و معده را سود دارد

و نشا ط آورو خاصه که پدانه بخرند کشتن از همه لطیف تر است در گرمی و تری خاصیت او
 است که طبع را براند و سینه و شش را سو و دارد و هیچ رز اگر در شراب افکند خوشبوی
 و خوشترنگ کرد و در آن شراب بغایت نماند و صاف کردن رز اگر خواهند که از شاخ
 رز و وسه کوه انگور نمایند از هر انگوری که خواهند یک شاخ بستانند و در هم بندند و در میانه گاه
 سفلا تاخته نشاند و سر کین در میان سفال کنند و شاخها در هم بچد و بگذراند تا سال
 برو بگذرند و شاخها در هم روید و همه یکی شود پس از میانه بیاید برید تا دیگر بار براید چون
 وقت آن باشد که انگور آید از هر خوشه دو رنگ باشد و از یک تاک دو سه رنگ آید
 و عجب باشد و آنچه نیر همین خاصیت دارد و اگر شانی رز بخواهند کشت او را بسفالت
 چند آنکه در زمین خواهد بود چون آن معرکه در میان خوب بود بخری پروان کنند خبا چه خوب
 اسپه ز رسیدن بکارند چون بروید نیکو باشد نگاه داشته انگور اگر خواهند که انگور نگاه دارند
 که دیر بماند تا تباه نشود برک رز را بیاید جو شاند و آن آب را سر کردن و بر انگور زدن
 و انگور نکون سارا و چین که دیر بماند و اگر انگور در پستی نماند که در آن خم شراب بوده باشد
 و دیگر گاه بماند و تباه نشود و اگر سفر خلا بفرود انگور نماند تباه کند که در ایند نافت انگور را اگر خواهند

که هر ما

سر با انگور
 ز الود
 چون کینه
 مضرت
 و سبب
 که سبب
 در و ناس
 نذران
 چون سال
 سبب
 سخن بود
 و اگر خواهند
 سفید کرد

کسرمبا انکور از زبان ندارد پوست بودینه آنم ز باغ از در حاکم که ملبذ تر باشد میا و برزند
 ترا که در سر ما از آنجا بگردد و در هرمان خدای عیسی و جل خوردن انکور حکم گوید که انکور
 چون کچند بعد از سه روز باید خورد پیدانه بی پوست و از عقب او مصطکی باید خورد و تا دفع
 مضرت باشد **وصفت سیب** سیب بو حاکم گوید که سیب شیرین گرم و تر است
 و سیب ترش سرد و خشک است و اندر زک کردن ایندن سیب چاره است چاره است
 که سیب سفیدی از او باشد که سرخ شود و مغاکی که برین درخت سپی باید کرد و در سال چهار بار



در و ناس و خون مردم

اندر آن مغاکی باید کرد

چون سال باز کرد

سپی که در آرد

سرخ بود سخت نمکبو

و اگر خواهد که سرخ

سفید کرد و مغاکی درین درخت سیب سرخ باید کرد و پوره از منی آنجا باید ریخت

کاسیب سفید بار آورد اگر خواست که سیاه کرد و در کاسیب سیاه و لعل سیاه اندازد و در
 کاسیب باید رخت در سالی چهار روزه بخون بار آورد و بخوبی اگر خواهد که نوشته سفید
 بر کاسیب سرخ بد آید کاسیب سرخ را در کاسیب باید گرفت و آنجا که خواهد سفید شود اندر
 کاسیب باید گرفت پس گوگرد و دود و باید کرد آنچه در کاسیب باشد سرخ مابذ و آنچه دود و گوگرد و
 رسیده باشد سفید شود و همچنین اگر شش از آنکه اگر کاسیب سرخ شود بموم یا گل خرمی
 بر کاسیب نویسد چون سرخ شود نوشته پاک کند کاسیب سفید باشد خاصیت او است
 که دل را بشناید و طایفه را و دیگر از آن کاسیب ترش همه زمرهای کشنده را
 سود و آرد چون خورد و هر که کاسیب اندر زیر بالین نهد در خواب برسد اگر کاسیب
 اندر پیشه افکند و آب اندران بند بود آب فرو شود و اگر پیشه خالص بود کاسیب
 بران بایستد وصل اگر درخت بر او وصل کند کاسیب سرخ آید
 اگر کاسیب اندر پیشه افکند سرخ در عیسر انگور نهند در بماند و تباه نشود اگر
 سبوی نوز را بر پهلوی سوراخ کشند چند کاسیب نیم رسیده را در آنجا کنند

و از عیب کس با او پدید آید و بر جان و تنه او نشود اگر سبب اندر برگ جو ز کبرند

و از دل کبرند هر چند خواهد توان درشت که تپاه شود **وصف انار** انار کبری

سبب دار و لطیف تر میکند و فراموش کننده را نیک بود و جگر را قوی



کند لیکن آب

بکاهد و شهوت

بشاند اما و مانع

ترد او و بعضی

کند اندک آب

ببهرد اما انار

ترش سرد است

و لطیف شکم به بندد و صفرا بشاند و پیش دل و معده و جگر را نیک کند اما قوی لیس آورده و

و شیرین بهم آمیخته معتدل بود و اگر در سببهای درخت انار مورد کارند انار بار بیشتر آورد

اگر خایه صفع باین درخت انار کند بار بیشتر آورد و ابدار بود و اگر آب وانه انار سرخ

Handwritten text from the adjacent page, partially visible on the right edge of the image.

بجایه رسد بآب جابیه سفید پاک نشود و گویند اگر آن کوشه که در میان
 انار است بگوچکی از آن بیرون آید انار بزرگ شود و اگر اناری از ما برکنند
 دوانه آن بشهرند از آن وحشت هم چندان بود اگر آن تیزی که بر سر کل انار است
 بشهرند حفت بود و دوانه آن انار حفت بود و اگر طاق بود دوانه اش طاق بود
 و اندر طعم گردانیدن او جاره است اگر انگبین بپوشاند و درین انار ترش کنند
 شیرین کرد و اگر درین منغاک کنند و خون مردم و سرکین کا و علف
 انکو در آن منغاک کنند انار شیرین کرد و اگر خواهند مکی کرد و شاخ انار
 سرفه باید گرفت و در زیر منغاک تا بوقت بهار گردانا بوقت که بگرد و بیج بند
 انگاه بن آن شاخ باید تا سرد روز زیر باشد و بن زیر باشد انگاه چون بار و مکی باشد
 و اگر خاکستر حمام یا قوت کوفته هم بپایزند و اندرین انار انار کنند انار
 با برشته آرد و رنگ سرخ کرد اندک بگو بود خاصیت پوست و حنت انار اگر
 بگویند و بپوشاند و بخورد شکم را بند و اگر زیر بالتر باشد فی آرد و اگر پوست انار ترش
 خرد کنند و اندر کبابه بر خورند مالند نیز او را گردنباشد اگر به یک انار سرد اندام بشهرند

انار
 و انار
 مردم آید و
 اگر کسی
 گویند که اگر
 وحشت ما
 بی از انار
 بی اندر
 منغاک کنند
 مرد انگاه پاک
 اندرین منغاک
 با از انار
 آب انار
 گویند که اگر

حفت

فصل در انار که در حدیث از جویبار و میان عصا سوراخ کنند و موی شتر
و نخل و نخا بزندان و در آن گندم کهنه عصاره با خود و در و از وی شکو

بروم آید و اگر بر شکر بگذرد و در زم از وی در شود **در صفت** سفر صلابه
اگر کسی مرده اندرین درخت آبی انبار کنند اینها درخت کلان و بزرگ اند و پامان



کویند که اگر آبی
درخت پاکند

پی از ابرک

فی اندر و سجد پس

معا که کند تا میان

مرد و نگاه یک اثر

اندزین معا که کند

په از ابرک فی در زیر یک باشد و یک بر سر آن کنند تا سوار شود و بعد از آن هر که با نرود و

آب بر زیر آن باشد تا یکسال آن آید مانند و سبب نیز همین توان در شت

و بعد که آبی در میان جویند و بر مانند و گویند آبی پس جانیکو از نیشاپور بهتر باشد

و گویند که اگر آن کو...
شود و اگر اناری از آن...
آن نیمی که در هر کل...
ق بود در آن اش طاق...
تا در دین انار شش...
دم و سرین کا و ع...
خواهند کسی که در ش...
تا الوقت که بگردن...
شد نگاه چون بار و کسی...
انار انار کنند انار...
بوست درخت انار که...
آرد و اگر پوست انار...
نار و اندام شکر...

پنج یا شش آبی که نیکوتر است و در وقت بیدار و باقی رکن چنانچه اول کل برین آبی می پزند
 همه را بر و عن زید چوب کند لکن چای شش که نیکوتر و بی عیب تر بود و کاند که برند
 تا بغایت برسد لکن با از از و حنت باز کنند و بپزند و یکی از آن با پانصد گرم کهنک کنند
 خاصیت لایطع سفر صلابه و خشکست معده و جگر و دل را سو و و از و اگر پیش از طعام بخورند
 طبع را سخت کرده اند و شنگه نشانند و ابو علی در کتاب آورده است که مرکه ای بجاید و طلعتش
 پسندار و در هر چند شراب بخورد و درست شود و پادشیرین با از و در و صلا که در آن اگر در
 با از و صلا کنند با در پیشتر آورد و نیکوتر بود و خوردن آبی چنان آید خورد از بی آن نشسته بر و دره باید
 تا دفع مصرت باشد **در صفت امرود** امرود از چند جنس است یکی را نام حسینی است و دیگری

کلانی مرو صلا نیکو بریزد
 و سر و حنت که در آن
 و صلا کند بعد بر و
 و اگر از از و حنت زر
 و صلا کنند امرود شیرین را
 و نیکوتر جنس حسینی



دل و جگر را آب دهد و خشک کند و در سردی است اما امروزه کلای بعضی گویند
 گرم و تر است و بعضی گویند سرد است بوی سرد و در روی و سینه گرم کند
 و آب ناخن بر آید و چون بسیار خوردند معده سخت کند و اندر ولجی با و انگیز
 و افراط او قویج مار آورد و برک او جراحات را نیک بود چون بگویند و پرونده نافع باشد
 خوردن امروزه چون امروزه زنجبیل رود و از بی آن خوردن نافع باشد شفا
 بسوس جو اندر کنند و بر باد و تباه نشود یکی شفا لویا بسوس خنک در سبب کفیم که سوز



کند و شفا لوی را نجا
 نهند بر سر جم بند
 مد که ماند و سبویا گوید
 هر که خواهد که مغز شفا لوی
 شیرین اندک با و ام و مغز
 بیرون باید آورد و مغز

شفا لوی در میان مرد و باید نهاد و باید کشت چون بر آید بر سر بر هم باید سجد بکند اندر باید رفت
 تا همه گی شود و آنکه چون بر آید مغز شفا لوی شیرین باشد و اگر نرود شفا لوی کل سیرج کار بند خوشی

داول کل بر کالی
 بزرگ و کاند که
 با باغ درم
 و اگر پیش از طعام خوردند
 که مر که با کاید و طلش
 و صفت که در آن
 آن بستره بر درده باید
 سینه است و در
 و صفت که در آن
 که در آن
 و صفت که در آن
 که در آن
 و صفت که در آن
 که در آن

اید طبیع شفقا لوسه دور است خشکی نیش و جگر و معده را ساکن کند و من سیمان
 متبعمای بلغم آرد اگر برک او کوبیده و بر جایگاه هر نسیه در این گرم بود همه بنمود و اگر
 کوبیده و آتش بر دست کس که چیزی بر دست او گنده باشد تا مدت نزدیک بر دست
 خاکه بود و اگر در خانه برک او دو و کند ما بر ببرد و اگر برک او کوبیده و با آب یکسخت
 بر خود مالند نیکو کرد و موسی برود و آبک تاثیر آن زیان نکند و اگر برک او در میان خانه
 نهند مورچه تباها کند اگر برک او سوخته و خشک کرده کسر و درم بخورد و هر گرم که در درم
 میزد و پخته چوب اگر چوب اسواک کنند بن دندان سحت کند و گرم بن دندان
 و کشد و بوی دمان خشک کند مغزوانه اگر مغزوانه او سوزاند و در میان سرمه بسیار
 و در چشم کشند حرارت در برود و سرمه نیکوتر نماید و اگر بر شیش کشند ریم برود کند
 و شفقا لو کتر باید خوردن که معده سست کند و اگر از پی آن باره مصر غرغره کشند بسیار
 علمها را سود و وار و صلح اگر شفقا لو در سینه وصل کند شفقا لو بپزند آب و اگر در روز
 وصل کند سخت شیرین آید و نیکو خورد و دانه باشد زرد الو چون شیرین بود
 طب شفقا لو صفا ایتنا ندو چون سخت شیرین اندک مایه گرم دارد و معده را ساکن کند
 و اگر هیچ تو حبت بر زرد الو کجا و نندوده و نرم سخون بنا و در هیچ کنی سندن بوقت آب بر خود کشند

یک سال که بر سر که از آن بخورد شکمش بر آید و صفا آورد و اگر گرفت بگری
 بگذارد و از آب بر آلوده و بیاید و اندر نیچ را بر آید کردن چیره همت اگر خواهند
 است زرد و الو شترین و منگای آید زین و حمت بیاید کند آن و هر سال چهار بار یک آید زان
 کردن هر بار مقدار یکم شترین کرده و همچنین اگر سر کین خوک در آن کند خاصیت است معز است
 اگر معز او بگیرند و با خراب بود و آرد سرشته با نمزد و بسک دهند تا بخورد و ببرد و اگر معز است



معز او بصلابه
 بساید تا روغن
 بیرون آید
 کسی را که جنبه دور
 گوش افتاده بود
 گوش بر آن نهد چون
 بوی آن جنبه رسد
 بیرون آید اگر برگ

اورا بخا میزد و بدان تیز کند خوردن چون زرد و آلوده خوردند از بی او کجین

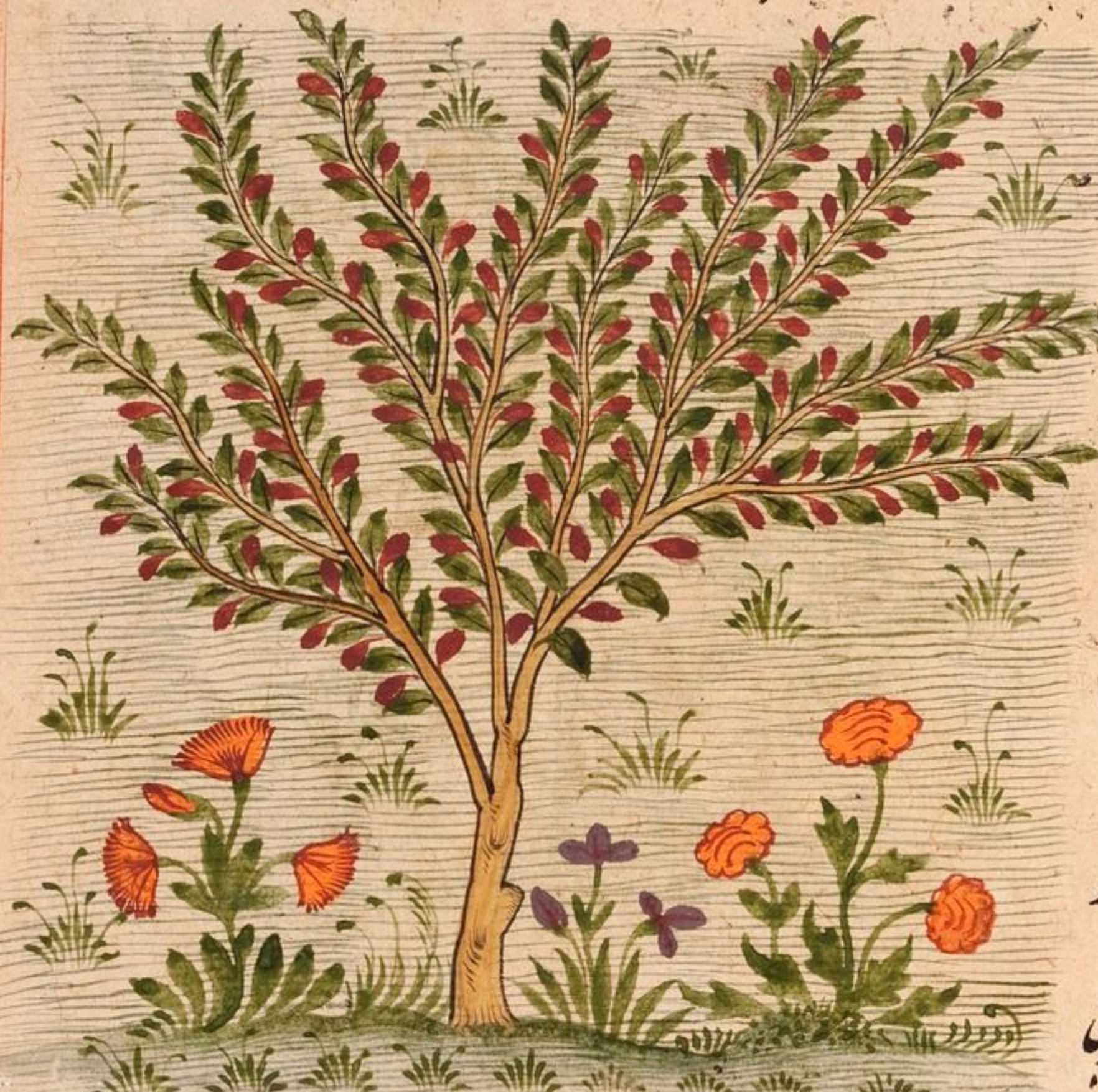
باید خوردن
 اگر انجیر بار کم آورد و در میوه بیست و شش انجیر مرند
 از شاخ پیا و نیز منقش کند و بسیار آورد و اگر کسی سن از شاخ انجیر ما و نیز در نگاه
 وارد و اگر وی نوبه رون بود و یوانه بود بر شاخ او انجیر درستی بند و نرم کرد و در ام و نیک
 شود اگر سر کا و بیج انجیر و و بند و در و رسد و اندر و خاصیت است طبع انجیر گرم و تر است کرده
 سو و وار و آب پشت بفراید اما چون با و اطوار خوردند همینه آوردن سنگی و زهره از این مردم



بهر خوردن انجیر بسیار
 تن قوی کند و معده را
 بر دو اگر کسی را اسهال
 باشد انجیر در سر که اعراض
 و بعد از سه روز خورد
 سو و دار و دم که ماس که

انجیر کجوشاند و آبش خورد و سر نه را بر دوازده بشاید و کرده قوی کند و شهنوت بفراید اگر انجیر بار در
 زرد و الو با میزد و بعد از سه روز خوردند با و در پیر دو روز از نو بشکند و اگر کجوشاند و آبش بر شقیقه
 بماند و در سر که از سردی بود بر و اگر بگویند و بر هلو حبس طلا کند سپهر را از جای بر دو اگر با سر که کجوشاند

در زمان که در روز و در شب در آنجا که میسازند و اگر آنجا از جای
 بجای برند تباه شود و در سبوی باید گرفت و سه آنجا در آنجا بجای
 و آنجا که در روز و در شب در آنجا که میسازند و اگر آنجا از جای
 کرده باید خوردن تا دفع مضرت باشد و مضرت کند
 و بر دست باشد و دست رنگ کرده باشد دست را بپوشد یا با آب تو سفید شود رنگ کرد



و مانند گردانیدن
 آنجا به سب
 اگر خواست که تو و
 سفید سیاه شود
 معالجات اندر زرد
 سیاه کند و مضرت دور
 غریبان بود سیاه درین

اندرخت انبار باید کرد و دیگر سال بود سیاه بار آورد و اگر تخم بود سفید درین سیاه تو و سرد و سرد است
 و تو سیاه مضرت باشد و اگر تو و آنجا شیرین است کرم و تر است سینه را نرم کند و اشتها آورد و اگر با سیاه

خاق و در و کلور اسود و ...
 شاند و اوطان بیسه آورد و ...
 جوز اگر خواهند که بارش بر آورد و نومه باشد مغز جوز را درست باید بیرون کرد و ایگانه بکارند
 و از مورچه نگاه دارند تا ماه نکند و چون بکند که سالی دیگر خوب است کنند چون هر چه خورد
 اشکن باشد و بسیار بار آورد نرم کرد و این جوز را چاره است که مغاک باید بکنند و این



درین درخت جوز خردی
 بجزه ارمنی و سکر کین
 کبوتر درین درخت جوز
 باید ریخت در سالی چهار
 تا جوز نرم کرد و خوردن جوز
 افلاطون گوید که جوز تر باک

باک باید خورد و چون خشک خورد از بی آن آب کامه باید خوردن و ایند جوز خاصیت است
 مغز جوز را صفت کنند زمرهای کشنده را و افلاطون گوید که چون جوز خورد باشد مانند خودی بازرگانه
 و خوردن و با شکر سفید انداختن و خوردن است و این را دارم که اورا در چشم نماند تا سال دیگر و طبع

جو در آن است بسیار است و شست و در بد و جو خشک کرم
 و خشک است صغیر او در دویان کشاند و سرفه آورد و در کرا کران کفد اما دندان گذرا
 نیز کند و بخار را بد نافع رسانند
 با و ام تقراط گوید اگر با و ام تلخ با خربزنی سیاه
 اندازد کفد و سگ را و سندا بخور و پود و اگر بخورد همه دوی و سندا همین فعلت کند

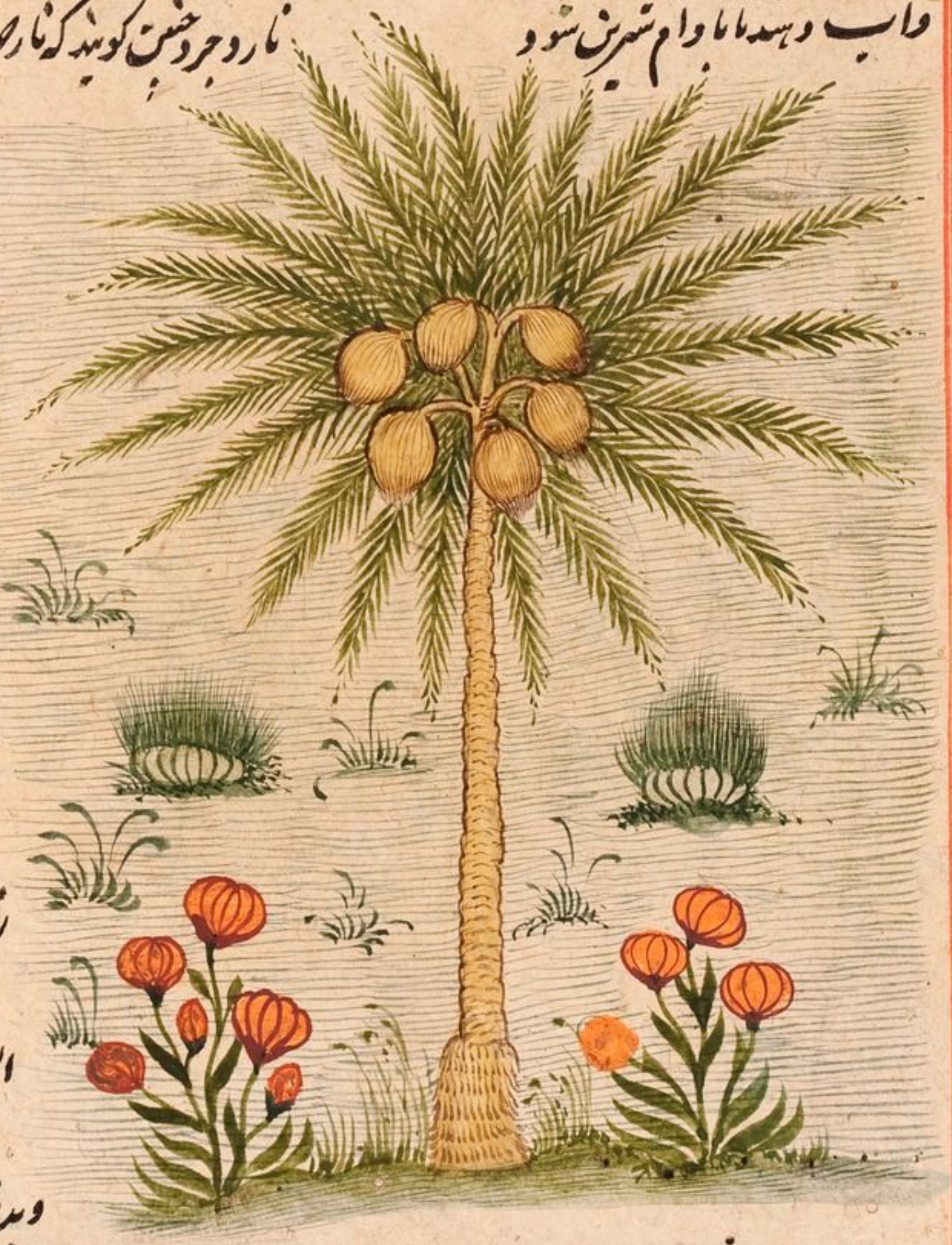


و اگر مغز با و ام تلخ
 با گوگرد و کوبند و بخورد
 سگ و سندا هوش
 شود چون سوزن در
 بن دندان سگ
 فرو برد با هوش آید
 و اگر مغز با و ام تلخ بسیارند و با
 روغن

زید میزند و با آن روغن کفد و بخورد سگ آن سگ از پی آن سبب آید اگر چه سگی وحشی باشد و حکما
 با و ام کوهر بسیار خاصیت کفد اندازان جمله روغن او بسیار و در دویان نافع بود و با و ام کفد
 و با و ام شیرین را طبیعت سرد و تر است و بعضی گفته اند معتدل است و با و ام معتدل است و پری سندا از کرم

رود نارا و دانه را نیک بجوشانند و باغ را برود و اگر با شکر خورد آب بسیار سرد کند و
 رنگ روی نیکو گرداند اما مضرت است که سینه را نماند و با او انکه زد و اگر پی بو بریان کرده بخورند
 سینه را شد و اگر سینه مثقال مغز بادام بکشد و بکوبند و یکدم زعفران بماند با میزند و در دست سرد و در سینه کشند
 و یک سینه بخورد بدن را فرسوده خشکی و باغ را برود و اگر روغن بادام اندر سر کاه و دیوانه کشند نرم کرد
 و رام شود اندر شیرین کردن بادام چاره نیست که بن بادام تلخ با کاه و نذ و سر کین خاک با کله آن کشند
 و آب دهند تا بادام شیرین شود

نارد و جود حسن کوبند که نار بود و درخت در سینه
 و بار او مانند سر او
 و طبع او گرم و خشک است
 و اگر کسر نار بود بسیار
 خورد که سرد کند و در
 و ریش و مثانه و کرده را
 زبان دارد اما چسبند
 است که شهوت را بچسباند
 و بیزایوت دهد و روغن نار کبر



در موهو چو درخت گردانند و پیر سینه کرد و در کج او در کجائش اندر چراغ سینه بجای

مفروز و خوب اگر چپ پنج نار حباب و آتش سینه با پوست او ز پوست شود

سنگ گرم و خشک است خاصیت او آنست در روشت که از تری بود و سود دارد



و سوده کشاید

و آب است

و سینه و جگر را

از بلغم غلط

پاک کند

و کرده و شانه را

سود دارد و پوست

مردی پستراید

اما مضر است او آنست که صفرا و خون را بر آب کب سزد و دفع مضر است او

بهشت میوه کند بعضی گویند سنگ با دمای سرد و سود دارد

اگر در سبزه دار بسوزانند و خاک کثیر است
ببیند بجاها بر آکنند



که در آن کرم
باشد
کرم را بکشد
و اگر شیر
او بپسوزند
و در شراب کینند

و بخورد کسی در سبزه پوش کرد
طرف طبع وی کرم و خشک و سرد و از وی چیزی آید



مانند عسل
قطره قطره از
ساخت او بر آید
و طبع آن کرم و ترا
معه را قوی کند

و اگر سرخ بسیار خورده باشد از آن بخورند به هم کفایت اگر کرب او بر ما من نهند سو و اردو
 و اگر آب او بر لبه زمین سو و اردو و اگر هیچ او زودندان مانند در زمین باشد خوب اگر چو
 او را بسوزانند و انداز آب افکند تا سرد شود پس از آب که مان سرد کرده باشند و بخورد کسی دهند
 اکسیر انیم هلاک بود و جماع نتواند کرد و اگر کسی طشت نکونسا کند و زیر طشت آتش از چوب
 که بکشد تا به دو بر طشت نشیند پس شود و آن آب با سکی صوف هم خندان کسی را دهند
 که در زول باشد سو و اردو
 فی ابتازی قصب گویند و اگر جای دو کنند



و اگر جای دو کنند
 مار بگریزد
 و مار البته بوی
 وی تواند
 که چهار سرد
 و گویند خرگوش

چون همپا ر شود برک قصب بخورد بهتر شود و اگر ماران نقصب ضربت زیند

مست شود چنانکه نتواند حشمتی اگر یک مرتب برسد و مست شود

کرمی است که با رنگه و بکوبند باز چنانکه کرم و کیمز

آدمی ز برج کشند

ناسور را سود دارد

اگر برگ او را

بپوشانند

و ششم

هش از بریدن

اقاقیا

آن آب



بر سر و آن زمین کشت بزنند کرم از آن کشت برود

و اگر بی ششم حطاب بکنند هم رو اید و اما حسن نیز و تر بود

و اگر برگ او در خانه دود کنند خفاش بگریزد و اگر بکنند

بیشتر در قاره هند است و اوام پیر و شاخ اگر شاخ او در
کنند مار و خنثرات بگریزند
گویند و درختی مبارک است پنج پیرانه بنند که راست



برآمده باشد
بکب همه
کج باشد
و طبع او
گرم و خشک
بود و بجای
غله بکار دارند

سپری کنند و اگر در میان شراب بنهند خوردند
ستی باز دارد و اگر بنجد را بسایند و بکس دهند که اسهل
دارد و اسهال را باز دارد و صفت حل غوزه طبع حل غوزه

کرم و تراست در دشت و در کوچه و در روستا و در جنگل که
 از سردی بود و سود دارد و شهوت را بفرماید و کرده را قوت دهد
 جالینوس گوید که طبع فندق گرم است

و قبول در

سرد است

از ان و لیل

کویند سرد است

که دیر کوارد

اما خاصیت

او اینست

که اگر کسی



فندق بسیار حوزد شهوت بسیار تواند کردن و قوت

مردی را بفرماید و اگر شاخ او بر کزیده شود و در رویشانند

دکونند

و گویند که اگر کسی فندقی را در دهنش اندازد و از او بگریزد
 روغن فندقی را بسوزانند و بار روغن خودش با پیازند
 و بر موی مالند موی را دراز کنند و اگر کودک
 از ناورد و آید و چشم کودک اسفرا باشد هفت صباح روغن فندقی
 در چشم وی کشند سیاه کند

سند چیلانی سازی غناب گویند و طبع او



سرد و خشک است

خون را کین

دهد و بر و سینه را

زخم کند

و طسره

و سرفه که از خون

که از خون بود

ز انکه کند چون در میان شراب بخورد سستی باز دارد و بعضی
حکما گفته اند که جنسی است ازین که طبع آن تر است و چون
با اراط خورد طبع نرم کند و چون در دست کتیرند و دست میمانند

خوشت کین کند ترنج حکیمان گفته اند که پوست ترنج

کرم خشک است

و گوشت ترنج

کرم در آن است

و ترشی او سرد است

و خشک است

و دانه ترنج سرد

و تر است خاصیت آنست اگر پوست ترنج بکپسند و خشک

کنند و بسایند و سوزانند و ز را و هستد نوزاییده که سرفه دارد

سود دارد و گویند که پوست ترنج دل و معده را قوت دهد اگر از آن

مراکنند



مرباکنند نمزبانند خاصیت ترشی او اگر زنگی کجا به سنب درسد تری
 بشوند پاک شود و اگر مر و ارید ترش ترنج اندر نهد حالت شود مغزوانه
 ترنج زمر کشنده را بر دوسود و ارد **صفت ترنج** قهراط کوبید که بو
 نارنج کرم و خشک است و ترشی او سرد و خشک است و دانه او



زمر است
 خاصیت او
 الفت که صفرا
 مبتدا ما مضرت
 او انست که
 آب شش را
 کم کند و ترش او

زنگ های سیاه را بر و خاصیت پوست اگر پوست نارنج
 باروغن بچوشانند و در موی مالند موی دراز کند و ویر سهند شود

صفت لیمو لیمو سرد و کوبیده که طبع لیمو سرد و خشک است و کوشش
 گرم و تر است و تخم او گرم و خشک است **فخاصیت** او آنست که دل را
 قویست و بد و حقان گرم را ساکن کند و قوی و صفت را باز دارد و خون را تسکین کند
 و در رسکه از خون و صفرا بود سود دارد و در دماغ را خشک کند و سستی باز دارد

و تخم لیمو با زهر جالوت را
 کوبیده که آب لیمو
 زهر افروز باز دارد و



مورد

ارسطا لیس کوبیده

که طبع مورد گرم است **در صفت مورد**



اگر کسی از شاخ مورد
 حلقه کند مانند انگشتر
 در انگشت کند سر ما باز دارد

و اگر آب مورد تر بکشد و در شراب کند و بخورد کسی دهند سخت سود و چون در
 در پیرمپار کرد و اگر برگ مورد با مردار سنگ و ضد ک بکوبند و هم بنامیزد و نعل را بدان
 بپوشند بوی را ببرد و اگر روغن وانه مورد را در موی مالند موی سیاه و جعد را روشن کند و اگر آب
 مورد با برگ چند ریزند و سردان بشویند موی را دراز کند و بسوسه سر را ببرد و در موی روغن وانه
 مورد و پندام مالیدن را نرم کند و اگر تخم مورد بکوبند و با سفید تخم مرغ بر کوفتی طلا کنند کوفت را ببرد
 و اگر مصدق مورد و پو شاند و بر مقعد طلا کنند که بیرون آید سو دارد و اگر وانه مورد و پو شاند و آبش بخورند
 سر را ببرد و چون شکم باز دارد و تقراط گوید که مرکه وانه مورد و بریان کند و هر روز مقدار بخورد و خورد که
 معده آید باز دارد و اسهال ببرد **وصفت کل** کل جالبیوس گوید که طبیعت کل سرد و خشک است



و اندر وقت های
 مختلف چون شبنم
 و نخی و قبض بدین سبب
 گفته اند که سرد است
 مرکه مر یا بد او در
 آب گرم برین کل کنند

مکن باشد که سرسبز و بارشکند و غنچه گلش از شکفتن در میان بیفتی نهند و مرد و سر آن فی را در کل
 گیرند و بنا کنند تا آنگاه که خواهد از فی برون آرند و آب گرم بدان کل نهند تا بکفایت و ساعت بهمونی
 کل تازه و اگر کل سبز را بگیرند و در دو کسند سفید کرد و در اگر تخمین با همک دو کسند همین معنی کند
 اگر خواهد که کل را وصل کند شام کل بیاد هم کردن و میان او باید تکافت و اشام که وصل خواهد کرد
 در میان او باید نهاد و کعب باید رفت اما نصیحت کل است که خوردن و بویدن دل و معده را سود دارد
 و معای کرم را نام بود و جگر را پاک کند و آب کل موی را رو سفید کند و در سر که از همرا باشد شامک
 رک کل اگر بر کل را خشک کند و بسایند و در چشم کسند تا بنیاشود و اگر خواهد که بنیاشود بفرمانند
 تا جگر رسد و هم که کج پیش او و در کسند خاک و در ان بدماغ و چشم او رسد **وصف سرو** سرو محمد ذکریا گوید
 که طبع سرو نجابت کرم است بدان ولید که در رستان و سر ما و همچنان بنیاشد و سرو براید و کسی را که طبع

کرم باشد چون بوی سرو
 در دسر انگیز و برک او در گرمی
 و سروی مستلست و قافض است
 و اگر او را بسوزانند و خاکستر او را
 بسوزند و پیش ما شنند سو و در



و اگر آب برک او را در شراب بخورد کسر دهند و دست و پیر بیدار کرده و اگر برک سرد
دو خانه دو دو کنند ما ریزد و خاصیت جز سرد و اگر جز سرد در پس حد او غلظت و سستی و دو کسب
میرد **صفت صنوبر** تا سر چوب حکیم گوید که طبع صنوبر گرم و خشک است خاصیت او است که در رو حکرا

سود و او خاصیت صمغ صنوبر اگر زنا صمغ صنوبر باید و شامه کند و بویشتن بر در رو
لبهوت و جماع لذت دهد و خواجه ابو علی گوید که قطره آب از صنوبر صحت شود و طبع او گرم و
بدرجه سیوم خاصیت او است که سده را بکشاید و در شکم را سود دارد و اگر زنی قطره



قطره آن بویشتن
بر دارد اسهال
شود **صفت نرس**
قرا گوید که طبع

نرس معتدل است اما بیک گرمی دارد و خاصیت نرس است که دل و مفاصل



فونت دهد و چشم روشن
کند و اگر زنا آب نرس
بگرد و غنچه بدان بکشد و بویشتن

بر وارد و از وقت که در آن وقت شود پیشین بند و دیگر که پیشین بند و آب کس چون
 در چشم کشند شیب کوی بر زمین است همان که بر که اگر در وقت بجاست در آن حال که از
 از وجه شود و چشم بر در کس کافی است و بعد از آن بر زمان قاور نشود و گویند اگر وقت
 بجاست در کس نکند فرزند می که بگوید معتدل مزاج باشد و چون کس هنوز شکفته
 باشد در آب خوب بقم نشد چنانچه آن آب جوشیده باشد چون کس
 بشکند سرخ فام باشد و سخت نیکو بود خاصیت بر کس کوسند
 و آبش بر زبان طرا کند بشکی کشید **صفت سوسن** روحا گوید که سوسن



چند نوع است
 همه را طبع است
 گرم و خشک است
 و بیخ او معتدل است
 در گرمی و تری
 خاصیت او اینست

که بلغم را بکند و بلیکن و مع از زبان دارد و سرخ و سفید را سود و آرد و سوسن سفید

در وقت تابستان و سوسن استخوان کوبیده و زعفران و کبود
 برود و سوسن از همه گرم تر است و شکب و بزرگ کوبیده و در کوشش
 افکند که بر اثر و خاصیت پنج سوسن آواز صاف کند و سوسن ناله
 در شب نشانه و کرده را سود و ازو **صفت لاله** لاله که اگر اکلی شقایق کوبیده با سر و



کوبیده که پستان لاله
 چشم را روشن کند
 اگر با شکر بخورد
 صفا بر دو طبع را نرم

کند و تب سرد و سرفه را نیک بود و هر که او را در چشم بود و اما س لاله را با کلاب و بنفشه کوبیده
 طله کشند و رو اما س بنفشه و اگر لاله بر سر نهند و در سر برود و اگر آب او بر سر کشند موی را نیکو کند خاصه اگر بار و عن
 و بر سر کشند و سگم خداوند قویج از زبان دارد



صفت نفاع جالینوس کوبیده اگر
 نفاع و در مجلس نهند چنانکه بوی آن

مردم شیونند و در وقت که او با خود میبرد این فلفل کند این ماسویه گوید
ما روی پاره شود از بوی لقاغ **صفت** با سینه گرم و خشک است



با در آب کند
و رطوبت و باغ
صفا کند و روغن او
در و بند ما را

نیک است

و اگر برگ او بپزند و خشک کنند و بسیند و با شیر رگف طلا کنند کلف برود فاما محذو که با گوید صدمع
بلغمی را برود و لقوه و فاج را و عرق النساء و در و سر که از سر وی باشد سو و در و طبعش لطیف کشته است

صفت شاه پرم خوانند بقراط گوید اگر شاه پرم در مجلس پیش سخواران بنهند چون بوی آن بر ماغ این

خواب بر ایشان غلبه کند و زود
مست شوند و طبع او گرم و
و چون کلاب بر وی افتند



بوی آن خواب آورد و تشنه که کمزور
 در شقیقه بر چشم روشن کند و اگر بکوبند
 بر دود و رویش اندازد اگر آب شاهی بر خایه
 و آب او درین کسر مالند که او را این بر آید
 بکوبند با یک مثقال بخورد و خون شکم پاک
 زردش گرم شود اما اسهال کوبد طبع او گرم
 تیزی که در رویت منفرد او نیکو کند **صفت**
 مرزنگوش این ماست که کوبد مرزنگوش



گرم خشک است
 و لطیف نفی که
 اندر و معاشد
 زایب کند
 و تیرها و معاشد
 لطیف کند

روغن مرزنگوش در وی که زوی باشد سوودارد و اگر آب او بعد از حجامت بر پشت مالند آثار

نیش برود اما خواجه بوعلی گوید که امروز گمشدگان شکست و بگریست زرد و دروغش
 بگریزند و همه جا بمانند و آب بران زمینند و فرزند از آن استی بزرگست و هر
 و اگر در گویان لغوه در شرف و در دست که از رطوبت خرد بوی مزه گویان
 دروغش او و آب او سودمند بود و اسد اعلم **صفت بنفشه** از با سوس کوبید

بنفشه سرد و تر است

بویدن آن اندر

سر ساقه

سود دارد اگر



کوبید بنفشه تازه و بر سر بنید چون آب ناخشن کشد بوی بنفشه آید اما بوعلی گوید که اگر بنفشه بگریزند
 و بگریست و در کسند بنفشه شود و در و آبک هم این عمل کند بویدن آن خواب آورد
 و در و بنفشه مزه و طبع نرم کند و اسهال صفر کند چون بخورند و اگر طلد کنند اما سها و در
 سود دارد و بویدن او اگر در دستک باشد و دل را طاورد و تب گرم را سودمند بود **صفت از جو** کوبید

اگر اسهال از خون بویید

مرفصله که اندر دانه بود چون



و خواند ز چند نوزاد آن نوزاد استی باز دارد و بدستش نوزاد و گل او چون بگردد

خون صافی کند و چون برکت او بشوید سود و متغولی خاطر مرد و اسلام **صفت نسرين**

نسرين بقره اطعمه طبع است نسرين که در سنگ است و معروف ببوله بود آن نشود
سکین کند و صرع



بر در و رضا گوید
نسرين در کرمی
و سنگی است

ترها و مانع لطيف کند و صحرائی قوی تر است از سبزه **صفت نيلوفر** ارسطاليس گوید نيلوفر



بویدن او
مستی باز
باز دارد
و گل آن
بخورد خون صاف
شود و چون بگردد

دوروی مانند لسان انار برود خون بسیار بویید معده قوی کند و در
برود خواب بوسه آرد و
بی که خون آید باده کند خون باز گیرد

در وقت خیزی محرز که با کوی خیزی سرد تر است اگر خیزی بر معده جداوند

سرفه مانند سرفه سرد

و جنبه ری

و خون به به

و روغن زیت



با یکدیگر بامیزند و بر ناله دهند تا بر گیرد چون مرد پیش او شود سرگز استن شود و اگر بر ک خیزی

بر عورت طلا کند و مجامعت نماید با بر گیرد **صفت شنبلیله** ما سر جو به گوید طبع شنبلیله معتدل است

اما

نرم کند

و در و ما سرد

و دماغ را تر

و لطافت دهد



و انبساط آرد و بوییدن آن معده را سود دارد **در صفت خربزه** خربزه جالیوس حکیم گوید
 خربزه تابستان را گرم و تر است در روز دوم نیمه کبیر موافق بود و با همه طبعها سازد
 و هیچ علت نه انگیزد و الا چون باقی است را خوردند صفا انگیزد و از بی آن گامه و غیر
 با دوام باید خوردن و اگر زنجبیل بر درده خوردند سود کند و هر چه شیرین طبع او گرم تر



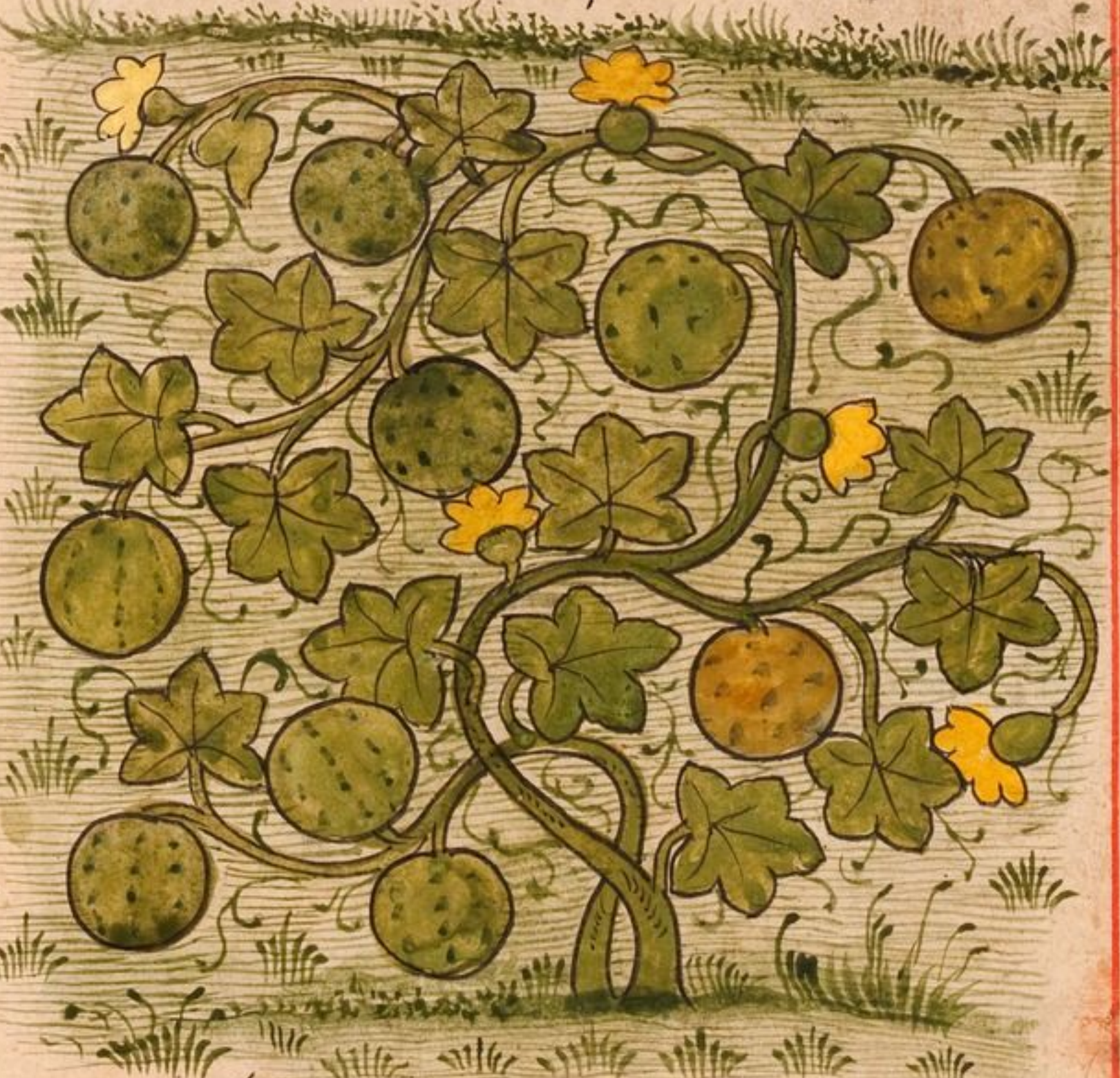
وجه نجه تر کوارنده
 در تنور افکند
 نان چون فطیر شود
 و اگر دیک افکند
 زود نجه شود
 و اگر تخم او

و بآب تر کنند و به تنور مالند بدان نور نگرمان نتوان نخت و اگر تخم او در شل آغازند
 و بعد از آن بکارند شیرین آید و اگر کودکی را تب گرم بگیرد و دو عدد خربزه یکی بر دست راست او بندد و یکی
 بر دست چپ و ساعت تب او است شود و خیار گرم اما رو خاکوید او را بر او کند و کلف از روی

بهی زایل کند و کف از روی
 طعام خوردن تا فاسد نگردد و در هیضه نپاوه
 منانه پاک کند بهتر است که در میان
 سد کرد و چون زهر باشد دفع مضرش

بسیکیمین بود که دو درم بخ او با شراب قوی آورد **در صفت خربزه**
 از مطبوخ گوید خربزه هندی که بپارسی خیار کند و گویند سرد و تر است و راول درجه دوم است

صضای و در می
 سو و وارو
 بز کام و تشنگی
 دتر که مبتلاند
 طبع محبت
 کند چون از



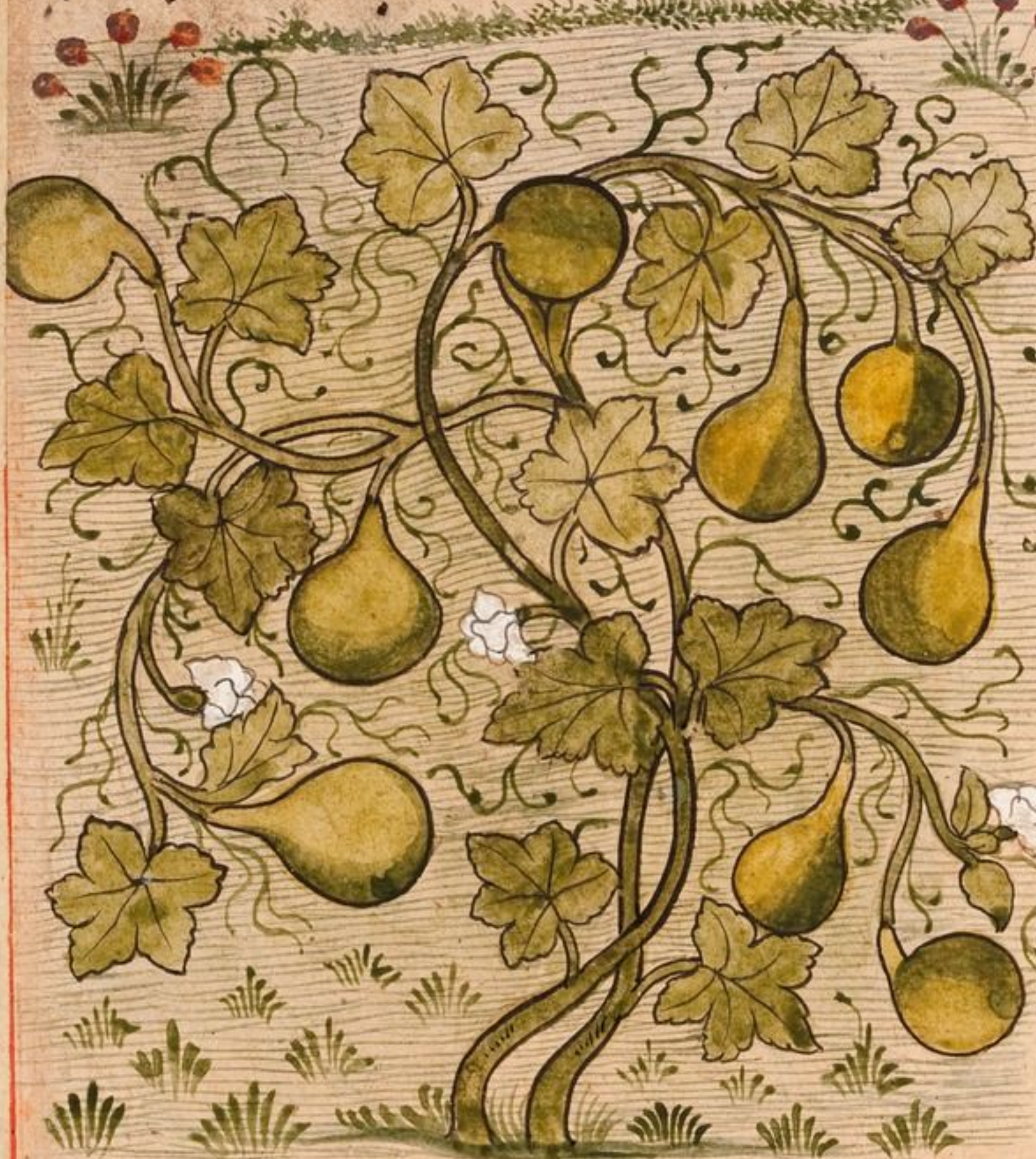
بی طعام خوردن معده بهالاید لغت سراط او گوید اب او با کجستن
 خوردن کرده و منانه پاک کند و اگر بسیار خوردن هیضه و ناگواریدن
 طعم مبدید آورد و دفع آن بشکر و قانیند کنند

صفت و خواص

در صفت کدو خواص آن تفریح چشم کویطبع کبد و سرد و بر آفت

ورده سرد زایل کند و تب کرم را برود و پیش میوه و بکریا کن کند و

آفت بکریا او بر اما کس کرم نهند سو دارد و اگر کرم کدو بود



و اگر تخم او باشد

بخورد قوت

مجامعت دهد

و اگر تخم او باشد

بخورد قوت

مجامعت دهد

و اگر تخم او سه روز

در روغن کشند کدو پدانه آید اگر پوست او در خانه دو و کشند مار کرم

و اگر پوست کدو کفن بسازند و باز عفران بر کلف نهند

در صفت بادانجان در سطل لیس کویطبع با و انجان بغایت کرم و خشک

و ولیب بران تلخی و سوزانیدن زنا
و گفته اند که آنچه شیرین و تازه بود

سرد و خشک است اما باید که بر غز
سند و بگردید خوش کند تا شویست

طعام بدید آورد و معده را قوی کند و سده و جگر کباب بد و صفا ساکن کنند

و اگر ما و اطوار خورند

سو و وار و در و

و شقیقه بدید

آور و باید که اورا

بازر کنند

و نمک بران



رینند و یک ساعت بگذارد پس پاک نشویند و با گوشت فربه فلج شک و سرکه و

سداب بریند که این جلد با زمر و سیت و نخته به از بریان کرده بود فاما ما سر جو به گوید

که سر که یکماه بپوشند با دانه جان بخورد هم باشد که دیوانه شود و مادام و سواس و سر

انگیز و با دانه جان شامی علت کمتر و از روگهی که با دانه جان خورد سلامت در برشته

خوردت

خوردن زرد که اشش علت بسوزد
 اگر با خنیا پیاز و در پای نهند همه درو
 و در جها که در پای بود را مالک کند
ر ب بیچی این عسبی گوید ترب کرم
 و خشک است و اگر بناشتا خورد بلغم سرد و معده را قوی کند و ناگوار را مالک است
 و خوردن آن آب است بفراید و سرفه بلغم سرد و اما ویر کوار است و کتده معده کند

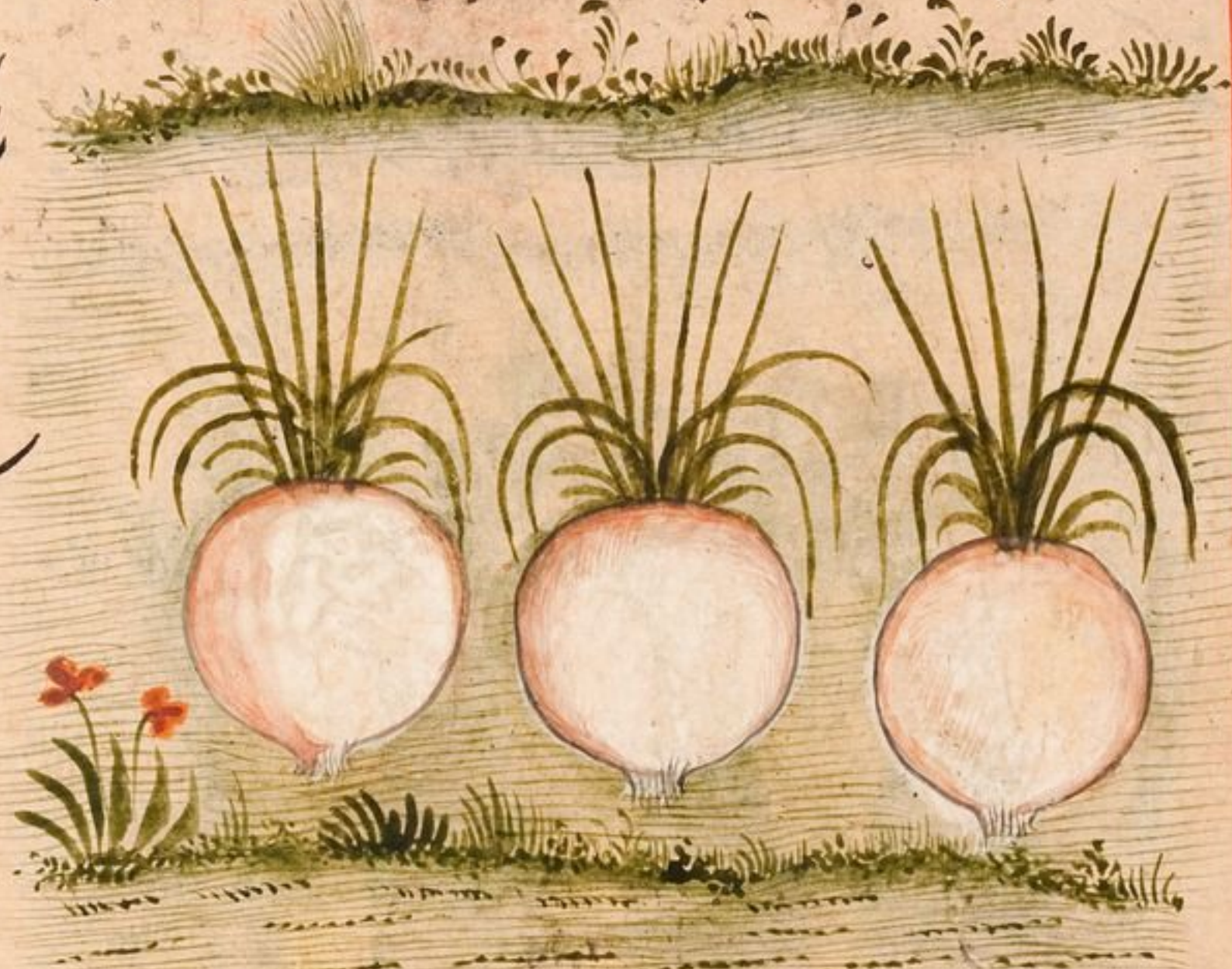


و اگر خشک کرده
 در خانه دو و کند
 کز دم بسریز
 و اگر ترب بکوبند
 و آب آن برهق

مالند بر و اگر یک قدح را آب ترب با یک استر اکلین در گما به بخورند
 قی آور و و اگر اشش و زکوش کنند در دو با و اسود دارد و اگر خشم
 ترب با سرکه مایزند و با شیر مردم برهق طلا کنند
 بر دو اگر خشم ترب زرد و دو و کند حمده جا مکنند

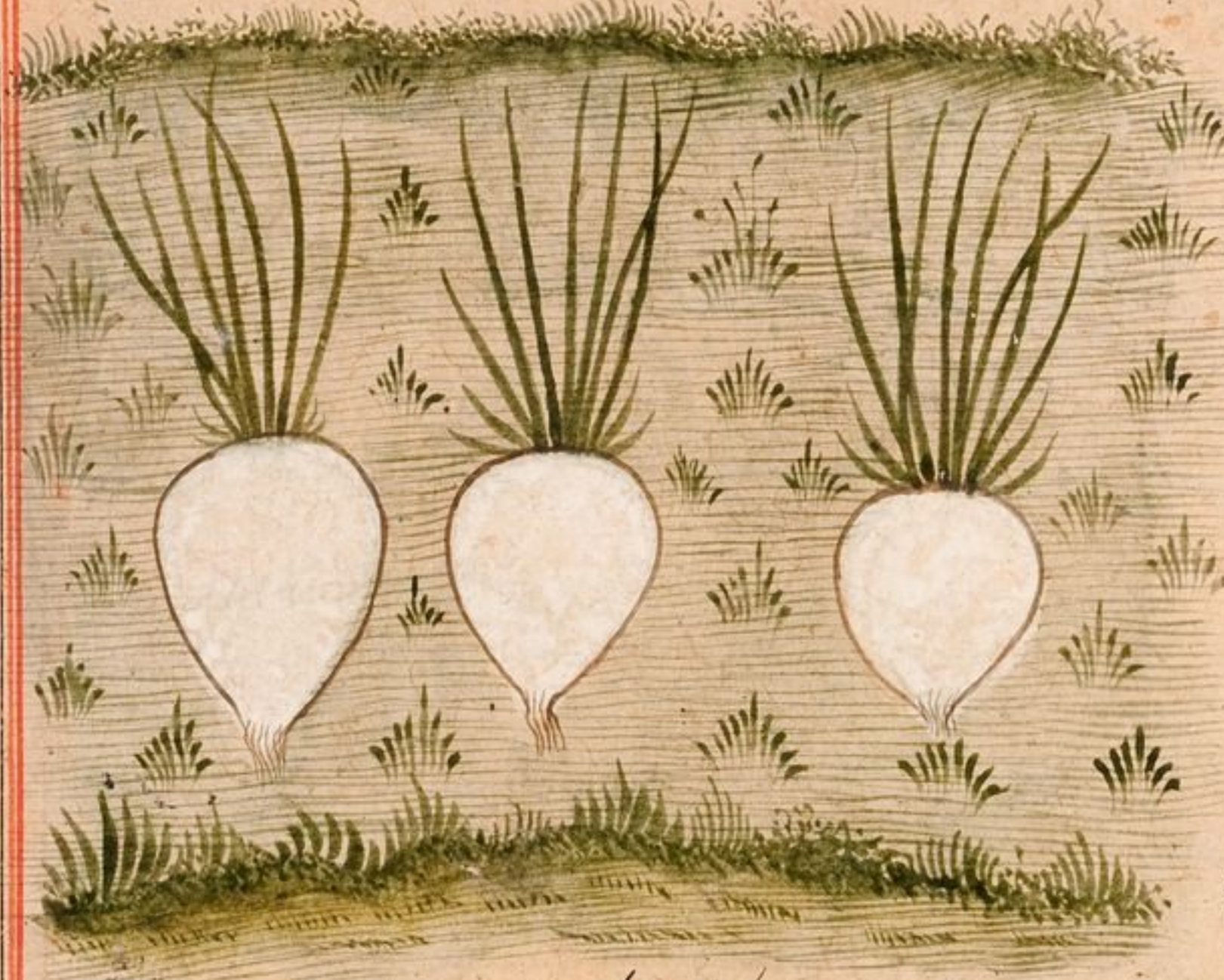
وماک کند در صفت **باز** باز و بنا کوید باز سرد و تر است و اگر یک باز
 در آب کندی از گردیدن باز است و اگر در خام بسیار خورد و در
 و نسیقه میندکد اگر باز بر اشس بریان کند و بکوبند و بر با سوز نهند بر دو خون

باز کرد و اگر باز خام
 خورد و بغم در معده
 کرد کند و باز خام
 بسیار خوردن
 چشم نارنگ کند



و چون در دهن کمرند سموم کار کند و اگر درین دندان مالند خون باز کسیند
 و عیب دندان برود و اگر باز بر اکیسه اندازند و با اشس گرم کنند اکیسه سخت شود
 و زرد شکسته نشود و اگر آب باز مانک سوخته طلا کنند موسی بر آورد و اگر آب
 او در چشم کشند شب کوری برود و اگر آب باز در سر که کند و بر خود مالند که برود و اگر تخم او
 بروغن کلک بریان کند و بخورد با و از جایه بر در اسطون کوید طبع باز خام گرم
 و خشک است و چون نخته کنند گرم و تر کرد و بوسه بوسه معام مفراید و معده را و عیب کند

و قوت دهد و شادان و از این رو رنگ و سی را سحر کرده اند و بلغم غلیظ را رفیق کند
 و بلغم را نرم دارد و در مکتب روم گردانند و منرا سها و مختلف بار دارد
 اما چون بسیار خوردند عفت را از این رو اند و آنب دمان بسیار کند و فع منفست
 آن بود که با سیر و سکر که هر دو در صفت **سیر** ارکان غائبس گوید طبیعت سیر گرم
 و خشک است اگر سیر در وقتی کارند که ماه در کاس باشد بوی آن نباشد اگر اراره



به سیر لایند سرور
 که بدان سیر گرم و
 ترک دو اگر با وانه
 مویز بکارند شیرین
 بود اگر بکوبند و بر کزوم

کنیده نهند و در و و اگر لفظه کجاست رسد سیر با نیک بکوبند و بدان سوزند و سرد
 اگر کسی را مار کنیده بود و دانه سیر بدو نیم کشند و بر زخم نهند و رویشاند و سیر از جمله تر پاک
 و اگر دانه سیر بر روغن بزرکوشاند و شافه کند خارش معتد بشاند و سیر نخته خوردن بوی
 دمان خوش کند و بلغم از معده پاک کند و لرزه دست و پا سرد و لقه را نیک بود

و لیکن صفر الکبیر دو و شصت و خاکیست از آن و تاریکی است هم آورد و اگر در آن افکند
 تا بخت شود و بخورد و بوی سرد و درون فایده دارد و اگر سیر با زرد و کوه سفید یک شانه و در
 گوش بچکانند که در نوپرد و اگر یک مشت سیر ناک کنند در روغن کاه و بچکانند پس کاند
 کمنه بسوزانند و خاکستر آن با سیر بکوبند مرهم سازند و بر زخم که ریش شده باشد بر افکند
 درست شود پوست سیر بر مبروع دو و کند سود دارد اگر پوست سیر بچکانند
 و باروغن زید بسازند و بر جای ریش طلا کنند موی براید و خوردن سیر بخت و دفع ضرر با مختلف
 کند **در صفت چند** بقر اط کوبید چون چند تخم کند تخم او با گشت میان و دیگر گشت
 که بدوی است بر باید گرفتن تا چند زرد باشد و طبع او سرد و تر است و اگر پنج از چهار ساعت



در شراب افکند
 ترش سردان
 شراب چون سرکه
 می اگر برند و سردان
 بشویند موی سخت کند
 و بن ابوقوی باز بندد و اگر بعد از باز چند بخورد موی باز برود و چنین بسیار خوردند بر و سینه نرم کند

بیکم قوی

لیکن قوی از زبان دارد و اگر آب سرد و اگر آب گرم او بار و غن کب بوشانند
 و طلا کنند موی بر آوز و و اگر کس ندر لبونند به موی را بعد کند
 و با اسحق کوبد طبع خفید گرم و خشک است و وزوی قوی مرکب است همچون قوت
 بوره لطیف کننده و سده کشنده و کلیات کشنده و نرم کند و اگر عصاره خفید را با
 کلنگ در بنی بچکانند لثوه رسو و وار و اگر در گوش بچکانند نمبر رسو و وار و اگر
 بیم گرم در گوش بچکانند و در گوش زانایب کند و اگر با سرکه و خردل اجال کند سده و حکم
 و سپر زکشا بدیح او معده را زبانی دارد و اگر بوشانند آب او طبع را نرم کند و جرم
 او طبع خشک کند و مضر است او است که سرکه و سبندان اجال کند **در صفت کس**
 که ز خواججه ابوعلی کوبد طبع گرم و نرم است چون نخته بخورند آواز بکشاید و سرفه بیرون



محمد و کربا کوبد
 اگر کس کس
 خوردن عادت کس
 عجب ندارم که از او
 کس کس باسد و باهمه تو کرد

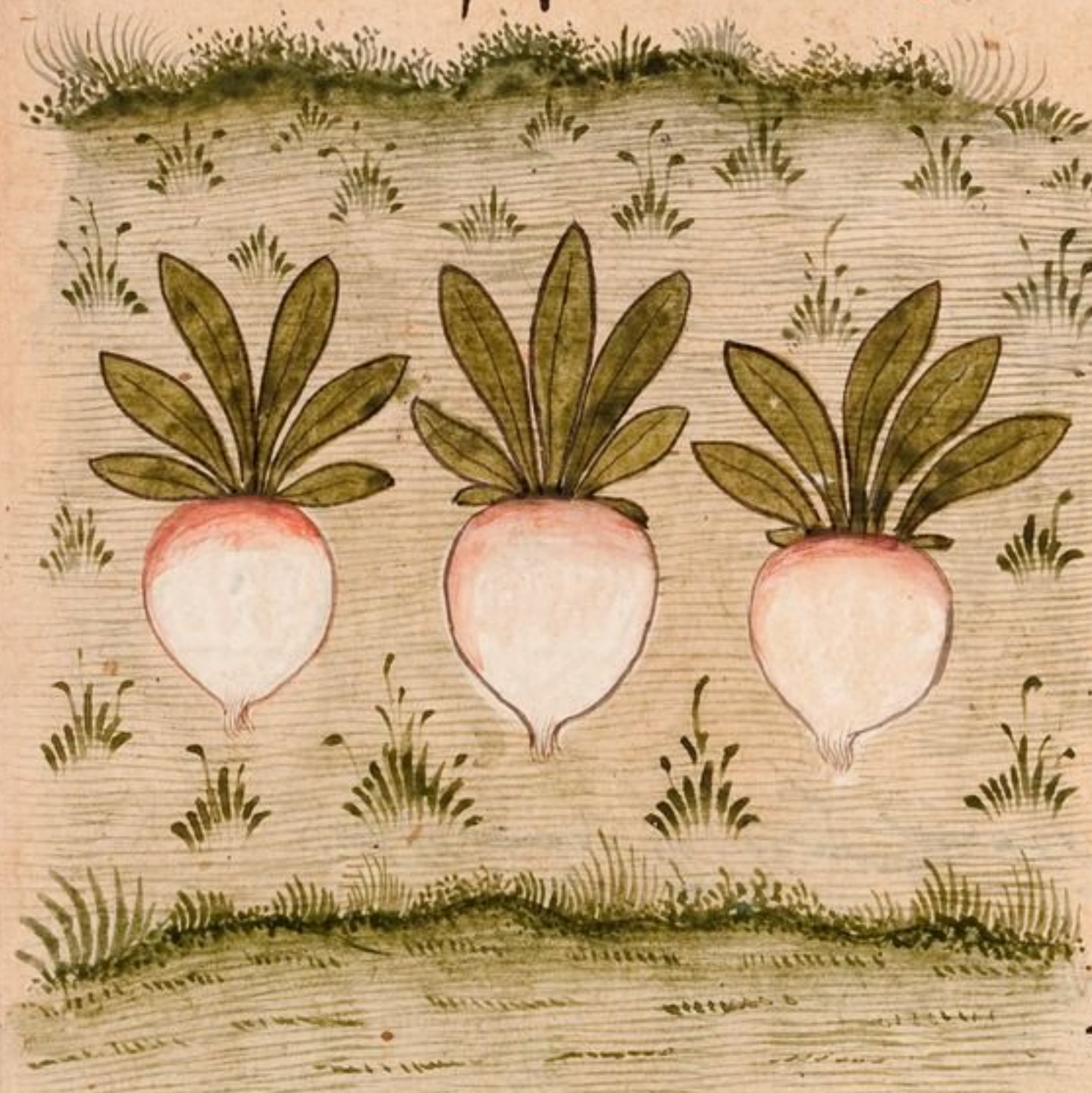
و اگر بچوشانند البش با آب گسین خورد شوش را قوت دهد و اگر در او مریزون کز سیری
 کند جایگان دستی قصبه برود و اگر تخم کز در زیر زنا دود کند بچهره که در باشد
 بنفکند و اگر دود تخم او بچوشانند و آب صاف کند و بخورد رنگش نماند پاک کند
 و اگر آب کز بر خود مالند خارش اندام برود و طبع نرم کند و بخورد او را رول کند
 و جمع گویند تخم او قوی تر است و مضرت او است که نیک نجه کند اگر زمین پاک
 بر کنند و جای دیگر در زیر خاک کنند چون بسیار ماند بریان و از روی سمارها خیزد
 و خون تولد کند **در صفت کزنب** جالینوس گوید که کزنب گرم و خشک و بیضه گویند



سر و خشک است
 و کزنب شک
 دیوانه سود دارد
 و در روی قوت
 بر اندن و نرم

کردست سده تا بکشد بد و اگر او را بخورد طبع گرم کند لیکن باد اندر شکم افکند
 و خواجهای اشقیه و سودانی آورد و اگر سینه حاره بریان کند و با کزنب بخورد زودست نکند و

وقتی کنند و اگر زمره با تخم او بسایند
 با کنند هرگز موی بر آن نیویسد و اگر بکوشند
 و آب او بریزند خوشش گشته ز دارد و تخم او قوی تر است و
 او است که معده را زبان دارد و چشم را خیره کند و فع آن بکوشند
 فربه صرب کنند **و صفت شلغم** سفراط گوید شلغم گرم و تر است غذا بسیار



و بدو منی را سفراید
 و چون بسرکه
 پرورده باشد
 اشتها، طعام
 باز آور و سرکه شلغم
 نیخته بناشتا بخورد

سینه نرم کند و سرفه برود و آواز نیک آید و اگر پای را سرما رسیده باشد
 شلغم نیخته در جلد و سو و وار و دروشنائی چشم را نیک بود و اگر آب
 برک او بر خود مالند گرم گیرد و اگر بر سر مالند سوسه برود و اگر تخم او بر پای بندد

در و سرون بران از نیک بود در صفت عقل
 از چای سوس کوی پر مجانی در غصه است
 که چون کرک بای بران نمیدارند و در صفت
 سود و وار و و ر و باه چون بهار شود و صفت
 نخ و روشد است و اول علم با لیب و اب

مضل پنجم مفاصل کندنا کنکسر
 کاهو سداب بادروج کرفس کاسنی
 کشنیزه فرخ سلیم نعناع اسفناج
 راسن بانخواه سپدان سماروج طرخون
 ریپاس سقتر صفت با و روج

در صفت با و روج از سطر کوی طبع با و روج گرم و خشک است بدرجه اول کند بوی و ما نزا

ز اباب کند
 خوردن او چشم را
 تاریک کند
 کشیدن
 و عصاره او در



چشم را قوت دهد خون آمدن از کله با زودار و شیر زیادت کند و او را بول کند
 و معده را ز زبان اما بقره با گویند اگر کسر با روح خورد و بزرگی گرمی در شکم وی افتد
 و اگر یک پرک خورد و در میان بان گرم بند بستی نزدیک آن گرم کرده و اگر آب او
 با سر کین کبوتر در کرما به بخورد و مانند کبریا برود و اگر آب او با خون آب در سلوی حساب
 طلا کنند با سر و سپرد و اگر آب او با زهره خرگوش در گوش کند بلبیدی از گوش برود و اگر یک استیر
 آب او جوشیده با هم حنظل آب اسبب راز را دهند حیض باز آید و اگر آب او
 با کافور در غیر حکا کند خون باز دارد و اگر برک او بدمان نجایند و در قضیب مانند برک شو و

در صفت کنده روح الناکو طبع کند تا گرم و خشکت و در وجه چهارم شهوت را



قوت دهد و او را
 بول کند و قضیب
 سخت دارد و اگر
 در شکاب بزند

صاحب یک نفس از رطوبت باشد سود دارد و از وجع ترش باز دارد و صاحب بوا سیر اسود بود

اما یکی گوید هر که کند نیم خام عوز و لوی و آن نافع نفس کند و دندان معیوب را زین
 و اگر تخم کند تا در سر که آنکند تر شیر سرد با او در بینی بکشد خون باز دارد
 و در طبع او خلاف کرده اند جمعی بر آنند که گرم و تر است مضرت او است که در سرد
 و گوشت بن دندان تباہ کند و خوابها شوریده نماید و چشم خیره کند و سانه را زبان دارد
 و دفع مضرت او است که باروغن سیره بریان کند **در صفت کبکیر** عیسی این ماسوره گوید که کبکیر
 گرم و خشک است و جمعی دیگر بر آنند که گرم و تر است و شیر نبرد و آب پشت زیاده کند

و طبع را نرم دارد و او را در
 بول کند اما مجذوب گوید
 اگر کبکیر بکشد و نخورد
 بد و اعانند و سه روز
 خشک کنند و بگویند



و در ضمیر کنند و با شیر و قانند بر و خن بخورد و آب پشت را قوت دهد و جمیع را آرزو کنند
 و اگر کبکیر با گوشت تنصقور همچون کنند و بخورند همین عمل کنند و اگر برک او در دست مالند

و ما بگرز و زخم کند و اگر آب بود در چشم کشند چشم سیاه شود و سر که زهره بر گوشتی
 و کبکیر با یکدیگر خوشبختند و بر قضیب مالند کبکیر سستی برود و قوی گرداند و اگر کسی در دم
 تخم کبکیر بخورد و چندان که خوب بر وی زخم بر نماند کرد و اگر تخم او با عاقه و قوره و کبکیر
 و باروغن زینق با پیزند و بر قضیب مالند و جمیع کنند زن لذتی عظیم باید و سر که سست
 هر شب یک مثقال تخم کبکیر با دوزخه تخم مرغ بخورد کرده قوی کند و شهوت بفرماید
 و اگر در کرمالند فاشش برود **در صفت کاهو** کوهیند طبع کاهو سرد و تر است
 خواب آورد و رویشاند و سرفه برود و کاهم و نزله راسود و وارد و در و گوش و در و چشم



که از گرمی بود
 سوو مند باشد
 اما چون بسیار
 خورد آب شست
 بیند و چشم تاریک کند
 اما معده را قوت کرد

و تب کرم برود و شکنجی شبانه و جگر قوی کند و اگر از قضیب خون آید با سرکه بخورد
 خون باز دارد و خوردن گاه به خون صغیر و اگر بر کب او در غلبه خوردن خوردن زود
 مست گردند و اگر موی خاک در کاه بود و در روز بر سر کس نهسد و بر سر او شود
 و اگر تخم او با کلاب در غنچه اندازند خون باز آید و اگر در زیر زمین کنند روز و بکر
 همه کرم کشته شود و در کاه او بهین عمل کنند اگر آب او با کاه خورد و غنچه کنند و خورد
در صفت سداب لغمان حکیم گوید طبع سداب گرم و خشک است و بکوار و با و با شکند

و بلغم سرد و لیکن آب شست بچشاند و هر که بسیار خورد خون سوخته انگیزد و شهوت سرد

و بر ک قضیب

ست کند

و اگر س ماگزیده

باشد بر ک سداب

بخورد و با بر ک تخم



و مغز کهن مرده بکجا بگویند و بخورد زمره ایشان کار نکند و جای نریاک کار کند و اگر کس درو

سعه بود یک شمع سداب بخاید و رو بنشانند و اگر یک سداب در روغن بچشانند
 و اندر خود مالند چنده اندر جامه سفید و اگر شمع سداب بعد از سیر خوردن بوی سیر سرد
 و اگر تخم او بخوردستی سرد و لقمه و با بوی صعب بماند و اگر تخم او با روغن زیت
 بریان کنند و با انگشتر بخون کنند و سر روز از آن بکند و درم بخورد لقمه و با دمای رشت
 بنشانند و اندرین باب بکار دارند نافع بود و اگر آب سداب اندر دهان کره کنند
 کره بر اصراع رسد و بانک کنند و اگر آب او با فلفل کوفته زرد بخوردستی بازوار و
 و از قول عطارد حاسب اب سداب زمره را اگر زود بخورند و زرد را که میض بسته
 باشد بکند درم آب سداب در بینی افکند در شقیقه سرد و اگر یک قده آب سداب
 بخورد و در وقت همدک شود میسر سیاه ما اب سداب بگویند و رو دندان گیرند
 در ساعت در رو نشانند و اگر اب سداب با سرکه بچشانند و در کوی بدان ترکند و بر بوی
 چپ هند باد سیر ز نشانند و در و پهلوی سرد و اگر کسی را نفوذ باشد خوره اندام
 در اندام باشد رینه را با آب ترکند و بروی نهند خوره را یک شایر یعنی
 دور کنند و اگر آب سداب با آب کشینز با هم بمانند و بچشانند

و در چشم کشند شب کوری سرد و نافع بود و اسلیم **در صفت گان** لقا و حکیم گوید
که کاسنی سرد و خشکست سده و جگر تپهای گرم را و بلب منطبق را و در وسینه را
و تب های عمده روزه نیکت و شنگ میند و سر علی که از اول و جگر و معده خیز و سود

دارد و اما س

و چون بسیار خوردند

خون صاف کنند

و جگر تازه وارد



و آب ز سره میند و چون بنان و سرکه خورد ز روی وی پرد و اگر کاسنی نایک خورد آب

از دهان باز و در و معده را قوی کند و اگر مرع می کشد و شکم او بگاست پاکند و بر میان کشند و بخورند

خون از شکم باز و در و تب پرد و اگر تخم گان در قیغ نیند افکنند و بخورند مست نشوند و اگر بکوبند و با کلاب

بر میند طلا کشند خواب خوش آرد **در صفت** کرفس محمد زکریا گوید که کرفس گرم و خشکست در درجه دوم

سده جگر بکشد بدو

و بادها بشکند و حصی فروارد



عام و کرم

تمام و نخبه معده را سود و وارد می کند تا بستاند کرفس خوردن با آن اگر گرم او را ببرد
 و مملکت شود و همچنین با شسته خورده باشند در آن روز زخم گرم او را مملکت کند
 و اگر در رستان خوردن بلغم سرد و معده قوی کند و بوی دهان را خوش کند و با او بشکند
 اما مصروع را زبان دارد و را البته نباید داد و اگر تخم او با نمک بخورند چون نمک خوردند
 مت شونند و اگر تخم او با انگشتر یا نمک و بر قضیب اندازند در مجامعت لذت بخشند
 و قضیب سخت کند و تخم او چون با شکر خوردند سرد باشد و بکرم قوی کند و اگر تخم او بخورند
 و این بخورند اما شکم و قولنج و تب چهارم را سود دارد و نافع بود و یک استر تخم او بگویند و با ^{انگشتر}
 همچون کنند و بخورند سرد در یک مشتانه سرد و طبع نرم کند و اگر آب کرفس با سرکه دروغن کل در کمانه
 مالند کرده بود و اگر آب کرفس نوشا و غرغره کنند او را گرفته بکشاید اما باید که در وقت باره که گیاه زهرناک
 بخورند که زهر بر دل و جگر سازد و هم هلاک باشد **وصف فرخ** ماسر جو به گوید طبع فرخ سرد و تر است آب تخم



او بکشد و بخورند
 طبع نرم کند و صفرا
 براند و حرارت جگر

و معده ساکن کند و اگر برک او در جامه افکند بوشب است منع کند و اسلام
 در صفت کشنده جابوس کوبید و طبع کشنده را جلاقت کرده اند و جمعی گویند
 که سرد تر است و جمعی بر اینند سرد و خشک است اما خواجه بوعلی گوید نه سرد و نه خشک است



خشک است که امید
 بگرمی وارد منفعت
 او است که
 بخار از معده و دماغ
 باز دارد و پنهان

گرم را نیک بود و اگر کشنده تر باشد بکنند وزن آب تن دهند
 بر ران بند ز او نشهند اسان بود اما چون فارغ شود و در حال بیدار
 که زبان دارد اگر زیر باین کسی نشد ویر سیدار شود و اگر از پس غنبد نخورد بوی نشند
 برود چون اندک خورد خون صاف کند و اگر بسیار خورد خون سوزاند و خط بر
 و شوت نقصان کند و اگر بر اما س نشد سکن باید و اگر یک شغال کشنده خشک

و یک مقدار

و بکمال سگر کسی دهند که در جامه خواب شاشدان علت از وی برود و در سخنان و در
 اندام برود و اگر کسی را می افتد یک گرم شیر و یک گرم گل اربنی بگویند و باب بخورد
 قی باز گیرد و آب شیر زهر است از غایت سردی و بخارهای گرم از سردی و معرناز و ارد
 و بوی ناخوش کند و اگر تخم او بر پاره منبه دو و کند بعد از آن که منبه شیر زن تر کرده باشند
 و بر چشم دروندند بعد از آنکه شیر در خزان در چشم دو شیده باشند شفا یابد
 و اگر آب او غرغره کند حنای را سود دارد و اگر تخم او بریان کرده بر روغن بخورند درد معده و خون
 رفتن شکم برود و جگر قوی کند و آب ما او برورها گرم سود دارد و بسیار خوردن خمر را چشم آورد و ضرر
 است که بنزد و بخورند **در صف سنبل** این جراحی کوبید سنبل گرم است بغم را سود دارد و اگر کسی



برک او در طاق
 افکند کماک از طاق
 بگریزد و اگر در خانه
 دو و کند همین عمل کند
 و بنمایست برب
 و خوب است

در صفت نعنای **نعناع** استطابیس گوید طبیعت نعنای گرم و خشک است در وقت



معدده را سرد گرم

و قوت دهد

فقواق که از

استلاب باشد

سود دارد و

در کزیدن سیاه

و یوانه را سود دارد و اگر اندک خوردند طعام بگوارد و قوت شهوت
 زیادت کند و اشتها طعام پدید آورد و شکم به بندد و فاما یعقوب گوید
 اگر اندک خوردند روشناسی چشم را زیادت کند و نعنای دشتی
 اگر بانان بسیار خوردند بلغم سرد و با و مانبت اند و اگر نعنای تازه خوردند
 گرم شکم بکشند و سردی کند و اگر در میانها بکشند و بوجه تباه کند و اگر خشک
 کشند و بگویند و بخورند قوت شهوت ببرد و اگر معده آرده درم آب او کسی باز خورد

دوساله

پوشانند و اگر آب نفع باشد که خوردن با بر دارد و اگر نفع
 باشد که خوردن با بر بپوشاند و در سردی را بر داما بوی او
 مغز خشک کند و بسیار لطیف تر از وشتی باشد **در صفت استقاج**
 بقراط گوید طبیعت استقاج سرد و تر است در سردی تشنگی بسیارند



و طبع نرم کند
 و اگر بکوبند
 و آبش بر سر
 خداوندی درو
 صفاوی کنند
 شود و درو

و اگر بر اما س گرم نهند همچون ساکن گرداند و اگر بر چشم سرج شده
 مرهم کنند شفا یابد و اگر در طعم خام خوردند بر و سینه نرم کنند
 و سردی را بر داما مغز استقاج که اندر معده تنگ فریاد کنند

در صفت راسن راسن عین مسوی کوی طبع راسن گرم و خشک است
 بلغم سرد و معده را قوی کند و طعام بکوارد و با دانه را خشک بود

و اگر زنی در زیر خود و او کند بچه مرده را بکشد و مر که بسیار خورد



از ناب و پاک کنند و فواق و بلغم سرد و اگر بچوشند

و آب آن با انگبین معجون کنند و هر روز یک مثقال بخورند

ر یک مثانه پاک کند و اگر زنی را حیض بسته باشد آب او

باز و عن جوز خوردن حیض یک شب **در صفت ماخواه** آنچه او را خاکوید

ماه گرم و خشک است در درجه سیوم اگر با شکر بگویند و بخورند
 معده قوی کند و طعام بکوارد و با دانه شکند و گرم اندر شکم و بلغم را
 برود و بوی دهن خوش کند و آب رغن از دانه باز دارد و سده را
 بکشد و کرده قوی کند و در یک از مثانه پاک کند و با و
 جام نبرد و در معده نشاند و با دانه می مخالفت شکند و شهوت



پیچر اید و
 کاس
 قوی کند
 دانه ها رو
 و کسی که آب
 تا حق بسیار

کند سو دارد و اگر یک استر تخم ناسخواه و یک استر تخم کزرو
 یک استر تخم سپث و یک استر تخم کزنس و یک درم عاقره و یک درم
 قنطاریع و جو جام که بکشد و بپزند و معجون کنند با سه چندان قابند و هر روز درم

نخوردن معده قوی کند و بادها را بشکند و گرم اندر کرم کشد و بلغم سرد و لوی
 دمان را خوشتر کند و آب رفتن از دمان یار دارد و یقراط حکیم گوید
 عجب دارم از آنس که در سال یک هفته ازین ترکیب هر روز
 سه درم بخورد که در آن سال او را هیچ رشک حاجت افتد و در غمش از
 هیچ علت نقصان آید و اگر ده کبوتر گوید دارد همه را شنود و تواند کرد
در صفت سپند سپند ارسطو گوید سپند گرم و خشک است چون از آبکار

دارند سودها را بکشاید و زما را اگر گرم کند و در یک از مثانه پاک کند



و اگر سپندان
 اندر سپند عصیر افکنند
 از جوشش با برآیند
 و همچنان کابند و اگر
 سپندان اندر

شیر اغازند و نخوردند تخمه پاک کند و اگر بکوبند و اندر هبن مالند هبن سرد و اگر
 در خانه دود کنند ما بگریزد و سر که سه روز یک شغال باروغ کل ریاز کند و بانان

و بانان کرم نخورد ریشی که در آن زون مفید بود و پیر و پاک کند وقت
 خشن چون نخورد و معده قوی کند و بوی دمان ناخوش کند و اسلام
در صفت سماروغ شیخ الرئیس گوید سماروغ از سه نوع است یکی دستی
 بود و دیگر زیر سر کین است و پیدا شود بیوم از خم نمند خیزد و آنک



مهرشت زمر است
 و اسفیدی بای
 زمر است و سماروغ
 که از سر کین خیزد
 چون نخوردن قوی کند
 و باد ما بشکند

اما اگر کرم در شکم افکند و آنکه از زیر خم نمند خیزد چون خشک شود مکررا یکدم
 از آن در نه بندد و بهند بقیه شود و پوست آن زمر است و سماروغ
 سرخ با زمره کا و بر قضیب مالند با هر که جماعت کند و دستی فراید لیکن فرزندان

نباشد و اگر پوست ان باز عفران بسایند قدری از این در شراب بورد

بهر کسی که در بند در حال مست شود و اند اعلم **در صفت طبر خون** طبر خون

عیسی این ماسویه گوید حکما در طبع طبر خون خلاف کرده اند بعضی گویند

سرد و خشک است

و بعضی گویند

گرم و خشک و طویله است

که داند بدان سبب

که در وی قوی سرد

کننده است که چون رطوبت غایت کرد اند سردی بعوض پدیدارد و از خفت آن

ماوه حرارت او رطوبت او معتدل است اگر سرداری ناخوش خورده باشد و

پس طبر خون بجای آن ناخوشی نچو برود و میدان و ما از ناخوش کند و در ما از ناخوش کند

و اگر کوفته یا خائیده بر کزوم گرفته مالند و رویشاند و اگر با بان خوردند معده قوی کنند

و سده را بکشاید و اگر طبر خون در روان گیرند سموم بکشاید و خون صافی کنند



و خون بسیار خوردن شهوت برود و کرده صیف کند و اگر درین دندان مالند
 درین ماز بندد و عیب دندان برود **در صفت ریپاس** ریپاس سیراط حکیم
 گوید ریپاس سرد و خشک است بهترین شیرازی است معده و زمره را قوی کند
 و اسهال صفرای را باز دارد و تشنگی نشاند و خون صافی کند خوردن آن جگر را سود دارد



آبله و سرفه را و درد سر برود

و سراب او اگر بکار دارند

قی باز دارد و تب را سود دارد

و لیکن چون بسیار خورد

شهوت برود و کرده

ضعیف کند و سیان آورد اما چون بکار دارند خون که اگر ستر قوی آید باز دارد

و اگر تخم وی بار و عن تازه بکوشاند و اندر خود مالند که برود و اگر مقدار سه درم

تخم او در شراب بخورند بجای شفقور کار کند و اگر بر یک او بگویند و آبش

در موی مالند بی هنگام سهند نشود

وصفت سفر **سفر جابون** کویط بیع سفر کرم و مشک است

بلغم را برود و مر علت که از سردی بود سود دارد و چون سر عار گرفته



خوردن آن کوا را
سود دارد
و معده قوی کند
و باوه شکند

و اگر یک سفر با هم خندان سپندان خوش بگویند و آب بر سر آن ریزند و با هم

بمانند و بعد از آن بیالانید و یک کفچه عسل در آن افکنند و کرم کشد هر که از آن غرغره کند

حلا بلغم برود و قوت بفرماید و اشتها بدیدار و و انداعلم با بصواب

کنند جو باقتا نخود عدس

برنج عیان کاکوس لوب

ماش

کنند با پرو

در صفت کندم ماسر جو که گوید طبع کندم در تری خشکی معتدل بود و دیگر نرم است
 و از آن نشتری که بریند و از انشا سینه خوانند و طبع آن سرد و کرانت اما اما کساها
 بسیار که از گرمی بود نکست و اگر کندم بجایند و برورم سخت نندرز و نرم کند و پوست
 کران تقویت است با و انکه رو و اگر کندم را بکوک و زرد پزند و جای بر کنند که مرغان از آن بخورند



بمیزند و اگر تخم پس
 بروغن پزند و کاغذ
 تازه در میان کندم
 بچند روز چنان
 شود که کاغذ صاف

و در میان جو بات هیچ دانه عدا و منده تر و ساز کار تر نیست مریدن ایشان را
 و بهترین کندم آن باشد که از افت سر سیده باشد و کندم می که باب چو شیده
 بود و بر کوارد و نفع کند و گرم در شکم بیدار آورد و حریره که از بسوس کندم کنند
 برو سینه و سرفه و ریش و شش را سود دارد و نشتر او به از جرم او باشد و است کندم گرم و
 خشک است معده تر را سود دارد و مان که از کندم سینه پزند و بر کوارد اما بدن را فریبند

و غذا بسیار و پنهان خشک را بزود هضم شوند آن خشک طبع را بنده و نان فطیر و ...
 باد آنکیز دور یک در کرده و نشانه پدید آورد و اسلام **در صفت چو** چو در و خاک گردید طبع چو
 سرد و تر است پوست او خشکی کند و جمعی بر آنند که طبع او سرد و خشک است و غذای او
 کمتر از غذای گندم است اما از معده بگذرد و قوت معده زیاده کند
 و چون پوست باز کند و سپید شترالی گردد و چون باز خورد خشکی نشاند

و برود سینه نرم کند
 و اگر مداوم بر جامه
 ریخته باشد
 بار و بویخته بشویند
 پاک شود و اگر چو



پوست کند ما سوسر سپید و باز خورد کم دراز از شکم پاک کند و جهند و چون آب بر او
 ریزند هم در زمان برود و اگر جو آب بچته خورد بدن را سرد و تر
 کند و نه تر و حضرت او انت که اسهال آورد و دفع ضرر شست

که بر تابه بریان کنند و اسام **در صفت** باقلا سفراط گوید و حکما
 و در طبیعت باقلا اخلاص کرده اند جمعی گویند سرد است و در خشکی و تری او
 همچون خلط است و جمعی بر آنند که گرم و خشک است و چون پزند گرم و نرم
 سهوت را قوت دهد و لیکن کفش زردار بد بود و چون بسیار خورند تب را
 بر دو اگر روغن جراح بگامه رسد تاب باقلا نچته نشوید پاک شود و اگر باقلا
 با بزرگ خرزهره و کبریت زرد پزند سران تب و کلنگ که از آن بخورند و بپزند و



باقلا خشک
 زبانی دار و پش از آن
 زبانی دار و که باقلا تر
 و باقلا پوست کنده
 که بار روغن با و ام پزند

مضرش کم از آن باشد که با پوست پزند و پوست گوشت او جمله زداینده است و اگر پوست
 باقلا چند نوبت بر جای طلک کنند موی بر آمدن باز دارد و روی او روشن کند و کلفت برود

و اگر با قیلاب پوست کرم بر روی او دوده و اسهال کس اسهال دارد و سرخه و سحر
 نیک بود و حضرت است که در سن کتب نزد دیگر کوارد و خواها این شوریده نماید و صد و نصد
 زبان در د باید خورد و چون مانند دست خورد زبان کمتر دارد **در صفت نخود**
 محمد و کربا گوید طبع نخود گرم و تر است آب شبت را سفید و جگر و دل را پاک کند و کرمی
 جگر بکشد بد و اگر زنی دشوار زاید بر روی بند و سود دارد و گفته اند که مار از نخود تر بگریزد

و اگر آب برگ او
 در سوراخ مار افکنند
 مار از آنجا بگریزد
 و امکان که بپرد
 و ریش در کرده
 و مثانه را زبان دارد



اما نخود سیاه منک کرده و مثانه بز و اید و پاک کند و حیض فرود آورد

و بختکرم

و بچه ارشک کم نفع کند **در صفت** عدس این ماسویه کوید طبیعت عدس سرد و
خشک است و جمهر را نهد که سرد تر است زگر بار و غن کا و بسز در کسوتی که از آن خورد
نهد اما خوردن آن صفرا و خون غلبه را ببرد و در وقت دهد اگر ماسیه که جو شده
خوردند تب صفراوی برود و او از کبشاید و سرفه بر د اگر پی سر که خوردند اما مضر است او است
که دل روشن کند و اشک چشم زیادت کند و روشنی چشم بر دو وقت شهنوت کم کند



و سودا را از زبان
دارد و اگر با سفناح
و سماق چند ریزند
مضر است او کمر بود
و عدس با پوست

نخچه طبع را نرم کند و پرو سینه را سودا دارد و اگر پوست بکنند و بپوشند
و آب خشکین ریزند چند نوبت چنین کنند بعد از آن خشک کنند
و با ترشی انار دایه با سماق خرمی سازند طبع را خشک و اسهال با زوار و

و آب آن غرغره کنند خاق اسود دارد **در صفت برنج** برنج رو حاکوید
 در طبع برنج خلاق است در گرمی فرومی اما در خشکی خلاق نیست اگر آب برنج بکشد
 مروارید زرد بر آن بشویند بگوگرد و عوزون آن تن را قوی کند و سورش معده را سود دارد
 و اگر با فراط بسیار خورد زوده را بیاید و قویج آورد و اگر بیشتر تازه بزند تن را قوی کند و اگر بر غن کاو



دزیره بزند
 شکم را براند و
 برنج و شیر که بارو
 و اینک خواب

بفراید صفت طیان اسحی گوید طبع او سرد و خشک عوزون آن باد را کمیزد و سودا غلبه کند اما



خون را تسکین کند و
 و آرد او
 بر دماغ تسکین
 سودا دارد و بر

همین عمل کند

پس خاک کند در صفت کاویس ارطالیس کو مدیج کاوریس سرد و خشک است



اما شیرین بریدتکم به بندو
کرمی خشکی را سوود دارد
ورنگ روی را نیکو کند
و اما اسحق گوید
طبیعت او پاکرم است

در وجه اول بول براند و بدین را شیر به کند و اگر بوی با جو شیریند و پاک شیر از آن
ما جو ریزد کم دراز و خوردار شکم پاک کند و اگر در رخ و خست ریزد خشک کرد و **صفت ماش**
ماش لقراط کو مدیج ماش معتدل است و جمعی بر آنند که سرد و خشک است و چهار سوود دارد



و خون را سکن کند
و اما کبیر سیاه انگیزد
و نیز کاسیم آورد
و دندان را زایل دارد
و گوشت بن دندان را

است کند و اگر با استساج و شیره تغزنا دام نبرد و طبیعت از نرم و سینه را سرد و دار

و اسلام **صفت** **رازیانج** از مقالت یسوم در جواب

و آن مایزوه نام است **رازیانج** **خسردل** **حرمه** **شونیز**

زیره **نیک** **خساش** **تودری** **رفطوبات**

کنجد **شاه دانج** **صفت رازنج و خواص آن** روحا گوید طبع رازیانج گرم است



و بول کبشاید

و باد شکند

و بهای و پینه را

سود و اورو

و اگر ز کجاست

و اریانه بخورد

فهم تیر کند مار چون عا ر شود و رازیانج بخورد دست کرد و در تری چون

زن را بخورد شیر بفراید و چون چوب او در دندان مالند روشن کند

و

و اگر این در سر مه که پنجم را روشن کند **سرد** غیبی این ماسو که گوید
 طبعت خردل گرم و خشک است و در چه چهارم بلغم را برود و خلط را بر طبعت
 از دماغ کند و سیان و نقرص را سو و دازد و اگر سردی را بگویند و با سر
 بوم بر جایگاهی که موی از آن برکنده باشند بمانند و بگر موی بر نیاید و اگر سردی



وز زنج بر این یکسر
 بگرند و شیر تر
 کنند و بر روی طلا کنند
 زرد می بسود
 و روی اسرخ

کند صفت **حامل** جالینوس گوید طبعت حامل گرم و خشک است و او را با سر سبند گویند



و باه را نیز ایندول
 براند حفص را بکشاید
 و مر امان که از سردی
 بود چون بماند سو دارد

منافع آن بسیار است **صفت شویب** شویب لعصب که بد طبیعت شویب کرم و خشک است
اگر مر با بد او هفت دانه شویب در سر که نهند نشند و صبح بخورد و در هفت



روز سه روز هر دو اگر
شویب هر دو آب
بر شکم مالند
کرم میکنند و اگر

نیک بسایند و با شیر تر پامیزند و بر سر محاک که طلا کنند موی بر آورد و با دمای
سر و بشکند و باه رازیان دارد **صفت زیزه** زیزه سقراط کوبد طبیعت زیزه کرم است



و بهترین کرمانست
اگر زیزه کرمانه بکوبند
و بر روی اندازند
روی زرد کنند و اگر در خانه

دو و کنند شکر نریزد و اگر لقطه جامه رسیده باشد به زیزه نشویند پاک شود و اگر زیزه کوفته
در کوبن کوفته کنند چون بشنند پس او بی آب کرم پاک شود و اگر کسر اشکم در و کند

هر ما به او زیره باوانگیزد و کورند مایع بود و اگر زیره خرد و با ساینده و در خانه مورچه
ریزند همه نمرد و اسد اعلم **صف بنیک** بقراط گوید طبع بنیک گرم و نرم است
و اگر سه درم بنیک کوفته بخورد هم هلاک باشد و اگر قدری ناکوفته بخورد تن را فربه کند



و اگر قدری کوفته
به شراب بکسی دهند
بهموش شوند
و اگر پنج بنیک از

نمادند قویج بنیاد برند بهتر شوند **صف مشخص و دوری و بز قطف** محمد زکریا گوید که طبع مشخص
سرد و تر است و درجه سوم خواب آورد و چون بسیار خوردند سینه نرم کند و تن فربه کند و می

قوت دهد در نار اشیر سقر اید و آب او سرفه را سود دارد



صفت نودری نودری گرم و تر است آب سبب بفریاد و تن فریبند
 و شکم را منفعیت دهد **صفت زرقطوفان** اسحق گوید سرد و تر است و
 و چون با جلاب خورند شکم را سرد و وارو **صفت کنجد** کنجد را سرد



جو به گوید طبعیت
 کجند گرم و تر است
 در منی بفریاد
 و معده را سست کند

و تشنگی آورد
 و اگر کنجد با خربز
 سماه بپزند
 و خشک از آن
 بخورند و بپزند و اگر
 شراب
 بشویند موی را



روشن کند و نرم و نیکو کرواند و اگر زنی که بجز با حرق سبزه بنزند و
 و خشک از آن بر بانی کرده بخورد و حیض بکشد و کبود کرده را بنفشند
صفت شاه وایج ابو یحیی گوید طبیعت شاه وایج گرم و خشک است



و اگر برک
 شاه وایج
 در خانه دود کنند
 کباب بگریزد
 مرکز دباب

شاه وایج نباید و اگر سباید در حال پید و اگر آب بر شاه وایج
 بر مندی میزند و روز بروز بید خوردن او ببلغم پیرد و صفرا انگیزد
 و تشنگ آورد و شکم سخت کند و آب سست بنفاید و السلام

مقاله چهارم در حسابش و اوراق **مضراوه**

از مقاله چهارم در حسابش و آن سیزده نام است

حی العالم شیب الشیب غنم درمنه درخت مریم
 خطبانا سوسن و شایع ادخ کالنج
 پنج اکت شمش تقصوم صفت

حی العالم

جالیوس کوی حکما
 اتفاق است که اگر
 خروسی بکشد و
 شاخی از حی العالم
 برکون او بسته
 باشد تا از نوکش بیرون



نبرد و اگر حی العالم

در میان دو دشمن برند و در میان دو دوست ایشان دست برود

مالند و دست کردند و طبیعت او سرد است آنکس را که رنج از گرمی بود
 دارد

و در وحشتم رانیک است و جای که باس سوزنه باشد سوز دارد **صفت**

عنب الثعلب بطلمیوسن گوید طبع غمخیز است سرد و تر است و بجز را



بزرگ و سرد
و سده بکشاید
و درم رانیک است
اگر آب او در دست
مانند و مار کبیرند

گزند نکند و اگر شاخه از آن باخورد مالند و دارند گفتار کرد او بگرد و **صفت عصاره و درخت**

و درخت مریم این ماسویه اگر عصاره کلفت مالند ببرد و اگر با بد او برونند آن مالند نیک و



و ندانرا و تخم او سهوت زیاد است کبند و منی صفت براند اما معده راست کند
 و صرع را سود دارد و روخا کوبد اگر کسی در بینه بخورد که ماریشکم ننگیند خاصه
 ارمنی و اگر شانه او بر کوبد بند صرع باز دارد اسحقی گوید اگر زنا یک دانه
 از درخت میم بخورد یکسال استن شود و اگر دو دانه بخورد دو سال و همچنین هر دانه هر سال
 تصراط گوید خطانا که چهار بار بار آورده همه جا باشد

و این گیاه یک کر
 از زمین براید و شب
 بزرگ شود
 و شب پز مرده شود
 و شب نیست شود



و پدید آید اول شب که آفتاب در حال باشد و در دوم و سوم تمام شود و در چهارم و پنجم
 و ششم بر مرده شود و در هفتم و هشتم و نهم باشد که نیست شود بقدره خدای عزوجل و در دهم چون بافت
 خشک کند و رو شکم را نیک بود و اگر از سر روی باشد و دندان و در و معده و کت و دن بول

و رطوبت و برعلی که اگر سردی بود نیک است و دانه او مانند پوره بود لیکن اگر در خوش
 چون با قلا بود و در میانش برکی بود بر پوست او سبج کار نماید و پوست دوم او
 اسهال را بغایت نیک است و دانه او آب پخت پذیرد و معده قوی کند و کونه روی صاف
 کند و دندان سخت کند و بوی دهان خوش دارد و زبان فصیح کند تا بدان حد که بقراط
 گوید اگر کسی کمک از ما در زاده بود و سه هفته پوسته مر روز مقدار دو جو بخورد بجهت حال
 گویا شود و آن برک کوچک که در میان بود و دوس هر یکی نمی از آن بخورد مرکز ایشان
 در حیات از یکدیگر جدا نشوند و سبج وجهه و الوجهه و سبب من الاسباب و اگر یکی را نیمه پیش بود و دیگری
 ریاضت بود و اسلام **صفت سوسن** افلاطون گوید که شیر از سوسن بگریزد

و مرکز او نشود
 سرکجا که سوسن بود
 شیر انجا زود و
 اصل سوسن سرد
 و تراست گری نوره



نیک بود و سود دارد و چون به صفت آنرا بچوشانند و بکودکان بزنند تا سخت شود
 آنرا رب السوس گویند و همچنین سوزن را نیک بود و اگر بچ او بچوشانند و آب آن
 بر عده ریزند و بکارند هیچ ضرر آن عده را زبان نکند و اگر بچ او اگر کسی مایل بود که از او
 همی آید خون باز است و اسطالین گوید اگر برک سوسن و شحم مخط و نمک باب
 بچوشانند آن آب هر گاه که ریزند کبک بگریزد **صفت و فایده آن** بزبان پارسی او را
 خرزمره گویند محمد بن ذکریا گوید و فلی زمره فالت است مراد می و حیوان که از آن بخورد مبرد و خوش
 از آن منزه است بود و اگر برک او در خانه دو و کند کبک بگریزد و اگر در زمین افکند که خرابین بود



و اگر بینه و با بر که کهن پامیرند و کیشانی روز بگذاردند بعد از آن در کربا بر کمالند گریه برسد

عمه ببرد و اگر
 و فلی را است
 و باز است
 و کار و مالند
 بر کز کند نشود

صفت اول جالینوس گوید اگر شش او خراب گردد و در جامه کسی نهند جمیع توان
 و همچنین زن را هم شهنوت بخشد و اگر خوب او بر مای زرد زنده که حیض دارد از حیض پاک
 کرد و **صفت کاکنج** شیخ الرئیس گوید اگر کاکنج در دست مالند و مار بگریزد گزند نکند



و بسیاری از
 رز که هر کویند
 و اگر در اندام
 مالند هم دیوانگی
 باشد و مار از آن

مهراس بود و اگر در گردن خروس مالند و خانه از همه چیزها خلا کنند و کاروی



که مرد و طرف
 او تنز بود و در آن
 بزین فرو کنند
 و خروس در آن خانه

خروس خوردن بدان کار و بکشد از آنک خارش کردنش باشد و در آن خانه هیچ ضرر دیگر
نیاید و این خداوندان رزق کنند **بخت** بفرط گوید اگر یکدزم هیچ انگشت و
هم چندان فلفله و نخ درم برک سرو با زمره کوسفتند بسیارند و در چشم کشند



بیش درختی بود که در کوه باشد و بلفظی دیگر پروین خوانند و دانه چسبند



خاصه زمان
شود و اگر خاک
بافت در
و بار و غزن
مالک
سباه و
جهان در
بسیار آن که
از هر یک
بهرند و آنرا
نقل
نقل
مع اللط

خاصه زمان **صفت قصوم** محذو کرا کوبید اگر قصوم در دست گیر دور سفر نمانده و زنجور



نشود و اگر خاسترانو
با کف و ریاسپانید
و باروغن در موی
مالند موی را

فصل دوم سیاه و نیکو گرداند و اسد اعلم با بصواب

چهارم در اوراق **مقاله در صفت برگ گل** ما سر حوبه کوبید اگر دانگی برگ کلی با دانگی و نقد کوبید

بوی آن سرکه بشود و محب دارند شود **برگ سباج** سباج بقراط کوبید اگر برگ سباج و برگ گل سرخ

از مرکب دو دانگ با هم کوبند و بشوند محب دارند شود **برگ سرو** استخ کوبید اگر برگ سرو

بکشد و انکس را که فالج بود و در فالج و در هر کس که با مالند سو و وار و ابدا علم بجای آن است

مقاله پنجم در ضمیر دان میت و نام است

منقل	مومیایی	اشقی	علاک	کندرو	صنع عربی
صنع الملط	سقمونیا	افیون	سندروسا	کریا	صبر

انگرو م صغروفه صغصور صغ زراوند

صغ الطوخ . صغ الدلب صغ الودج صغ سفجل صغ سبقرط کوبید مقل کرم دزم است

قولنج را بکشاید و با و ما و بوا سیر و زونه از اسود و دار و زوره های سخت را بخلک کوبد و

مقل بسیار است **مویبای** مویبای عیسی ابن ماسویه کوبد طبع مویبای گرم و نرم



ولطیف است

استخوانها بنهند

و کوفتی را اسود

دانه و دار و اگر فزون دانه

مویبای بروغن بگذارند و دو وجه صغ صغ در آن افکند و انرا بر عورت زن کسند هر مرد که او



جماع کنند با هیچ

زن دیگر جماع نتوانند

الا که یکش بند

و کشادن او چنانست

کوفته بروغن کنجد کدرا خورد

کشانند

کند و در صفت آن اسحق کونینطیس کرم است از نرم کند و فربه کند
و چون بر ریش بندد و دناک کرد و اند صفت **عک** رومی سده بکشاید



و معده قوی کند

صفت کندر جالیوس کونینطیس کندر کرم و خشک است گوشت پرو باید اندر **شها**



و شکم سومی را باز دارد و اگر

بسیار بوزاند و دل را

میو دارد و صفت **عرب** کوبید **مهر** اگر

صمغ عربی سرد و خشک است شکم را بندد و تن را نرم کند و فربه کند و رستی سینه و



خلق را

نیامت

نافع باشد

صمغ الملاط ابو یحییٰ کو بیست صمغ الملاط سرد و خشک است و بقول اکرم
 چرا حنتر اسود دارد و خون ساکن کند **صفت سقمونیا** جذب صفر کند جالینوس کو بیست
 چنانکه مضططیس جذب آهن کند سقمونیا جذب آهن کند سقمونیا جذب صفر کند
 اگر سقمونیا با اکسین با پیوند بر قضیب مالند جماع لذت برد و در سقمونیا دو گونه بود یکی انطالی
 و لون ارزق بود یکی سمرقانا و لون آن سیاه باشد از آن پر بهر ما بزرگ که زهر است



و خوردن
 شربتی نیم
 دانک
 یا دانگی زیاد

نباید خورد و هم هلاک باشد **صفت افیون** ارسطالیس کو بیست طمع افیون سرد است



بدرج سوم اگر یک جبه
 در سندانند و یکی دهند
 تا بخورد و بغایت شود
 و خستد و اگر مقدار دو دانک

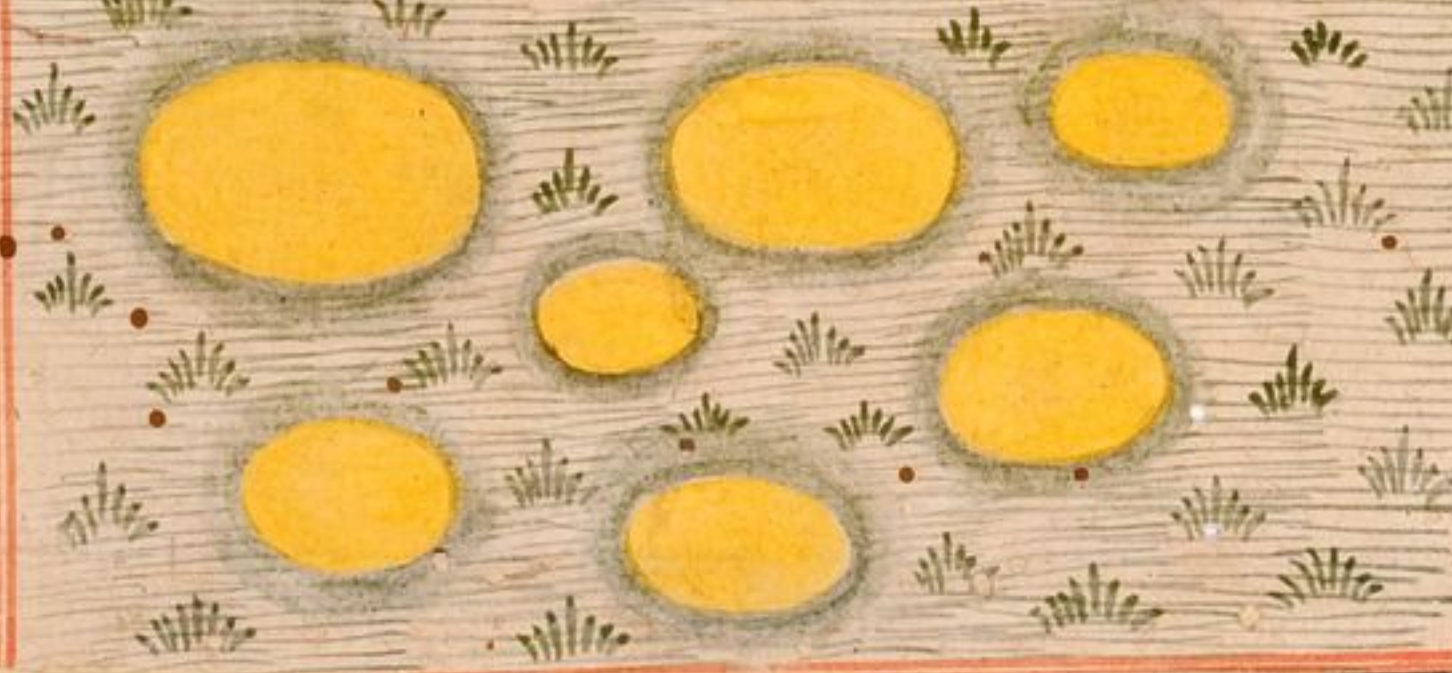
کسی خورد

کسی بخورد و پسر دو و اگر افیون لب که بسیارند و بر کزند که زنجور نمند و رویش با نذ و اگر با نهند
 با نهند و در گوشتش هر کس صبر عش برسد و با ناک بسیار کند و شربت از آن که زهر را
 ببرد و در شفاست **بو وصف سندروس** روح اللهما گوید اگر سندروس با نهند تا چون
 عیار شود و پاره پوست کند و در زمان کبرند و منع سوخته پوست کبرند و آن



سندروس در رویش نامی او
 و میزند آتش بزرگ
 از آن بر خیزد چنانکه بر هر جا که
 برسد بسوزد و مردم نندارند
 که آتش بزرگ از زمان

میریزد و اگر سندروس بگویند و با ناک **سندروس** سمعی کند چون نزد آتش برسد چون شمع
 بفریزد و اگر بوزن نیم دانگی سندروس با دانگی صمغ تورع کند بدیوانه یا سحر
 و در کتب سندروس و وارو **صفت کربا** همه کس نندارند که کربا شکلی است اما صفت اگر



کربا بزرگ است بن با خود
 دارد و گوشت نگاه دارد

دیسج خرید و نرسد و کبریا نیز خون آتش افروزد که سوزد و س تا بگویم و اگر خداوند پیرقان

بیاویند اورا سو و بود و اگر بگویند و بر جایگاه هر که آتش رسیده باشد منهد و رو و بود و

طع او سرد و خشک است و خون اندر جا که آید باز دارد و اسلام **صفت صبر** اگر در کبریا

و اسب کیت بسیار بود و

خانه مانند ناکس از انجا

بر دو و اگر ما به خفض بسیار

و بر جای کنند که در

باشد از انجا بر دو طع او سرد و خشک است و معده را از صفرا پاک کند و شکر کبکشد و در

گوشت باز آورد **صفت انگرد** اگر آب انگرد بر مار و کژدم کریده ریزند جان

کرم است

خون با انگین

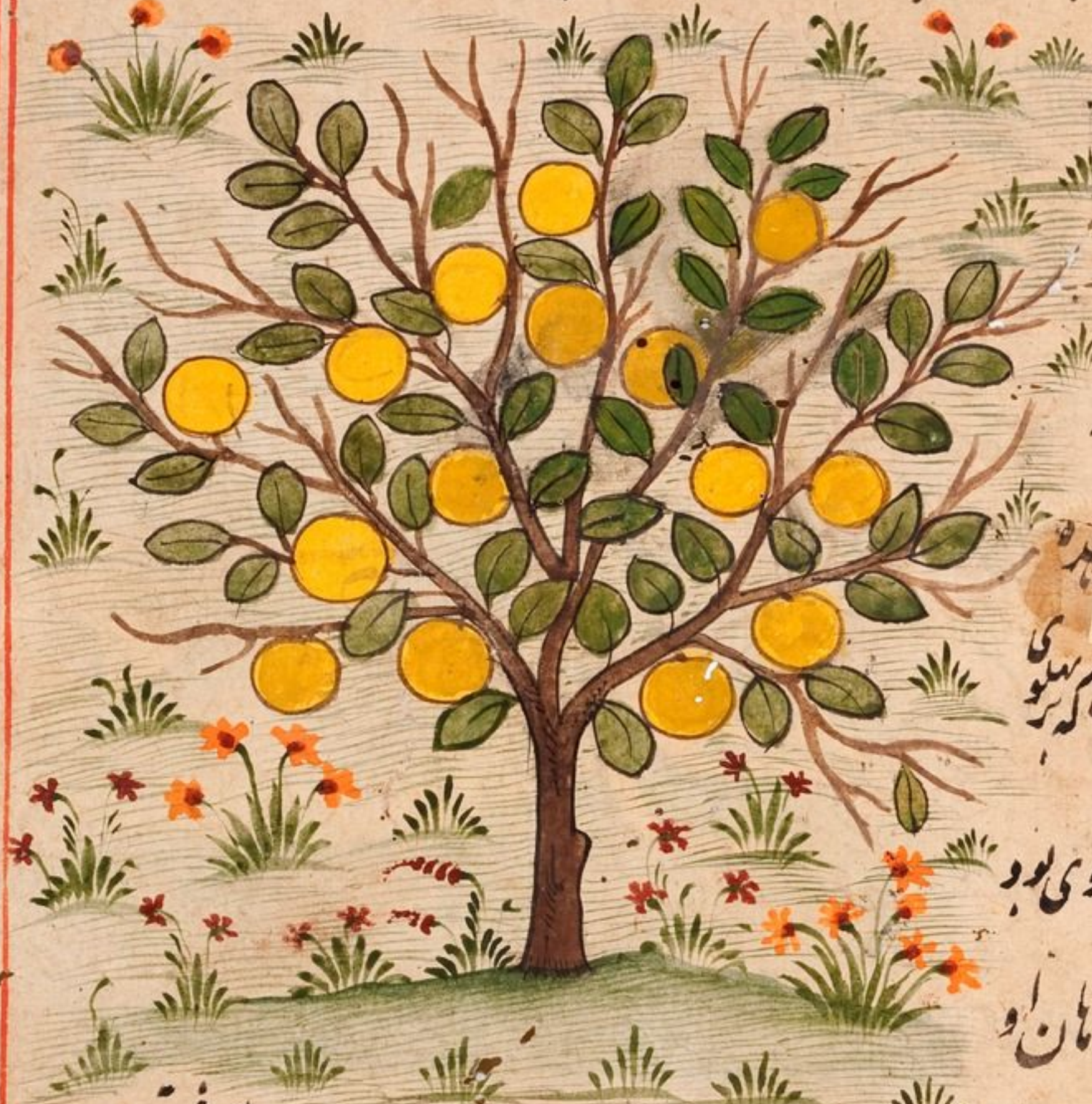
بجویند و رعیت

نبرد

و مین کرم را



که چون اوراشق کتی از میان او ترنجی دیگر یافت می شود و اگر آن ماده را در دهان باندند
 تقریر کرده شد طبع از روی بابت باشد که آن عضو بر موضعی افتد که بدان موضع
 مخصوص باشد چنانکه انگشت زیادت بر کف وی باشد که آن عضو بر موضعی باشد



که بدان
 مرضی مخصوص

افساده است که بر روی

کوهان او کاوی بود

و بر سبوی کوهان او

و سنی سرون آمده بود و او را بار اوت خود در حرکات می آورد و این باب است

بر غرایب خلقت حیوانات و حکایات که درین باب استماع افساوه است بهاریم

بوالعباس که او را جراب الدوله خواندندی در کتاب که از ابو یوسف منجم آورده است

باید السعای خدایت قاضی کجی کتم در آمدم در پهلوی او صفی دیدم در سب کرم گرفته
 مرا گفت سر آن کبشا و چون سر آن کبش دم خری دیدم که سر از جام بر کرد و سر در روی او
 بسطل اوجی بود و از پیش سینه و از پس پشت او دو شعله دیدم بر شمال و دو پستان بر
 چنانکه کسی که مگر کجست و باقی جمله اعضای و برهبات مرغی که از اراغ خوانند و او را مای شود

من چون این نبات

عجیب دیدم بر سینه

و حدایر آن

با دردم و طبعی از آن

و مراسم من مخدیر پس کفتم

قاضی را بقایا و این جانور



و او را چه میخوانند جواب فرمود که از وی سوال کن که بستی پس آن جانور زبان فصیح گفت

آهی مرد شعری جوان و غالی اش کن من از فصاحت آن مرغ تعجب کردم کجی مرا گفت که غالی روان

کن من تپتی فرو خواندم آن جانور را دیدم که مقدار یک کز بر پریده و گفت که رابع را پس اگر در قفس

کفت صورت و دیدم عظیم است صورتها روی او بصورت هیچ حیوانی مع
 و در پیشش پیدا و چون صفت بزرگ است و یکدست او بر شمال است او می دوست دیگر شمال است
 بزغال و یک پای او شمال اومی و پای دیگر شمال بزغال و او از عظیم ناخوش و بانگ لغایت و حس می کند
 از این هیات متعجب شدیم و آن که پیکر و زبرست و روز دیگر در و این ارباب را با ما است
 شبان بن ثابت حروفی گوید که از اطباء معروف است و در تصانیف خود



بود با تمام انگشتها و لیکن بدان دست هیچ کار نکردی اما پیا جمله کارهای که زمان بدست گشتند
 از فوختن و رشتن و امتحان آن پیا میکرد و بهم حکیم میگوید که من او را دیدم
 که بانگستان پای زمارا موی موی باز می کرد و چنانکه دیگر زمان بدست خان

Handwritten text on the right margin, partially visible from the adjacent page, containing further Persian script.

نسی کرد و این از غریب خلقت او نیست **او کس** در شیرین الزمان
 آورده که در عهدش در ولایت مرود رویی که از اما خان خواستند
 زنی بود که او را مرد دوست نبود و بر سر کفها او بجای دستهای او



از چینی سر کردن و نان نخبن و جامه بریدن و جامه دوختن و جامه
 جنت که بدست بهتر از آن کس نتواند دوخت و این همه
 کمال و قدرت افرید که است حل حال و جسم نواله که در حق بنده صفت

اطار مکیه

اطهار میکنند علم را البته تر می چون **قال** ابو طاهر اندک گویند که

که بود اولش با مردی بود که او را یک دست تمام بود و بر یک دست

تمام خمری بود و از دست در هر جای دست استمان زمان از حجت بود و او را



پس او را هفت دست بگفتند و بد برزی او را با نژده انگشت

بای بود و پنج انگشت دست بود و این از نواد **عسا** لم بود **و کبر**

یکی از حکیمان هند روایت کند که روزی در مجلس پادشاه

بودم شخصی را در آورو ند که صورت او بود و اما بدن او یکی بود

Handwritten text on the adjacent page, partially visible, including words like 'کتاب', 'مجلس', and 'پادشاه'.

سیر بود و چهار دست و چهار پای در اسب و وادی
 آمد شکم ایشان بهم منتهی بود و باقی جمله اعضای او خارج
 و وس مسمی و پنج سبالیکی بودند هر دو در مقابلت یکدیگر بودند
 الا آنکه پوست شکم ایشان بهم پوسته بودی چنانچه سر و در پای



و پهلو می کند
 استخوانی
 اریه
 الت
 تمام درشت
 چنانچه حسن و جودن و قضا حاجت ایشان مختلف بود و لیکن
 کشندی روبروی بسم بودندی پادشاه ازین هیات
 تعجب کرد یکی از حکما گفت که این عجیب نیست چرا که در تاریخ رجا

مهور است

مستور است که عبدمنان است که بدین پر علیہ السلام دو
 شکم است بر دو سینه یکدیگر پیوسته بودند و عبدمنان یکی از ما هم
 نام کرد و یکی را عبدالمشس پس شیر در میان ایشان خورد آورد
 و مرد و در از هم دیگر جدا کرد و آن جراحت را مداوا کردند



تا نیک شد
 و لیکن شیر
 در میان ایشان
 با بدوان گشت
 و بنا بر عمت
 تا بعد امیرالمومنین

حسین و یزید و معاویه بر داشتند چنانچه اگر تقریر کنند

قطعه طریقت انجامید و آن قصه مشهور است **فام** کجی بلندی

حکما و هندوستان چنین روایت کرده است که روزی در شبهای سردستان

بیرم فی نیرینه باگاه در میان پیشه شخصی پریم که صورت آدمی تمام
 خلقت مرور اسروری تمام با هم می بایست و ریش سیاه کشتیده
 داشت الا که شدی او در رازی نیرینه و بار یکی او چون بار یکی نیرینه
 سرگاه که با دوی وزیدی او هم شباهت فی در تاب و بیج امدی مرخص با وی
 سخن گفتیم هیچ جواب بماند او ما بر ابر گرفته و از آن پیشه بیرون آوردیم و همچنان
 می گفت تا بمانان خود آوردیم و ضری به پیش وی نهادیم میخورد و سه روز از وی



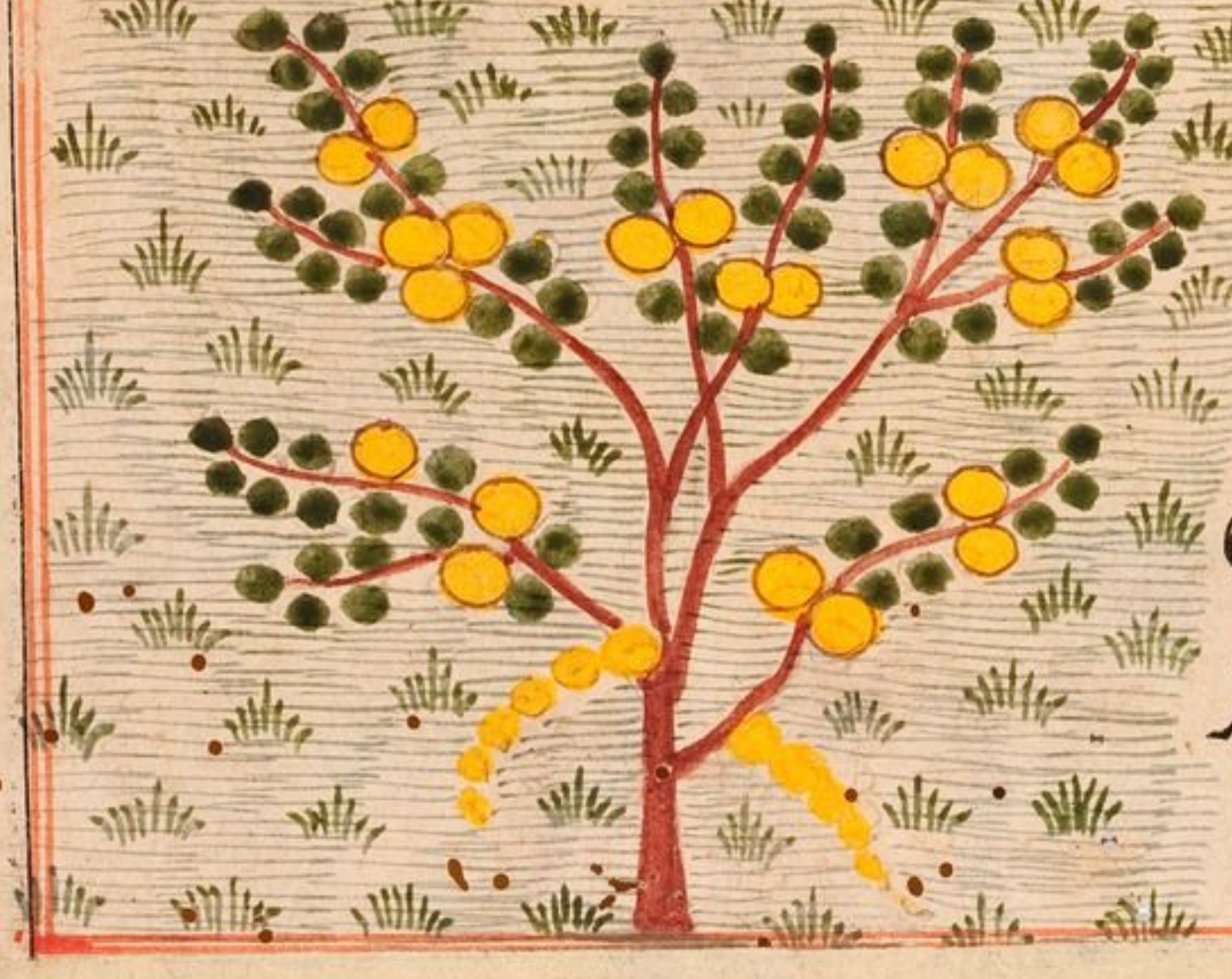
قال ابو جعفر اندلسی رحمه الله علیه که در وفاداری سگ روایت کند که روزی از روزها به شهر روم رسیدیم
 و مریدان پادشاه محبتی افتاد و عادت سخن با پادشاه آن بود که در قصر او کنبندی بود و هر روز پادشاه

سود و دارد **صفت** بر طبع او گرم است و حیض زنان بکشد و تب ربع و گرم هم
 خود دارد و همین مرطوب او گرم است و اگر آب بریزد و گرم کرده بنهند سود دارد و دور
 بکشد صمغ و عاقر و جانیم و درم بکنند و جانیم و درم صمغ عربی و صمغ صنوبر اگر دو دانگ صمغ



صنوبر و صمغ الواح
 بوزن دانگی
 دو دانگ کنند
 بر مسجور سود دارد

صمغ رراوند خانیم دانگی مارگر نیده را دهند شفا یابد صمغ الخوج بوزن نیم دانگ و
 دو دانگ صمغ صنوبر با خود دارند یا بر صاحب جنون دو دانگ کنند شفا یابد صمغ و لب اگر صمغ
 بوزن دانگی و صمغ الواح بوزن نیم دانگ با خود دارد یا بروی آلد بر سج زن اورانه بنهند که اورا بخورند
 اول زن کند و پرورداری باشد



صفت سفیر صمغ سفیر صمغ دانگی
 صمغ جل بکوبند و با صمغ مار چربی دانگی
 در آب کنند و بخورد خداوند

نساب دهند چه قدیم و چه جدید شفا یابد صمغ انساج اگر صمغ سباج و انکی و صمغ تفاح و انکی
یکروز و شغال دهند در روای قدیم و جدید هر دو پس لزان او را مگر شغال نماند

مقاله **ششم** در خواهر و اجساد و احجار و مولد و معده

فصل اول از مقالات ششم در خواهر و دوازده نام

قوت لعل یا قوت زرد **فیرزده** لازمه

جترع حمت بد عشق سجاده مروارید **صفت**

صفت لعل چون لعل ایدار بود قیمتی تمام دارد و مبارک است

در لعل نگاه کردن کونه روی سرخ گرداند و چشم روشن شود **صفت یا قوت**

کسی که در یا قوت بسیار بنگرد کونه روی او سرخ شود اگر بز روی همچون زرد باشند

اگر کسی با خود دارد خون

در تن او به بندد و خون از او

برود و گویند که یا قوت

نوز و نوبسد و پیوسته سرد باشد و اگر

در آتش نهند سردی و بیرون آید و باز مرآت



و اندر آب و هوا از کار نشود و بهترین باقوت سرخ است پس کبود سرکه با خود
وارد و شش افزوده شود **صفت زرد** اگر زرد سوخته بر جای برآید که خون آید باز وارد و

اگر بر کسی نهد که از خون آید اگر زرد و باز عفران بسا نهد و در چشم کشند چشم



بکسر و اند

و بصیرت کند

روشنای قوی

کند و چون بسیار

فرونی نکرند

همین فعل کند و اگر با خود دارند منفعت کند و باز مر است و اگر کسی مار کرده

بود زرد و با باقوت سرخ بسا نهد و بدین سو و وارد و زمر کا ن کند **صفت چرخه** فیروزه اندر



بهیت مردم نقصان کند

یعنی سرکه با خود وارد

بهیت بکاید بصد لا جو رو

که بهیت بفراید و اگر فیروزه

سوده در چشم افکند چشم او روشن شود و همچنین چشم مردم را نارنگی برود و فیروزه هم

پایز هست هر که لب بید و بخورد ز بید بر و کاز نکند در مرجه آب و در تر قنیت او بیشتر

و نافع تر بود و فیروزه بقال نکند و آید **صفت لاجورد** لاجورد چون بر زمین نیکو تر



اید و سوخته چشم

مردم زینا

و محبوب باشد

صفت جزع جزع نزدیک زینا است که می زاید کوک بیدر دوازده شود



و اگر حسه مع

بر کوک

بند و

که صرع باشد بید **صفت حس** حس اگر حسبت بر نفس بندند



در و نشانند

و اگر

کسی بنند

خوابها نگویند **صفت بد** بسا اگر بر پای کسی بنزد که نفس دارد و



و برود و اگر بگوید
و باز خورد معده
قوی کشد و اگر
برخند او ند

صرع بند و سود دارد و اگر کسی سموم بنزد و درم بسایند و بخورند درست شود

صفت عقیق عقیق اگر زنا بستن عقیق با خود دارد و گوید از وی



بسیج دارد و جدا شود
الابوت خویش

برای **صفت سجاده** سجاده اگر بر خداوند نفس بندد و بر قافله رنج از او جدا شود

و برود و اگر زیر پالین
کسی بنهند
و پیرسار شود



صفت مروارید مروارید اگر مروارید ترا نشد شرح اندر شد نرم شود و خواهد بود علی سیمان

اندرین عالمی لطیف

کرده و گفته اند

اگر بر چند او بند

در دو لب بگو بند



و باز خوردن سو و وار و صفت صدف صدف اگر صدف باره بر کودک بند و

همچنین نقره اوارش نباشد و جنسی از صدف بود که اندر میان دو سنگ بود آن

سنگها در سبزه افکند در میان بجنش آید و اگر بسایند آب آن سوراخ مورچه بریزند تا همه

وصف



دوم از مفاصل چشم و احباب و صفت نام فهرست زر

سیم مس آهن سرب از زر

روی سنج صفت زر اگر ز سبزی کند و در چشم مصروع

فایده دهد و اگر سرمه بمالد زر در چشم کند چشم روشن شود و اگر گوش کس بسوزد

زر سوزاج گسترده گرفته شود و در چشم خراش زر سنگین تر باشد بر این و لمبات که اگر جبهه

در میان صد هم زینق هستند در زیر با بستند و این که از آنجا صفت زر است و در یک



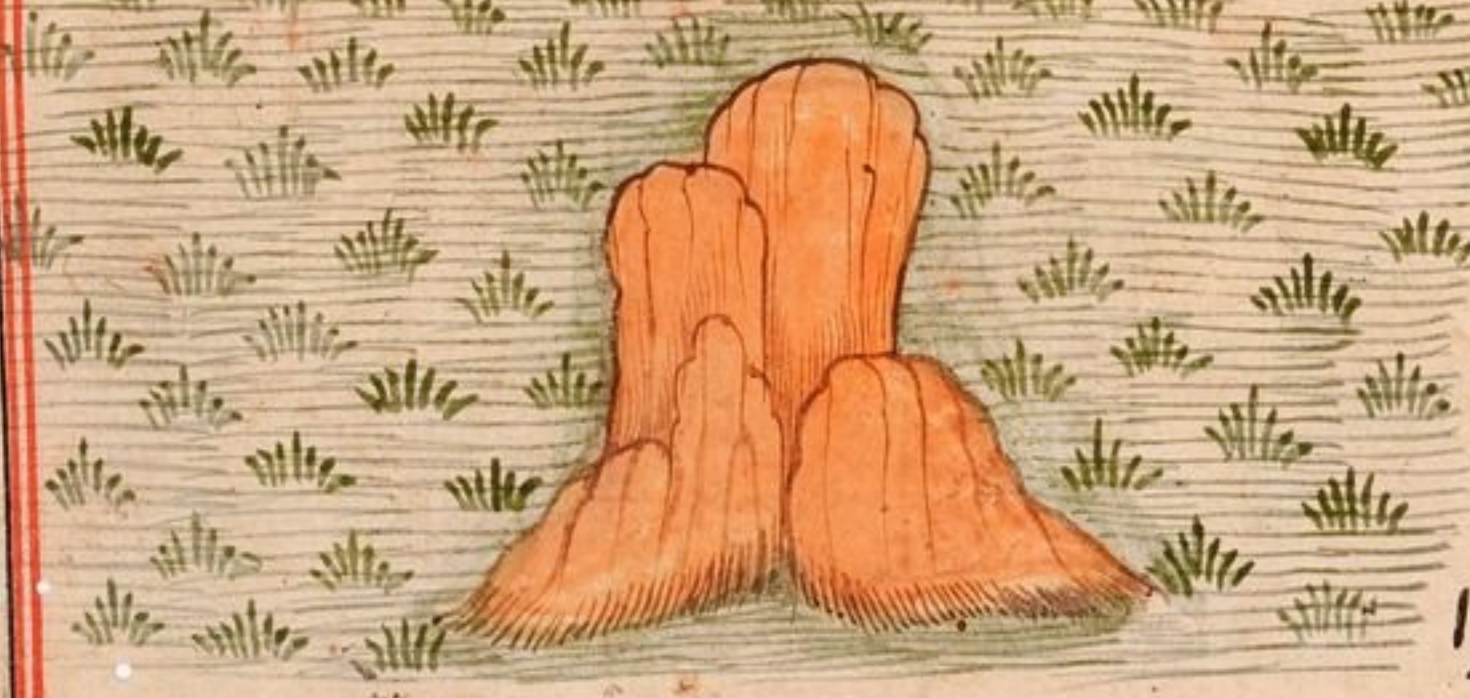
این نصیب و بکر ماید
طبع زر
گرم و معتدلست
و طالع اقیاب

و ارد و سوی سرب است شود **صفت سیم** سیم اگر زیر بالین کسی نهند خوش نگر و



و سخاله سیم
با سیر که با میزند
وزن بر کبر و هرگز

استن نشود و طبع او سرد و از جوامع ماه است **صفت مس** اگر از مس سوزنا سازند



و اندر آنش گرم کنند
و اندر خون تازه آب دهند
بعد از آن چون کوبک را

کوش بدان سوراخ کنشند نزدیک نشود و اگر از مس بکند و بچین آب دهند و هر
 و حخت که بدان بر بند خشک کرد و زو اگر شعله از مس در تنوری کنند همزمان در تنور
 و از جوامر در دست طبع و سردی با غده است **صفت این** اگر ساری از این بر کسی

که در خواب همی ترسد
 فایده و همد
 اگر این در روغن



در روغن طبسان افکنند یا در آب کافور پس چون بنزد یک آتش بر بند سفور و زوا کر
 در آب افکنند سپه در آب آرد و طبع او گرم و تر است بطالع مریخ **صفت سرب**
 اگر بر عده بند بند بگذارند و اگر بچین جای که گوشت افزون بود بر تن مردم در وی بند بگذارند

و اگر از سرب طوقی کنند
 و در شاخ و حخت افکنند
 بار بسیار آورد و هیچ
 و اگر باره سرب بر شکم بندند



جمع منع که
 و طبع او سرد
 و در تنور
 آورده
 در تنور
 زود بهر
 روی
 لادن
 همه بگویند
 و در سرب
 صفت
 حشر الدم
 حشر الطوبی

جمع منع کند و اگر همچنان بگذارد بوشاشب به بندد آبر قیمت جوهر زحل است
و طبع او سرد است و خشک **صفت ارزیز** ارزیز اگر از ارزیز طوقی کنند



سورب شاخ و رخی گیرند بار بسیار
آورده است نطقه اگر ارزیز
در تنور افکنند نان و تنور

دو سپرد و آبر قیمت مشتری است طبع او گرم و تر است **صفت روی سخج** یک درم و دو



روی سخج بگیرند و یک درم
لاون و نیم درم کنند سفید
همه بگویند و در روغن ریه است کنند

و در سر اشس نهند تا همه سپرد و آنکه روغن صفا کنند و بر موی اندازند موی سیاه شود و شبکو

فصل سیوم از مقال **ششم** در اجار یازده نام

- | | | | | | |
|-----------|-------------|------------|------------|------------|------------|
| حجر الدم | حجر البرقان | حجر اسود | حجر الصبان | حجر انوم | حجر الخل |
| حجر الجید | حجر الذهب | حجر التینی | حجر القفصه | حجر السبود | حجر القفصه |

اندر سنگی هست که مروی را جذب کند و پرو و سنگی هست که جذب خون و سنگی که جذب
 سو و اکند و سنگی هست که جذب یکس کند و سنگی هست که جذب عکسوت کند و سنگی هست
 که جذب برقان کند و سنگی هست که جذب کوک کند و سنگی هست که خواب آرد و سنگی
 هست که منع خواب کند و آن معروفست بکج و سنگی هست که جذب آهن کند و سنگی هست که
 خدا کند و سنگی هست که آب او بگریزد و سنگی که چون آب برود نریزد باز آب است و سنگی هست
 که جذب سنگ شانه کند و سنگی هست که فوایح را بکشاید و پرو و جذب کند و آن در او با
 و رود و خانها باشد و در آن سوراخی بود و سنگی هست که جذب مس کند و در ناحیه شیراز باشد
 و سنگی هست که جذب اگینه و سنگی هست که جذب سرب کند و محمد زکریا گوید که من در شهر
 سنگی دیدم رنگ او چون رنگ گل و بوی او چون بوی گل و اگر بر خداوند تبت بند و
 و اما آنچه در کتب متفرق دیده بودیم بایشینده انچه ما یاد کردیم و برنا دیده اگر چه شینده بودیم
 بر صنعت و مضرت کردن اعتماد کردیم یا در کتبیم آنچه بر وی اعتماد است **صفحه چهارم** باز

بگذارند نرم گردانند و از این
 شانه که گویند و جذب خون کند



و اگر بر این

و اگر بر اندام مرد جایی خون مده بود و خوب بر آمد م بر آن جا بنهند خون از آنجا برود و خوب است
حجر البرقان حجر بر روان را چنان بتوان یافت که بچه طواف بنهند طواف



ببارد و پس بچه دور ایشانه او است که جذب برقان کند **حجر سودا** اگر



و جذب سودا کنند **حجر الصبان** الصبان اگر زله با خود دارد و کوهک



کنند و اگر بنزد یک فرج زله با ساق بارند **حجر السنوم** هر که با خود دارد



حجر النخل حکایت آن دراز است و گفته شد بعضی معدنی است که در میان او

دو سنگ باشد است که حجر الجلب گویند که در سر که افکند بر خرد **حجر الحدید** آن سنگ

مناطیس است سر باغی و او میان دران مانند جذب آهن کنند و باید که خور مردم اگر کنند

بس چون خواهند که جذب کند بس که

یا بخون بره باید است و اگر

این سنگ بر پای کسی بندند که



نقرس دارد و روش برود اگر بر خردند منافصک بندند سو و وارد وزن چون زاید

وزن او ن وی بندند پیرنج زاید و کوچک درست باشد و اگر درست زن بندند زن هم

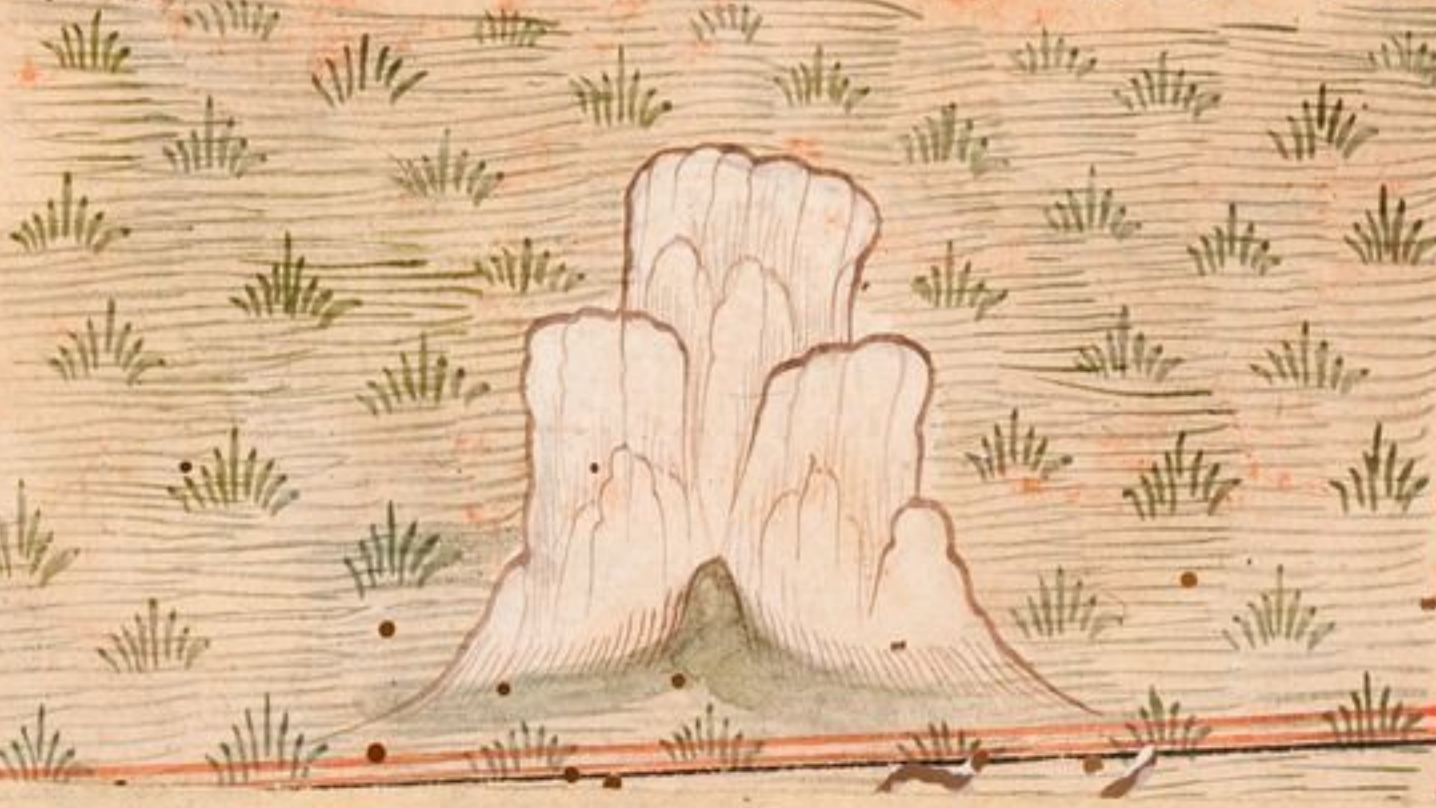
و این تجربه شده است تا دانند و اگر سوراخ مورسنگ مناطیس بگردند همه بگریزند و اگر زین

دو کنند اگر دو و بگردان او در شود و شیر است و اگر بدامن بداید و شیر

این حجر الحدید گویند که جذب آهن کند **حجر الذهب** اگر خرداوند و در سر بندند

در روشن برود

ویرا حجر الذهب گویند



کتاب

که جذب زرمیکند **حجسته آتین** را لیتین را سداب



و در مانند جذب بکند و این

کهر باست و نه شک است

لیکن سبب از او مخالفت اجزا بود که در **حجسته لفظه** این شک است

که جذب سیم کند و با عجب به گویند که آن

شک در میان ما هر از اینگونه نشانند

چنانکه سلسله بارشته در روسته بود



و در می سیم اندر جوی آب افکند و زمانه که کشد پس بیرون آورند و درم بر میان او گرفته

باشد و این لطیف است **حجسته ایهود** خاصیت است که چون بند لک شک باشد بسیار

و چون شک از مشانه کشند و بیرون آرد با مرحق **فصل چهارم**

در مخالفت ششم در اجزا بود و ده نام قدرست معنی **طلق**

سب	سرم	زاج	قلقند	قلندیس
نمک	مرششیا	کف دریا	صفت معنی	

صف طلق اگر در سر که افکند و بر کژدم کزیده مالند بهیتر شود

اگر طلق محلول با خطمی و سر که

ببایند و بر چیزی اندازند

و در آتش افکند سوزد

و محسین اگر طلق محلول

و شب یا با مغزوانه بپزند و بر کاغذ اندازند و در آتش سوزد و محلول

گردن فصیح باید صف شب اگر شب یا با در پند افکند که آب امیخته بود آب

از حیدر شود

و گوشت بارون

مازیت بسازند

و بر شیره و بر کارو

و یا بر استر که کنند بعد از آن کار کنند و اگر بلور گرم کنند



دو شب بمانند

و در شب نهند محلول بسته شود **صفت سره** سره اگر ز لاسره که با سره با خود دارد

البتن نشود و اگر کوه که دارد و نمکند و چون در چشم کشد چشم نرو کند و در سینه نگاه دارد

و زمانه از پنازی باز کرد **صفت زاج** اگر زاج با سره که بایند و بدان که است



بنویسند و بر خایه مرغ

و آب نمک پیزند

چون پوست آن باز

کنند و نمک اندر دست دمی و آب بر سر آن ریزند **قلند** آب با نمک اگر در سر که کند

و با این مالند و آفتاب خشک کنند سرخ شود و چنانکه باش سرخ کرده باشند



و اگر در تنور آفتاب

مان همه باز آفتاب

و از زاج کوبند

و زاج سوخته خوانند

و طبع او سرد

و خشک و پرده چشم را نیک بود **صفت قلندیس** اگر ز کوی نعلبندیس بکشند



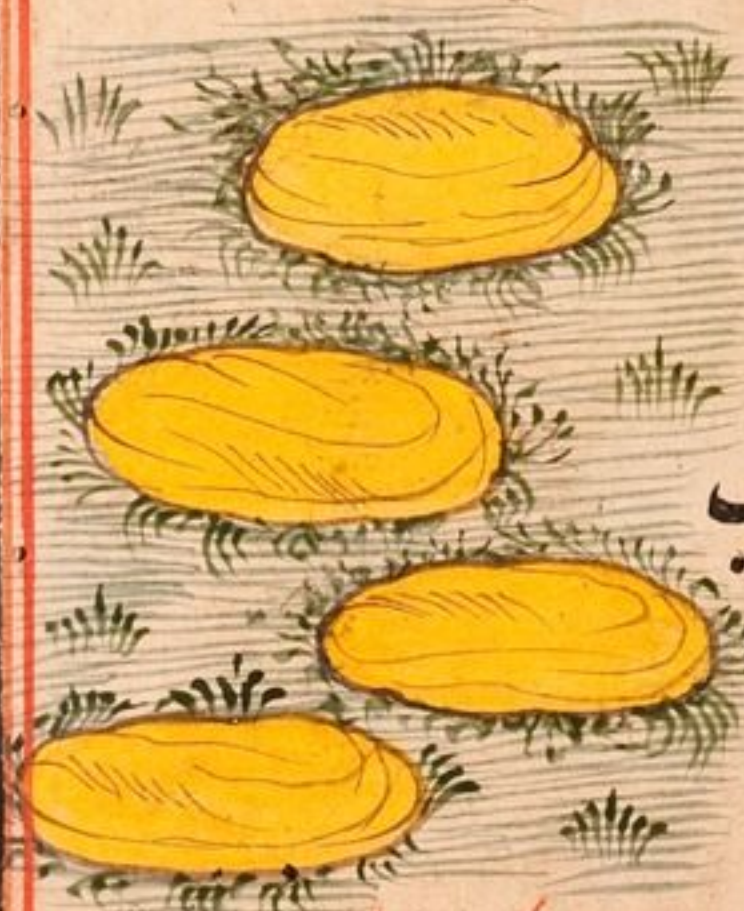
و چون نهند حور زنده باز
سعد و می پوشند
مستی باز دارد

صفت نمک نمک اگر در آب گرم کنند خواهد که پرود و کیزد و آن کتند و اگر

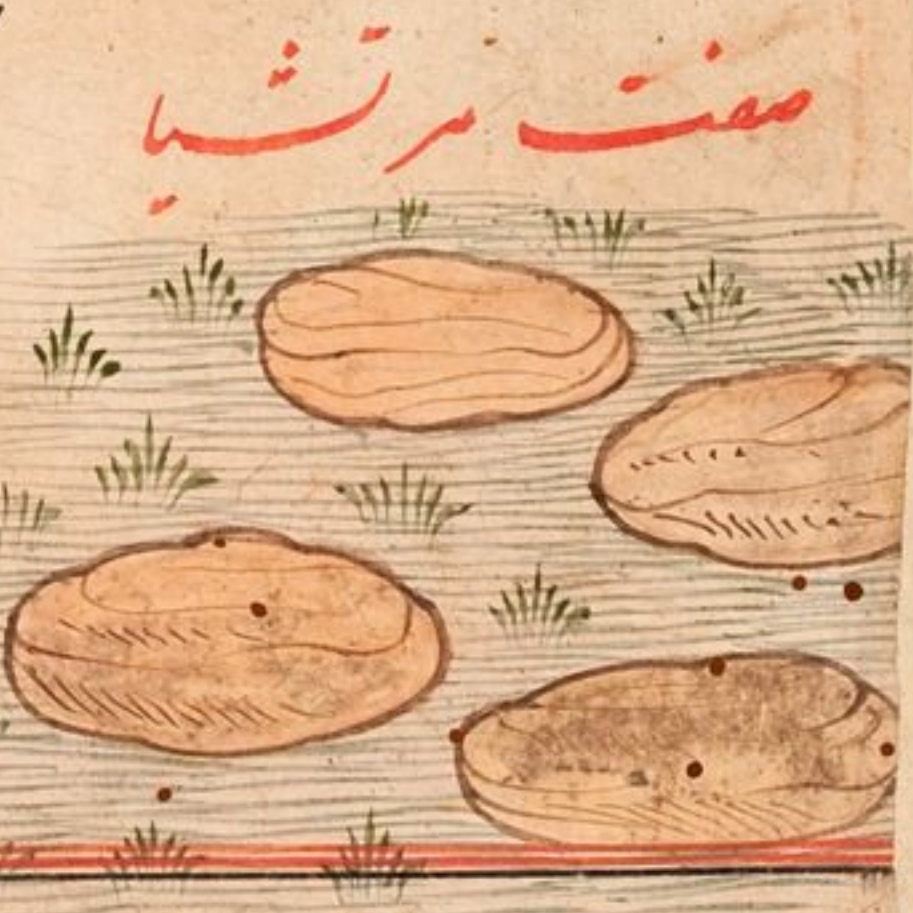
نمک بسیار دردی
کرده باشند و
خواهند که شیرین
شوند



کر و کاز خند سوراخ در کنند
و در دیک افکنند



سرکه یا جو در خواب
آرد و طبع آن سرد و



صفت کف دریا خشک است

اگر در آب

اگر در آب کنند و گوگرد کم باز خورد فهم نرسد و طبع او گرم و خشک است
 که و بهق و دواء العلقب را سود دارد و اگر کف دریا بر آن ریست زن
 بندند رو و بزیاید و اگر چشم زن استن ناکا به بر آن افند بزیاید کف دریا
 و صدق بجزی در آب افکند و آن آب را در بن درخت ریزند میوه
 آن درخت گرم باشد و درشت شود **فصل پنجم از مفاصل هشتم**

شوره **مردار سنک** **قلب** **سبب**
نوشتار **زنگار** **صفت شوره**

اگر آهک لوزه بهم کنند و بر شیشه سوخته بند و آب بر آن ریزند برود در میان
 آن اگر شک آهک در میان کاغذ نم ناک نهند چون نم بدو رسد برکند و اگر

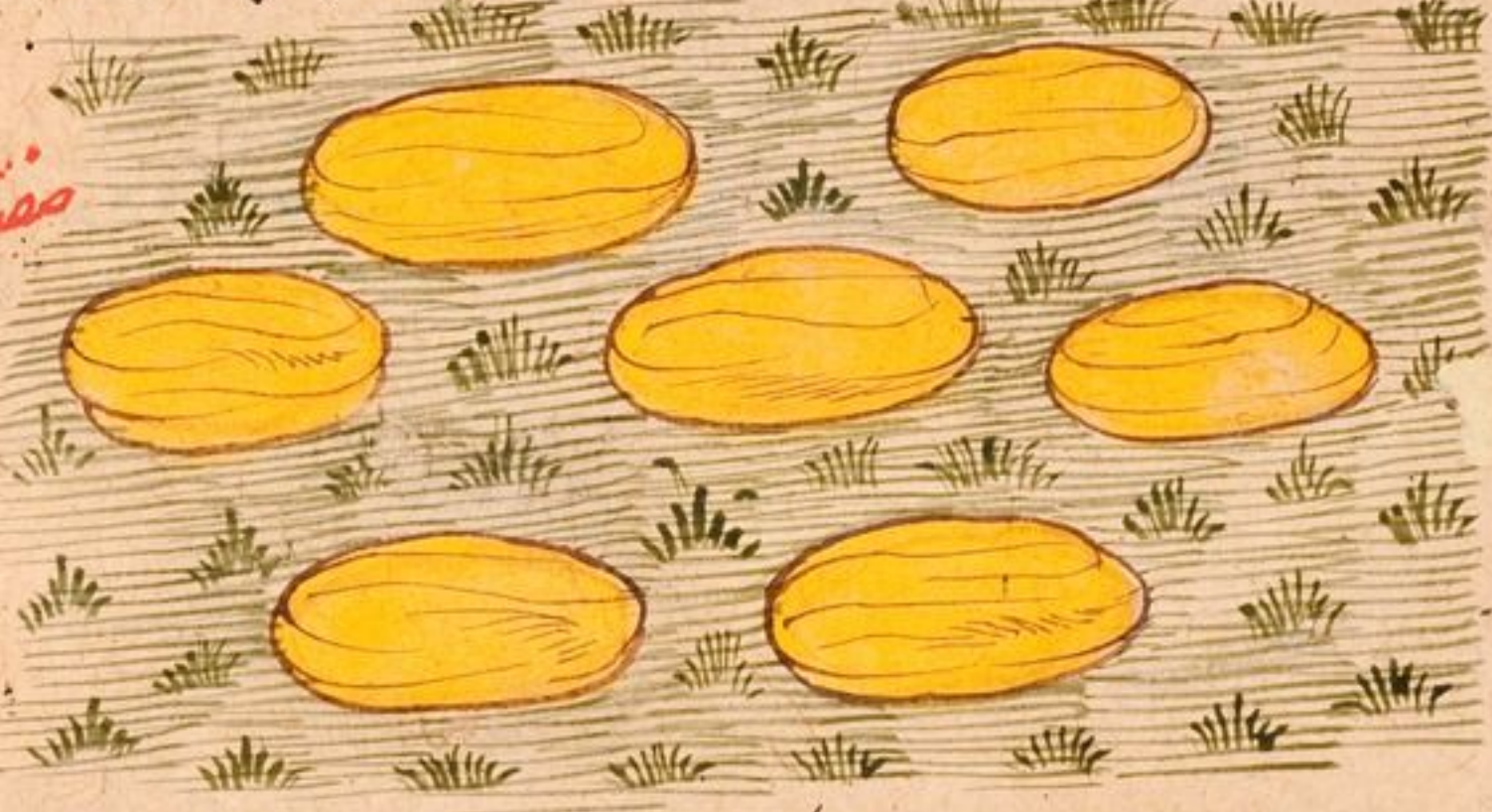


در ولوی کنند و خایه
 خام و ران نهند و لو
 در چاه گذارند خایه بخته

برون آید و این زارقان بکار دارند **صفت مردار سنک** اگر در سرکه افکند
 شیرین گردد و چشم نماند کن شود و اگر مردار سنک در آهک و زرنیج

افکنند اندام مرد سیاه کند و چون خواهند که سفید کرد و با آب یک بشویند
 سپید کرد و اگر در طعام بخورد و موشش دهند پیرد و اگر با سرکه بر خوب صنوبر مالند
 یا بر کبر و شکسته شود و طبع او سرد و خشک است عوی از مردم در شهر اینک بود
 و با کلاب سوده برابر کنند از موده است و مجرب و با کلاب پرورده بوی نعل

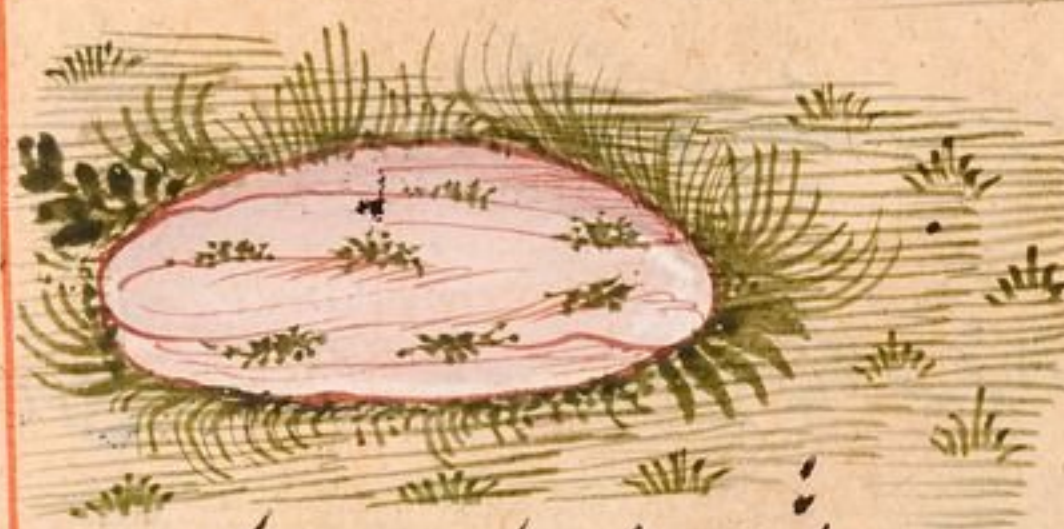
صفت قبا چون آب



پنجامه سرخ رسد

سیاه فام

شود و طبع آن است در صبا بکاراید



صفت آب باب است

سبب ایند و شمشیر با کارد بماند کند

صفت نوشادر طبع نوشادر سرد



و خشک است ککو

و حناق را سود دارد

و چون در چشم کشند

سپیده پرد و اگر باب آن کتابه نویسند چون نزد یک آتش برید سیاه کرد و

فصل هشتم از مقاله سبب هشتم اندر ارواح پنج نام است

کبریت **زرنج** **زنبق** **قطران**

بورق **صفت کبریت** طبع او گرم و سوزنده است

و اگر زیر مرد جوان و دو کتند موی او سفید کرد و پس اگر بسر که نشویند باز سیاه



افکنند هر که از آن آب بر خورد بریزد و در خواب شود و چون آب سرد بر او ریزند

پیدا شود **صفت زرنج** زرنج از همه گونه گرم و سوزنده است که راوشش بر آید



برود و کنند و خون مرده که در اندام باشد چون بردانند سوختند اگر زریح
 سرد در زرد پستی کند و بدوع حلب کرده در خانه نهند مکن همه در آن افتد و اگر
 باب حی العالم و زمره کا و پامیزند و در دست مالند و آتش بر دست نهند نوزند
 و اگر با شیر اسپ پامیزند و در صرغ کنند وزن با جود دارد استن نشود اگر همین صره
 از مرغ خایه دار پامیزند و یک خایه نهند **صفت زریق** زریق گرم است خون پاکشد

سوزنده بود و نیک بود
 مکرر او چون بار عین
 کبچد و شسته اندانند



در میان بند کشش کشند **صفت نظرون** نظرون بوزه سرخ اگر خواهند که با عجمه

کتاب بر آب بوسند
 نظرون کبچند
 با بداد و زیت پامیزند



ببند و بر سر آب استیاده بوسند کتاب بداد سیاه نیکو **صفت بوق** بوق اگر بوق در که

کنند جوش بزرگ میدا کنند طبع او



کرم و خشک است می آرد و شکم نرم کننده اما سهوا بخت را سود و آرد و کلف را

فصل در هضم از مغالبت بنام اندر احوار وادی است

نام **حجر المصری** **حجر الوادی** **حجر البحری**

حجر الحجج **حجر الخوارزمی** **حجر البلیخی** **حجر السدی**

حجر العمانه
اموضن احوار علمیت با منفعت

و طول عرض آن بسیار است لیکن از جهت این کتاب مختصری چند سنگ که مورد

یا در کرم تا باطناب نکند **حجر المصری** سنگیت که در میان مصر باشد و از همه



خبر نیست و خبری که گفته اند که هر که از پایید و وز دست گیرد و پیش سلطان رود

یا پیش هر که رود حاجت او را شود و اگر کسی را آب از چشم رود و آن سنگ در آب

اندازد و آن آب از جگر و شفا یابد **حجر الوادی** سنگیت که اندر رود و خانها باشد

بر که از فتق حطی سیاه برود هر که باید در شیر افکند و این شیر بر جایگاه هر که شک
باشد یعنی کف پاک کند **حجر السحری** سنگیست که بر آب توان یافت بهر با

ورنگ او سرج

و بر و حطی سفید

کشیده بر کردار



اجزاع هر که باید و باب غوره بپزد و وز چشم کشند سفید برود **حجر البجاج**

سنگیست اندر حد و خارج بر مثال رنگاری

رز و بر آن سر که بر اندام جراحی افتد آن

شک بکار و بیشتر باشد و بر جراحیست بر آکند باز هم آید و اثر بیشتر رنگ سفید

حجر البجاج اندر سنگی باشد در حد و خار زم سیاه رنگ بگردانسته کاروانرا

نیز هم جراحیست بیکو بود



صفت حجر البلیخی سنگی باشد در حد و بلیج بگردار

کار و کوچک سیاه و سفید



هر که باید و در طعم نام اندازد و وزنا بخورد و گوگرد از او جدا شود و چشم زودک شکست



صفت حجر البیضی شکست
در آب سکون دارد و بگردار
خسته سرخ شفا لوهر که

باید از او با شیر زبان میچوشت نند و گوگرد کار او بند که از شیر باز گرفته باشد



بعد از آن اورا مگر از روی شیر نکند

شکست در آب بگردار است سرخ گویند مگر که باید و خوب باید



کسی که بویایر بویا سبز
از او روغن برز طلا کنند

در دیرد فرمت شود و تعالفت هفتم در معرفت در دوما و طبع آن و عطرات

دو صفت هفت اول در دوما و طبع آن طالب حکمت را از شناسختن

دار و دوما و طبع کزیر نماید زیرا که نام این کتاب **سرخ** نام است این فرخی و چشم

و بحساب ابرجد یا و کریم **اسارون** اسارون طبع او گرم و خشکست و جگر

و راهها در انکشاید
و معده را قوی کند



و سده بکشد

اجنه گرم و خشکست و در معده

و اما اسراسو و وارو

ایس گرم و خشک و کشنده است زمانرا حیض بکشد و سنگ زمار

بشکند و پیر و گرم و تر است **صفت انچه**



آب شست مفید

و بلغم را بکندارو

دانشین گرم گرم است باره خشک دارد

بغم از اطراف پاورد و معده قوی کند و ما خولیا اسود و وارو و کرفس کینکشت

و جبک را قوت دهد و تشنگی بناند و معده را سود کند و خوردن از ان بیج دور

اسنون گرم است شہوت انگیز و

و معده را قوت دهد

صفت اوله سرد و خشک و معده را درشت

و نیز و کند و بواسیر را

سود دارد **اسقولون** قدریون سیر و ششی است

اذراده دخت گرم و خشک است معده را

نیکو بود و سده مارا بکشد بد و موی و رازکند

انبر بارسی گرم و خشک است و معده را

اندوه دهد و هم هلاک باشد

انبر بارسی سرد و خشک صفر است و جگر را سود دارد **دخت صنوبر صوبرا** است

جفص بکشد بد **اسفند سفاف** گرم و از اسبندان گویند خداوند را طوبی است

افارون گرم و خشک است و در شکم را نیکو بود **اسقولون قدریون** نیکو بود

خداوند سپرز را اهل کوشش بر ویاند و مگر که رو بکند و از **عسره** غه کند ز رو برود

بی آنکه کند **انزوت** نیکو بود و در چشم او پلیدی آید **انگیزد** خون از چشم
 باز دارد و اخلاک کسی را که صرع باشد و سپهر روزگار گزیده و دماغ ماکن را سود دارد
باب بی بلا در گویند کرم و خشک است خون را سوزاند و نیک بود بر بیماری
 که سرد مزاج بود و حفظ روشن کند و در شناسی چشم مفید **باو آورد** کرم است
 تب کنن را سود دارد و سد نارائیک بود **بیج انگشت** کرم و خشک بود
 آب شست بفراید و خون دل را قوت دهد **نورین** در بای کسی که تفرس
 دارد و بالند سود دارد و **سپس** آب شست بفراید لیکن روده ریش کند بر سیاو
 و ممر او سرفه را نیک بود و چون بسوزاند و بر جای نهند موی بر آرد و پروماید
سیاه کرم و نرم است سودارائیک بود **بیج** کرم و نرم است
 و دو گونه است یکی سیاه و یکی سفید آن سیاه نرم است و آن سفید اگر گویند
 و بر اما س نهند و رو کمتر بود **بلید** همچون امله سرد و خشک است را دست کنند
بفش سرد و تر است کشش زرد بود و خون صاف کند و در سرد سرد
 و سوز را نیکو بود و خوردن آن سه درم سنگ با پنج درم **نفسم** اگر تخم مرغ بدار بغم سبز

تاسرف

تا سرخ شود پس در موم گیرند و بسر کار نقش بدان موم کنند چنانکه پوست تخم
 مرغ بیدارید و در سر که نشد آن نقش سفید کرد و دانکه در موم گرفته باشد سرخ
 بسر که پوست شده رنگ بر حشش گیرد **برنگ** کرم و خشک است بلغم را پرود
 و معده را سردی خالاکند و کدو و انبه را سود دارد **حدید استر** کرم است بلغم را
 نیک بود و آرد و با خطر است و از شمار زمر است **حورمان** هم زمر است
 مغز را خیره کند و هوشش پرود **حور بویا** کرم و خشک است و کشایند رانیک بود
 و معده سرد شده را **جنار سرد** اسهال بسند و خون را از شکم باز دارد **حطین**
 سرد است خون از شکم باز دارد **جاسیر** کرم و کشایند است باورشت را بشکند
جرون ابری آب است بفراید و قوت جماع و از آن بقطعی و بکشتفقور گویند
ولادرونه کرم بود و باد بشکند و کرم کننده رانیک بود **دفا خزمره** کرم است
 و خارش را سود دارد و از جمله زمر است **داروس** کرم معده را قوت کند و کرم است
دارشعبان کرم است و نرم آب است رانیک بود **شعبان** کرم است یکی
 و خوره و نه از خون بریزد و دندان بدان بشویند و کیمز گرفته نیک است **دشک**

دارچین بکوبند و بان سسته کنند و پاره در و گوشترا کنند تا بستر بر در قفس و
 بازی کنند و سگ نیز همچین چون بخورد او دهند پس چون خواهند که نیک شود آب
 سرد بروی ریزند طبع او گرم و نرم بود سده را بکشاید **داغ صبر صبر** گرم بود و سده را
 قوت کند **دلب خمار** کوزو آب سرد و خشک است چون با سرکه بسایند و بر سوختگی
 نهند سوود دارد **دبغ** گرم و خشک است اما سهام نباشد و نیکو بود **دم الاچون**
 سرد است شکم باز دارد و جراحت تازه فراهم آرد **دردی الخمر** گرم است
 نیک بود و بیماری را برود و اما سهام سوود دارد **دردی الخمل** قش برود چون اما سگ
 گرم است اما سهام نباشد **الما بلیله زرد** صغیر را نیک بود **بیلد کا بی** گرم و نرم است
 و سوود دارد **بیلد مهر** سرد و گرم است نیک بود و باد را شکست **جودون البری**
 دار برست گرم و خشک است بلغم و تقوه را نیک بود **دسمه** گرم است
 موی سیاه کند **فرق الذراخ** گرم و خشک است سوودند و باد را او سپرز است
 کشته کشاید و کرازی زبان را سوود **الاروفا** آنچه خشک است گرم و خشک و آنچه ترا
 نیند بر نایک کند **دنا و اب** بیست به فراید **ربخند** گرم و نرم است بلغم و سردی **انعه**

الفصل در بیان جامه اسوب کرستین سنگ خیر آمدن عبار غایب او اگوش کجول بر ^{سید}

خواب زباین لرزیدن اندام غل آمدن ماک طشت فرج افتادن از خواجرامی افتادن کلاه از

نعمت شکستن خبری عم کرستین در خواب مال حیدرین مابذ خواب سفر دیدن روباه سبازت که

بر کف زنگوسی مابک آتش سبازت کریم دیدار سلطان خبر مابک کبوتر شادی حوت نیک ^{و دیدار}

و نظر در حکومتها و طلب مال کردن و فرزند بدست آوردن و صید باز کردن و وام ^{و دیدار}

و انبازی کردن و درخت نشاندن و محبت و جامه بریدن و پوشیدن و حقه کردن ^{و دیدار}

و فروخت و صید و جوکان در راه یک و رسول و ستادین بدو خریدن و رکب دین و

شطرنج باختن **الفصل** در بیان جامه نعمت کرستین سنگ غایب آمدن شادی او از گوش

همان رسیدن در خواب عم لرزیدن اندام هدیه آمدن مابک طشت هدیه افتادن مرغ از

بها خرمی افتادن کلاه شادی افتادن خبر کا از دست خوشی شکستن خبری از دست مال کرستین

در خواب زباین روباه شادی کریم بر کف نشاندن فکر بریدن گفت خمر خندیدن در خواب مابک

آتش شادی دیدار سلطان کجول مابک کبوتر **باب چهاردهم** در اختیار کار و چند کار با اختیار بگویم که از آن

ناگزیر است تا مگر باید که بدانند او را حاجت بخواهند و دیدار ملوک باید که ماه در حمل یا در قوس یا در اسد

اگر تسلیمت یا تسلیمت افتاب بود و بهتر باشد **باب** دیدار بزرگان چون ماه در میزان یا در جوز باشد و نظر شری ^{باشد}

بگست خاصه ویدار و زرافضاه **علا** و بنده خردین یا ماه و جزا و یا در سنبله یا میزان یا در اول بود
 و اخوقوس هم نیکست و چون ماه در عقرب یا حوت یا سرطان بود نباید نزدیک نیکست و چون ماه در
 یا حوت یا سرطان بود یا نیمه در اخوقوس **ه** فرغان خردین اگر صید را فرزند چون ماه در جزا و سنبله و
 باشد و نیمه از اخوقوس **و** چهارپای خردین مرجه سنست دارد باید که ماه در اخوقوس بود و مرجه سنست
 باید که قمر و حمل یا در روز یا نیمه از اول جدی و مردگان او حاکم دارد باید که قمر و اسد بود و حال
 اگر سنبله یا سنبلست مرجه و بهتر **و** و حوت خردین و مرجه بالا دارد چون فرما و آنچه بدان مانند
 که قمر و جزا و اسد و میزان بود و مرجه بالا دارد چون فرما و آنچه بدان مانند باید که در سرطان و عقرب و حوت
 و مرجه کوتاه باشد باید که در سنبله باشد **ح** تخم کشتن در سنبله و ثور و جدی بهتر باشد **ط** چون راندن باید که
 در سنبله باشد که قمر در سرطان حوت و عقرب و دلو باشد و در راندن و تربت جایگاه آب کردن هم **و** این
 برج تا یکو بود **ی** طلب فرزند کردن که قمر و حمل یا در اسد و دلو هم نیکست **یا** جامه نوبدین و بوسیدن
 باید که قمر در سرطان و حمل و جدی و میزان باشد و اگر سجد متصل باشد بهتر و ثور و اسد و عقرب و دلو
 البته نباید برید و بوشید اگر چه مسعود بود **ب** و در جزا و سنبله و قوس هم روا باشد که بوشند و بدوزند و کوبند
 کتاب بردن جان باید که قمر و جزا و سنبله و میزان و قوس و دلو بود و عطار سوسه و عطار مسعود بود
ج سفر کردن در اسد و عقرب نیمی است خصوصاً در عقرب که مکره است و اگر خواهد در آن سفر و زنگی شود

بگانه یا بگانه
 در سنبله و جدی و ثور
 در اردی مسهل خوردن
 در حوت کردن چون ماه در
 در ک زدن چون در ثور بود
 در سنبله کردن ماه در عقرب
 در سنبله و دلو و قوس بود
 در اسد و راج بود این سنبله
 در سنبله و در باب تقویم و
 در اسد و میزان پس از خواهد که
 در سنبله یا سنبلست هم از خواهد که

یا بنجانه میشود باید که از برجا ثابت کنند و اگر در یکی میخواهند در هفتاد و اگر میان در هفتاد
 و از مقله میزان رو امیدار وزن کردن و قبله شش راتم در میزان بود باید که در حوت و
 قوس باشد ششاید اما باید که بر سره پوسته بود و در حوتی نزن کردن در ثور و جدی جوزا
 و عقرب بهتر بود **جوزوی خوردن اگر شیرینی باشد که ماه در جوزا بود و میزان بود و اگر ترس بود**
 در سنبله و جدی و ثور و اگر شور بود در سرطان و عقرب و حوت و اگر تلخ بود در اسد و قوس و حمل
ب و اروی سهل خوردن و غیره چون ماه در عقرب و میزان و عقرب نه نیک است که در حمل و ثور و جدی
ر حجت کردن چون ماه در ثور بود البته نباید کرد که نیک نباشد و در قوس و اسد و حمل نیک بود **ح**
 رک زدن چون در جوزا بود مکره است و در قوس و اسد و حمل نیک بود و در میزان رو باشد
بط خسته کردن چون ماه در عقرب بود نیک نباشد و در حمل و اسد و لوتوم نیک است **ک** و قله شدن
 که زحل ضعیف بود و نحس بود و اگر ما بر دم از و ما بود بهتر **کا** در سلاح ساختن باید که مرغ نحس بود یا با سم
 از و ما باشد و راجع بود این است یک فصل احتیاط است که از آن ناکزیر است **باب نازدهم**
 فرختم رسالت در باب تقویم و شناختن خطا و ثواب است انقدر که مبنی را بکار آید و چون خواند از آن
 فایده باید باید پس اگر خواهد که امتحان کند و در علم نجوم و مدخلها و دیگر خواند تا بداند هر چه خواهد درین یک
 شب خیز تا با مقدم اتم نازدهم گفت بطریق احتیاط تا ازین یک **باب بیست و نهم** تقویم معلوم شود و

علامت اسابع شبیه یکشنبه و دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه و شنبه
 علامت بروج احکام ثور جوزا سرطان اسد شنبه میزان
 عقرب قوس جدی دلو حوت علامت الفال مقارنه
 تسلسل تریع تثلیث مقابله احوال قمری شرف
 و ارباب هفوف تحت اشعاع خالی البیر بعد البیر بعد الاتصال
 لی هبوط علامت کواکب شمس قمر زحل مشتره
 مرغ زهره عطارد راس دنب

علامت احوال رجوع استقامت تشریف تغریب احراق احواف اکنون این علامت بدایم
 ترتیوم که بدین نظر بود بدایم پس اختیار خواهیم داشت ماه ارتقویم بدایم و در باب اختیار کارها
 بگیریم اگر کاری میخواهیم شاید که بدست بگیریم پس اگر نه را بگیریم مثلاً که خواهیم که بدایم که روز دوم از فروردین
 ماه چگونه است نگاه کردیم در جدول نخست دیدیم داشتیم که یکشنبه است و در ایام بلالی دیدیم و در ایام
 که بیج روزار شوال گذشته است و در ایام الفرس همین دیدیم داشتیم که همین روز سلطنت و در ایام
 روم دیدیم داشتیم که با بزرگم روز اول روم رفته است بصره و بکرا دیدیم و در اسابع همین علامت دیدیم
 و در ایام قدیم را میا دیدیم داشتیم که و امبا از فروردین ماه از قدیم است و در جدول بروج دیدیم داشتیم

که علامت

که علامت جوز است و ماه در جوز است در جدول شمس بر سران نوشته **باب** دانستیم که ماه
 بافتاب متصل است از تریح ساعت روز زیرا که علامت تریح است که علامت ساعت است و در جدول
 در جدول زحل این علامت دیدیم و دانستیم که زحل از تریح بوسته است چون هفت ساعت است که نوشته
 بود و در جدولها دیگر هیچ ندیدیم و دانستیم که هیچ ستاره دیگر بوسته نیست و چون جاشیه نگریدیم
 این دیدیم **که** دانستیم که مقابل زمره و مشتری است چون خوانستیم که بدانیم که روز نیک است با نگاه
 کردیم بر روز تریح افتاب بود و شب در تریح زحل دانستیم که روز نیک است که در باب ما تقدم گفته بودیم
 که تریح از گوشه افتاب و عطارد نهنگ است و چون در جاشیه نگریدیم اتصال دو سعد بود که گفتیم که روزی
 میانه است پس خوانستیم که بدانیم که کواکبان درین روز هر یکی کند درجه بروج اند و دقیقه بروج در جدول افتاب
 چنین دیدیم **۱۴** ما دانستیم که در حلت یک درجه و یازده دقیقه که علامت حمل است و او علامت یک درجه با علامت
 یازده دقیقه و در جدول ماه چنین دیدیم **لا ک** دانستیم که ماه در جوز است و نه درجه هفده دقیقه
 زیرا که **ب** علامت جوز است **ی ط** علامت نوزده درجه **ر** علامت هفده دقیقه و در جدول حمل چنین
۴ د بر دانستیم که زحل در حلت پنج درجه و دوازده دقیقه و جدول مشتری چنین دیدیم **ط ح** دانستیم که مشتری در
 اسد است هفده درجه و یک دقیقه و دانستیم که راجع است که سیر او به نقصان بود نه زیادت و در جدول مریخ چنین دیدیم
یا ک دانستیم که مریخ در حلت بیست و هشت دقیقه و در جدول عطارد چنین دیدیم **مار** دانستیم که مریخ

دعوات تحقیق باید دانست که از ماه هلال چند روز گذشته است از نور که چهار شود
 و نام چهار حساب جعل باید گرفت و دست برافزاید و اگر نداند که چهار عدد کاه است که خفته است بیست روز
 دیگر بفراید آنکه سی طسج کند آنچه از سی کمتر بود در جدول طلب کند اگر در جدول حیات یا بدو
 صحت است و اگر در جدول دعوات بود و لیب خوف و مرک و اسدا علم با بصواب

لوح حیات لوح دعوات فصل سوم

از متفلسفین

در معانی الفاظ سهوی
 این فصاحت لطیف است
 و در همه لغظان فارسی لفظی
 میباشد که بدین جا افتد
 و ما درین جا با و کنیم اندکتم

یک ده سه	چهار پنج شش
هفت بازده سیزده	هشت نه دو
چهارده شانزده هفده	دوازده هجده
نوزده بیست و بیست سه	بیست و یک بیست چهار بیست پنج
بیست بیست و یک	بیست و دو سی
سی بیست و دو	بیست و سه

چند نام خدای عزوجل خارج هوش تجلی اسد و هو خدای نیروان خدیو و او را در فرمای
 و او را در کر کر کر اگر هر روز که مهربان بخشیند بخشای شکر بلبز را همان را چند نام است
 هر چرخ کوز پشت کردن گردن افق را چند نام است خورشید هوز مهر افق است

نیز چند نام است چون زحل کیوان و شتری اور مرد و در غیر مرد و بر حیس میرج را بهرام زمره را
ما هید عطار و در ستر قمر را ما کرد و ستارگان از جمله اختران و در شنبه گان و فووزندگان اکنون
قدرت یا و کنیم بحرف التهجی در معانی الفاظ جلوی **الالف** مرغواه مرد و امیر و حال بود که زندگی
بعضی از جهت نیک باید بنیاب را در پدر بود و ما و در راهیم نیا خوانند مینما آینه بود و بهشت نیکوید
خواکیا هر بود که در میان کشتهها بود و الا و بزرگ هر دو کیفیت و مردی را که اصحاب بود و گوید
والاکر است خار خار هر دو کیفیت اندر کوه که رودارند یا در سنگ که سخت باشد و یک طخت
گانا آن بود که علماء دانند چون طلسمها و کیمیاگری زینها و زیننده و یکن همه یکی مندر دارد و در افسوس
که بر کسی کنند کیمیا را و تا سه مرد و دو کیفیت که کاری بنفایده کند گویند ترا ازین کار کیمیا هر را نمی آید
یعنی باشد **میکبر** شیب دو آل بازیانه بود و آن رشته که در پای فلان سنگ نکلند از پای او اضم
شبهت خوانند اسیمب است که بازی گفت گویند چنانکه گویند فلان را اسپی رسید یعنی گفتی رسید
تاب چیزی که خالص بود و از تاب گویند یعنی خالص تاب یعنی تعمیر رفت است که بازی کجبل
گویند الحجت چشم داشتن و نیز گویند بن بود و گویند کبر بود و حسد است بازی کشف گویند
خار است بازی قعد و جو جو مرد و کیفیت نیت و بیا هر دو کیفیت لیکن نامرد و همواره و ساو
مهم است در زمین گویند و یواری را یا مردی را که کوتا باشد با غیره گویند نسبت است یا کسی درون

گویند

کویند نسبت بهمت کف سر دوش سنانه بود قوت خوف باشد مروی که پر باشد کما که کند
 کب دولت احتیج احتیج طبایع چهار گانه است شکنج و شکن مرویست و این لفظ اندر موی
 و جامه بود که شکن موی جامه را کجا رند ارج را کلاب خوانند عولی بود که اهلی حصه وارو
 وزیر نشا زده اکنج و لکانه کمنیت و تباری انرا عصب خوانند بفضیح و الفیح کار کردن
 بود خاکند کرس که کاهل بود ارج و درج نوز بود و کسی نوز مند بود کویند اجندا است
 اوج میدان بود و چیزی تهی اوج خوانند تاراج است که تباری غارت کویند لایح انبار باشد
 معدن نیز کویند شتاب کوینده جابی که سنگستان بود کویند سنگ لایح است
 ناخج سلامی باشد تیرین الا انک ناخج رایج و را ختر باشد کاخ و گوشک مرویست اورند
 لطیف است نزدیک و ارج کسی که شکوه بود کویند مرویت با فرو ارج و اورند نوزند
 دستور همه کسیت نبروان بود که در کارزار مبارز با هم کردند کرد و کنارنگ هم نام و رایج کسی بود
 که اورا قدری و بالا بیکو بود کویید کرد است و کنارنگ جندان مرغیت که بویر آنها باخ و از اوم
 رند جامه بود و دیده خبانکه رشتها از وی دراو کتیه بود هر جامه که خشن بود کویند زنده است و رند مضر
 حاجمند و درویش و نیاز مند همه کسیت نژد و درم دستمند و آواره و سر کشته و اسمیه همه کسیت
 شنبلیله و ایر عمی و زرقه همه زردیها بدو مثال نند نوزید خضر و اکلیسی همه کسیت فرانت که تباری

از نور خوانند بجزک سبچار بود که می مزد کنند ملک و خاصه قلم باشد کشارنگ کسی باشد که مالای
دارد و شنگ است که در روی باری بزرگ باشد و نیز اثری باشد که بیدام بود سیاه از این شنگ خوانند
اشک آب چشم بود از رنگ است که بعد از روی خود را ریش کند خاکه هیچ تا زگی تا بدو این شنگ
که شامای روی کسی بیداید معاک است که بازی قعر و عمق خوانند رنگ معنی کون ضرب است
و معنی دیگر و کوه سفند و کوه و کوه سفند کوه و کوه و کوه سفند کوه و کوه سفند کوه و کوه سفند
زیدک تباری علام خوانند از رنگ و زیدک و کوه سفند و مناسب کوه سفند کوه است
که مصیبت کوه سفند کوه سفند و تندرست همه یک معنی دارد و شنگ بازی تلخ است و تلخی
بدان مثل زنده لوک تیزی سر ضربا بود چون بکان و سلم و حسدان و حران خاک کوه او
بود و شنگ و دستان و بند و تباب و چاره همه یک است کا واک درخت است که در بر درخت
که سخت مانده بود و میان می و همچنین و نزالا که خوف بود کا واک خوانند خاک و تاک و شاخ
همه یک است و اندر درخت بکار دارند بسبب کوه است که بازی جلد خوانند به شکل مت خانه بود آن
بنده که تعویذ در آن افکند به شکل خوانند نزاله ان بود قطره که با مداوان بر نبات نشند و آلتی
که در رویا که زو مانده نزاله خوانند و سر شنگ هم نزاله خوانند یک بزرگ بود و کسی هم میزند و منطری بود
او را یک خوانند بله را که ده بود چاکه کوه سفند بله که در تل کوهی بود که در میان مابان بود و بلفظی دیگر حکاو
خوانند

تمسبل و نیرنگ و چاره و دستمان و نند همه کسبت کوزن کا و کوهی بود خیران کماهی بود
 بار یک بر میان جامه نرم به پزوده درجه سرطان در شرف او رخل باید که نظر سوی او دارد
 و قمر بوی پوسته بود و پیکر طلعت دو درم و انزروت دو درم و خاکه بکدرم و نمک پنج درم
 و بجره بر کبر و رشور موضعی ملین و مشتری باید که بر بالای زمین باشد و بخور بر آتش نند چون ذود
 یا ارواح مشتری کنی منطوس یا طلس خاسرس هر اس سالکم ان تقصوا حواجی و آنچه خواهد باید
 که مشتری مخصوص است مریخ چون مریخ غروب رسد دوران برج معتدل مزاج گویند و بجز خویش رسد
 بکبر کردن مرده خشک شده و یکدرم بایونه و پنج درم نمک و بالای ملین شود و بخور بر آتش افکند
 تا دو برابرید و بگوید یا روحانیات المریخ باشند اما رخند یا نور خند یا با هر طریقی یا هر طریقی سالکم
 بقی بده الدماء و بقی کواکب اتصال ان تقصوا حواجی و ان جزا که مریخ منسوب مخصوص است
 بخوابد که اجابت شود و شمس چون آفتاب بجلد رسد بنورده درجه بکدرم درم مصطک و یکد آنک
 زینج زرد و بنجدرم عود هندی و بخور کند در آنوقت که دو برابرید بگوید یا روحانیات الشمس کنی ^{الشمس}
 ما ریندوس از کلها اکلها علیکم ما هدی العلم والبیاض الا عظم ما بسفلا نیوس اسفلا نیوس سالکم کنی ان ^{تقصوا}
 حواجی و آنچه خواهد باید زهره چون زهره بکوت رسد برجه شرف رسد و قمر مقصد بود و یکدرم
 و درم صبر و نفع دو درم نخود و دو درم فلفل سفید و بر آتش افکند چون دو برابرید بگوید یا روحانیات

عطار و بخت بهور یا مهور یا مشور یا کشسنا اساکم ان تقصوا حواجی و آن خواهد که نعطار و محضون باشد
 تم چون قمر یا شمس بود قبضه بدقیقه و ساعت اجتماع بود و بکبر باره موم که کار نقره موده باشند
 و دو مثال بکن بصورت دو کس که خواهد و بکبر پوست انبو پاکیزه و بویس رفته از آن این دو
 و در میان سگم ان مثال نه که تمام عاشق کرده اند از صورت فلانه مثبت فلانه و ماه بود بود
 رفته دیگر و در میان شکم معشوق بندر طوبیست قل فلانه مثبت فلانه تحت فلانه نور محمد وقت
 کف پاره و صورت دو کانه را دست در کردن یکی دیگر آرد و در کوزه نوسند پس از آن تجربه در سجد
 از جوهر سفید و دفن کردند در خانه معشوقش تا اجابت آید حاجت خواهد مر

و حه است که در وقت خواستن چون دو دکنند قوت بفراید و حاجت روا کرد
 بوقت حاجت خواستن جامه سفید و زرد پوشد و انگشتری عقیق دارد و نشان و بزرگی بنیان
 بر آید و مانند عابدان و در برابر شتری بایستد و آن و حه در آتش همی سوزد و کافور و صندل
 سرخ و مرجان و ماز و شربلی سوراخ و زعفران آب بر سید باشد و بهم اندر جمله بوزن رست
 بایک دیگر و دعا میکند و حاجت خواهد که روا باشد جامه سفید پوشد و قبا دارد
 و بزرگی خداوندان سلاح بید و شکر کشیده دارد و رست و انگشتری از اینها دارد و نشان
 چنه و بر عهد سوزی آرس ان و حه میوز و زرنج سرخ کلنا در و ناس کر کرد آب بر سیده

پرزو و دوتب بچیناند و مرکوب و زمین است از شوق تا مغرب همه از هم بدو و زلزله در

زمین افتد چنانچه فرموده است **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**

اذا زلزلت الارض زلزالها واخر حجت الارض انقلبها وقال الله ان ما لای اهل خلق

عالم بروی اندر افتد و در **ه** ایان جان بدهند و با تو سپوش شوند از دابة الارض را

پیش و پس و راست و چپ نظر کند و خلق عالم بنید آنچه زنده باشند و در کرده شوند مومنان

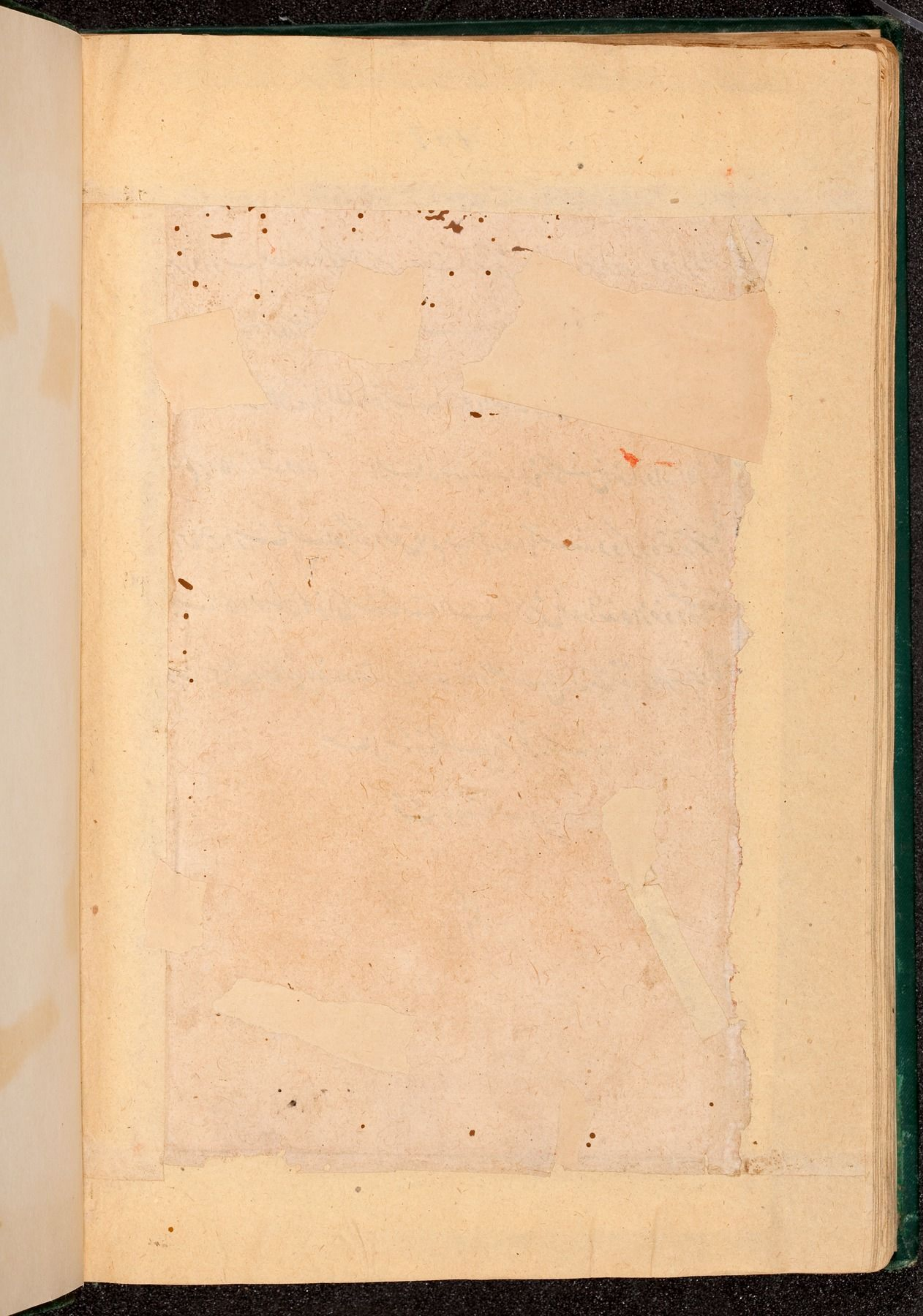
یک سوی و مومنان کافران شناسند و ایشان را از پیش خود رانند و از خود دور کنند

و بعد از سی سال بدین نوع بماند و دابة الارض نهان شود و همچو کس او را نه بدید بقدر حضرت پروردگار

لَعْنَةُ السَّامِیَّةِ هَذِهِ تَسْرِعُ فِي تَحْرِیرِ عَجَابِ الدُّنْیَا

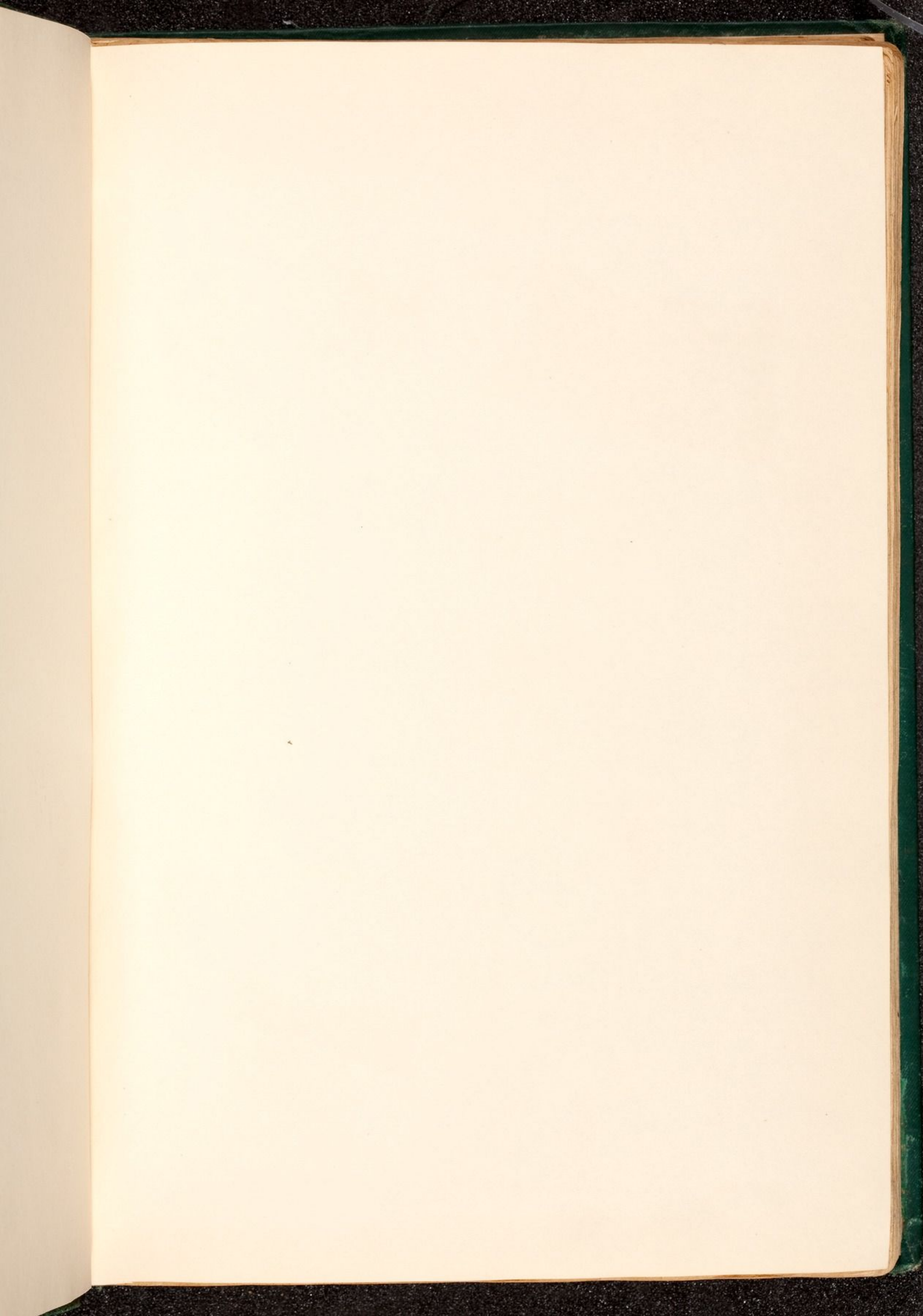
تمت تمام شد والسلام والذکر اتم

۴۴
۴۳





Manuscript
Persian
23



14850

YALE
MEDICAL LIBRARY



HISTORICAL
LIBRARY
The Harvey Cushing Fund

